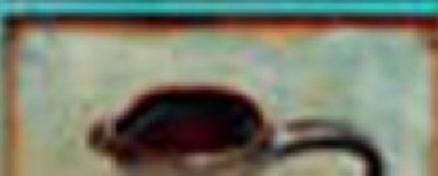


۳۱



گل و گل



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آب، آینه‌ها و باورهای مربوط به آن در فرهنگ عامه

(با تکیه بر اسناد موجود در واحد فرهنگ مردم)

مرکز تحقیقات صداوسیما

مصطفی خلعتبری لیماکی

خلعتبری لیماکی، مصطفی، ۱۳۵۰

آب، آیین‌ها و باورهای مربوط به آن در فرهنگ عامه / مؤلف مصطفی خلعتبری لیماکی.

تهران: صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران، مرکز تحقیقات، ۱۳۸۷.

۱۸۲ ص: مصور.

۹۶۴۷۳۷۸۱۴۹ ۲۰۰۰ ریال:

آب - فرهنگ عامه.

صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز تحقیقات.

GR ۲۹۰ خ / ۸۱۲

۳۹۸ / ۰۹۵۵

کتابخانه ملی ایران

۱۱۱۹۶۴۲



آب، آیین‌ها و باورهای مربوط به آن در فرهنگ عامه

مؤلف: مصطفی خلعتبری لیماکی

چاپ اول: ۱۳۸۷

تیراز: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۰۰۰۰ ریال

چاپ و صحافی: سروش

کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز تحقیقات می‌باشد.

ISBN: 964-7378-14-9_۹۶۴-۷۳۷۸۱۴-۹

تهران، خیابان ولی‌عصر، خیابان هتل استقلال، ساختمان اداری جامجم، طبقه دوم،

مرکز تحقیقات صداوسیما

تلفن و نمابر: ۰۲۰۱۳۵۸۶

فهرست مطالب

عنوان	
صفحه	
۷	پیش‌گفتار.....
۹	مقدمه.....
۱۱	فصل اول: کلیات جایگاه آب در فرهنگ ایرانی و ادب فارسی..... اهمیت و جایگاه آب در قرآن کریم.....
۱۷	فصل دوم: آب در تمثیل و مثل، کنایات، قصه‌ها و تمثیل‌های آب..... چیستان‌های آب..... دو قصه درباره آب.....
۵۷	فصل سوم: باورها و معتقدات مربوط به آب، باران، چشمehای نظرکرده و آب در باورها و اعتقادات عامه.....
۷۳	فصل چهارم: آیین‌های باران‌خواهی و بند‌آمدن باران (آفتاب‌خواهی)..... آیین‌های باران‌خواهی..... نمونه‌هایی از آیین باران‌خواهی در فرهنگ مردم ایران.....
۱۰۱	تحلیل آیین‌های مربوط به باران‌خواهی..... آیین‌های بند‌آمدن باران (آفتاب‌خواهی).....
۱۱۹	فصل پنجم: تقسیم آب و آبیاری سنتی مدخل.....
۱۲۰	شیوه‌های تقسیم، حفظ و نگهداری آب.....
۱۲۲	منابع تأمین آب.....

شیوه‌های تقسیم آب و آبیاری در نقاط مختلف کشور	۱۲۴
اصطلاحات آبیاری سنتی و معرفی نمونه‌های شاخص آن (کلیات)	۱۴۹
برخی دیگر از اصطلاحات آبیاری سنتی در فرهنگ عامه ایران	۱۵۴
پیوست‌ها	۱۶۲
پیوست ۱: مراحل کندن قنات	۱۶۲
پیوست ۲: خاطره‌ای مربوط به کندن قنات	۱۶۴
نتیجه‌گیری	۱۶۶
منابع و مأخذ	۱۶۸
اسامی راویان و فرهنگ‌کiarان	۱۷۰
عکس‌ها و طرح‌ها	۱۷۶
الفبای صوتی و آوایی	۱۸۹

پیش‌گفتار

آب در ایران کهن، هویتی پاک و مقدس دارد و وجود آیین‌های مختلف در مورد آن دلیلی بر این مدعاست. با ورود دین اسلام به ایران و پس از وقایع کربلا، آب در نزد مسلمانان و بهخصوص شیعیان حرمت و ارزش والای مذهبی پیدا کرده است.

جایگاه آب در ایران باستان از یک سو و ارزش مذهبی آن در اسلام از سوی دیگر باعث گردید که این روشنایی زلال در بافت باور و زندگی مردم به شیوه‌های ظریف تنبیه شود. امروزه زندگی روزمره ما ایرانی‌ها لبریز از تعارفات، مثل‌ها و آیین‌هایی است که بسیاری از آنها ریشه در منزلت تاریخی و جایگاه مقدس این موهبت الهی دارد.

این کتاب حاصل پژوهشی است که در واحد فرهنگ مردم مرکز تحقیقات در مورد موضوع آب انجام گرفته و در پنج فصل تنظیم شده است:

در فصل اول منزلت و اهمیت آب در فرهنگ ایرانی و ادب فارسی؛ در فصل دوم گزیده‌های از مثل‌ها، چیستان‌ها و قصه‌های مربوط به آب؛ در فصل سوم آب از منظر باورها و اعتقادات مردم؛ در فصل چهارم آیین‌های باران‌خواهی؛ و در فصل آخر شیوه‌های تقسیم، حفظ و نگهداری آب و بسیاری از اصطلاحات سنتی مورد بررسی قرار گرفته است.

جایگاه آب در میان مردم ایران چه از لحاظ ویژگی پاکی و طهارت و چه از لحاظ احیاکنندگی و زندگی‌بخشی آن و با توجه به شرایط قلت و کم‌آبی و گسترش جمعیت از اهمیت خاصی برخوردار است و این موضوع می‌تواند در رسانه ملی از طرق متفاوت و در برنامه‌های مختلف مورد استفاده برنامه‌سازان قرار گیرد.

مرکز تحقیقات صداوسیما می‌کوشد تا با نشر پژوهش‌هایی از این دست از یکسو تازه‌ترین پژوهش‌های مرتبط با رسانه را در اختیار پژوهشگران و علاقمندان قرار دهد و از سوی دیگر دست‌اندرکاران و برنامه‌سازان رسانه ملی را در جهت تقویت برنامه‌سازی در حوزه فرهنگ، آداب و رسوم و عادات و باورهای مردم یاری کند.

مرکز تحقیقات صداوسیما

مقدمه

عنصر آب، اساس هستی و سنگ زیرین خلقت بشری است. آب در دفتر هستی و عالم وجود، اولین آفریده خداوند و عنصر اولیه حیات مادی و نیز آشنازی و اژه برای هر انسانی است که در این عالم زیسته و می‌زید. همان گونه که خداوند در قرآن در این باره می‌فرماید: وجعلنا من الماء كل شيءٍ حَيٍّ (از آب هر چیزی را زنده گردانیدیم، سوره انبیاء، آیه ۳۰). بنابراین آب در حیات انسان، حیوان و نبات نقشی اساسی دارد. همان گونه که آب منشأ حیات معرفی شده، همچنین نشانه صفا و پاکیزگی دون است و کنایه از تحرک و پویایی و جوشش معرفت ذاتی است. آب دارای جایگاهی ویژه در دستگاه خلقت و نظام آفرینش دارد و محل استقرار عرش الهی است.

موقعیت چهارپایی ایران و کمبود منابع طبیعی آب در این سرزمین باعث شده است که ایرانیان برای آن مقام ویژه‌ای قائل شوند. آب در آیین زردهشت مقدس بوده و پس از آمدن اسلام به ایران نیز حرمت خود را حفظ کرده است. رواج تشیع در ایران و عمومیت یافتن عزاداری سالار شهیدان، همچنین تکرار مداوم وقایع تاریخی کربلا و تکیه خاصی که در نقل آن وقایع بر موضوع ممانعت از رسیدن آب به خاندان امامت می‌شود، و ماجرای شهادت حضرت ابوالفضل العباس(ع) که در آن واقعه جان خود را در راه رساندن آب به تشنگان کربلا از دست می‌دهد، همگی سبب شد بار دیگر آب نزد ایرانیان و این بار به دلیلی دیگر، مورد احترام قرار گیرد که البته این حرمت، بیشتر جنبه مذهبی داشته است.

به هر حال اهمیت آب نزد ایرانیان بسیار بالا بوده است و همیشه به آن به دیده احترام نگریسته‌اند. ایرانیان از گذشته، آب را منشأ خیر و برکت دانسته، از در سپاس از آن برآمده و آیین‌هایی ویژه برای آن داشته‌اند. از تقدس آب نزد ایرانیان همین بس که میهن و زادگاه را «آب و خاک» می‌نامند. در فرهنگ مردم ایران آب همچنان جنبه‌های تقدس خود را در بین مردم حفظ کرده است. برای مثال، آب زمزم برای مسلمانان مقدس است. همچنین به عقیده شیعیان،

آب و نمک مهریه حضرت فاطمه زهرا(س) است و آب بهترین چیزی است که می‌توان رایگان به کسی داد، زیرا این کار تشنگی امام حسین(ع) و یاران او را در میدان کربلا به یاد می‌آورد. از این رو هنگام نوشیدن آب به یاد امام حسین(ع) و یاران او می‌افتد و زیر لب چنین زمزمه می‌کنند: سلام بر حسین و لعنت بر یزید. همچنین هنگام نوشیدن آب ابتدا آن را به فرد کوچکتر از خود تعارف می‌کنند. در نقاطی از ایران وقتی عروس را به خانه داماد می‌برند، به هر جوی آب روان که می‌رسند، عروس بخشی از مهریه خود را به آب هدیه می‌کند و سپس از آن می‌گذرد. امروزه هنگامی که آب بر زمین می‌ریزد، می‌گویند آب روشنایی است. وقتی مسافری می‌خواهد به سفر برود، پشت سر او آب می‌ریزند یا بر سر سفره هفت سین یا سفره عقد، آب می‌گذارند. دعاهای مربوط به باران خواهی یا بندآمدن باران از دیگر باورهای مربوط به آب است. برای مثال، در مناطق کویری که باران و آب کم است، بیشتر دعاها در زمینه باران خواهی است، اما در مناطق شمالی به علت بارندگی‌های فراوان، بیشتر دعاها برای بندآمدن باران است. این شعر که به صورت ضربالمثل درآمده، گویای این امر است:

هر که نقش خویش می‌بیند در آب
برزگر باران و گازر آفتاب

نمونه‌های ذکر شده در بالا، تنها اشاره‌ای کوتاه از آثار احترام به آب در جامعه ایران است. علاوه بر این، در فرهنگ عامه ماء، تمثیل‌ها و مثل‌ها، و تعبیر و کنایات فراوانی درباره آب وجود دارد. آداب خاصی نیز در مورد آب و آبیاری در فرهنگ عامه ایران موجود است که بررسی این باورها و آداب، و آگاهی از قدمت، سابقه تاریخی و جایگاه آب در ایران و شناخت باورها و آیین‌های مربوط به آن، از موارد مهمی است که به جهت حفظ و احیای این باورها و اعتقادات باید به آن توجه ویژه مبذول داشت. همچنین، خشکسالی‌های مکرر که طی سالیان گذشته برای برخی از نقاط کشور ما اتفاق افتاده، به دلیل این است که جایگاه آب، این ماده حیاتی به خوبی تبیین نشده است. مفید خواهد بود اگر با پژوهش در این باره و معرفی جایگاه آب در فرهنگ مردم از طریق رسانه و نشان دادن اهمیت این عنصر حیاتی، همچون نیاکان خود، به حفظ و حرمت آب اهمیت دهیم تا این رهگذر، هم قدر این نعمت الهی را دانسته باشیم و هم با الگوسازی، جلوی مصرف بی‌رویه آن را بگیریم تا با کمبود آب روبرو نشویم.

فصل اول: کلیات

جاگاه آب در فرهنگ ایرانی و ادب فارسی

آب در فرهنگ ایرانی ریشه‌ای اسطوره‌ای دارد. علامه دهخدا در خصوص ریشه و سیر تاریخی این واژه می‌نویسد: «آب در زبان اوستایی «آب» و در زبان پهلوی «آو» می‌باشد، و به معنی مایع شفاف، بی‌مزه و بوی که انسان و حیوان از آن آشامد و نبات بدان تازگی و تری گیرد؛ و آن یکی از چهار عنصر قدماست و به عربی آن را «ماء» و «بلال» خوانند... و نیز از کنیت‌های آن ابوحیان، ابوالحیات، ابوالعباب، و ابوالغیاث و ابومدرک است که در بعضی لهجه‌های فارسی از این واژه به «آف»، «آو» و «آو» تعبیر می‌شود.^۱

برای نمونه، چند بیت از اشعار شاعران را به استشهاد می‌آوریم؛
سعدی شیرازی سروده است:

مرا پیر دانای مرشد شهاب
دو اندرز فرمود بر روی آب

در اینجا منظور از آب، معنی حقیقی آن است.

بس آتش و خون که در جگر از تو مراست
بس آب که بگذشته ز سر از تو مراست

۱. دهخدا، لغتنامه، ذیل واژه آب.

۱۲ / آب، آیین‌ها و باورهای مربوط به آن در فرهنگ عامه

در عشق تو یکتا صفتمن لیک چو شمع
در هر سویی سوز دگر از تو مراست^۱

همیدون فلک ز آتش و باد و آب^۲
پرستنده او مه و آفتاب

آب و ترکیبات لفظی آن علاوه بر معنی حقیقی به دهها معنی مجازی، کنایی و استعاری در کلام عارفان، ادبیان و شاعران استعمال شده است. اشک یکی از معانی غیر حقیقی آب است.
چنانکه فردوسی می‌سرايد:

به رخ بر نهاده زدیده دو جوی(شاہنامه)
ز سوگ سیاوش پر از آب، روی

چونان از این شده است تنم زار و نال و نال^۳
ز آب مژه غریقم ز آتش به دل حریق

از دیگر معانی غیر حقیقی واژه آب، عرق شرم و حیاست.

نیا را رخ از شرم شد پر ز آب
بیامد به نزدیک افراسیاب
ز شرم فریدون پر از آب گرم(شاہنامه)
فرستاده آمد رخ پر ز شرم

ناصرخسرو قبادیانی نیز در تعبیر شرم و حیا به آب، چنین می‌سرايد:

بر روی بی خرد نبود شرم و آب
پرهیز کن مگردد به پیرامونش

علاوه بر معانی نام برده شده، واژه آب در معانی دیگری از قبیل شراب، طراوت و تازگی، روش و نوع، رونق و رواج، و دهها معنای کنایی و استعاری در شعر و ادب پارسی به کار رفته

۱. عطار نیشابوری، فریدالدین، مختارنامه، تهران: ۱۳۵۸، باب ۴۷، ص ۲۲۴.

۲. اسدی توسي، ابونصر علی، گرشاسبنامه، تهران: ۱۳۵۴، ص ۹.

۳. قبادیانی، ناصرخسرو، دیوان اشعار، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: ۱۳۵۷.

است که بررسی و تبیین تمامی آنها در این مجال نمی‌گنجد. در ادبیات حماسی و عرفانی نیز آب جایگاه ویژه‌ای دارد.

در فرهنگ ایرانی، آب از جایگاهی ممتاز و ویژه برخوردار است. معمولاً هنگام نوشیدن آب می‌گویند: سلام بر حسین، لعنت بر بیزید. و اگر آب نذری بنوشند، می‌گویند: اجرتان با ابوالفضل (ع)، الهی آب زمزم نصیبتان شود. واحد آب برای نوشیدن، قطره و قلب/qolop و چکه (چیکه) و خرده است (یکی نیست یک قطره آب به آدم بدهد، یک قلب آب را از آدم دریغ می‌کنند، یک خرده آب بده بخوریم). کلمه آب خود در شستشو به عنوان واحد به کار می‌رود: بلنور را پیش از پختن باید سه چهار آب بشویند(سه چهار مرتبه بشویند). یکی از واحدهای سنجش نزد کشاورزان «سنگ» است که البته مقدار ثابتی ندارد. در فرهنگ معین آمده که یک سنگ آب شامل مقدار آبی است که [از] شکافی به اندازه بیست سانتی‌متر مربع و از قرار یک متر مربع در هر ثانیه جریان دارد. در کرمان یک سنگ آب برابر است با بیست و چهار ساعت آبی که برای آبیاری دو هکتار زمین کافی باشد. در اصفهان یک سنگ آب را برابر مقدار آبی حساب می‌کنند که یک جریب زمین را در یک ساعت مشروب می‌کند.^۱

اهمیت و جایگاه آب در قرآن کریم

تصریحات دینی که از سرچشمه وحی صادر شده، به ما گوشزد می‌کند که اولین پدیده مادی که خدا آفریده، آب بوده است. در قرآن کریم به مظاهر طبیعی برای اثبات قدرت و وحدانیت خداوند متعال به وفور استدلال شده است. در عین آنکه این استدلال‌ها برای هدف مزبور آورده شده، لکن نکات علمی در آنها کاملاً مراعات شده و واقعیت‌گرایی، نمود روشنی دارد. از جمله این مظاہر، پدیده‌های مرتبط به هم از قبیل آب، باران، ابر، باد و دریاست.

اصل آب از آسمان است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَانْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بَقْدَرْ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ».(و ما برای شما آب را به قدر معین از آسمان رحمت نازل در زمین ساختیم و محققاً بر نابود ساختن آن نیز قادریم. سوره مؤمنون، آیه ۱۸). این آیه بر فرستادن آب‌های

۱. شاملو، احمد، کتاب کوچه، مجلد اول، تهران: مازیار، ۱۳۵۷، صص ۹-۸

موجود از آسمان بر روی کره زمین، تصریح دارد.

دنیای نخستین از آب است. در سوره هود چنین می‌خوانیم: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سَتَةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ...» (و اوست خدایی که آسمان و زمین را در فاصله شش روز آفرید و عرش با عظمت او بر آب قرار یافت.... بخشی از آیه ۷ سوره هود) این آیه با تعبیر «وَكَانَ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ» بر استقرار قدرت الهی بر آب قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین، تصریح می‌کند.

آب، اصل زندگی است. قرآن کریم آب را اصل حیات و زندگی می‌شمارد. ضمن آنکه تصریح می‌کند: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا»، پس از هر بار یادآوری نزول باران با تغاییر گوناگون، اصل بودن آب در حیات ارض را مورد اشاره قرار می‌دهد؛ تغاییری مانند: «فَاحْبِبْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...» ([وبه بارانش]، زمین را زنده گردانیدیم.... بخشی از آیه ۹ سوره فاطر)، «فِيهِي بِهِ الْأَرْضُ بَعْدَ مَوْتِهَا...» ([هم به باران رحمت آسمان] زمین را پس از مرگ زنده می‌کند.... بخشی از آیه ۲۴ سوره روم) و غیره.

قرآن همچنین زیبایی طبیعت را وابسته به آب می‌داند و آن را در شاداب نگه داشتن حیات بشری بسیار مؤثر می‌داند. در سوره حج می‌فرماید: «إِنَّمَا تَرَانَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضَ مَخْضُرَهُ إِنَّ اللَّهَ لطِيفٌ خَبِيرٌ» (ای بشر آیا ندیدی که خدا از آسمان آب فرو بارید که زمین را سبز و خرم کرد که همانا خدا را با خلق عنایت و لطف است. سوره حج، آیه ۶۳). تأکید بر نقش آب در سرسبزی زمین با اشاره به دو وصف لطیف و خبیر بودن خداوند که هماهنگ بسیار با زیبایی و زیباشناسی دارد، بیان روش نقش آب در زیبایی طبیعت است.

از دیدگاه قرآن غذای انسان وابسته به آب است. در سوره بقره چنین می‌خوانیم: «وَانْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا مِنَ الشَّمْرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ...» (آن خدایی که برای شما زمین را گسترد و آسمان را برافراشت و از آسمان آبی که به سبب آن بیرون آورد میوه‌های گوناگون برای روزی شما آفرید.... بخشی از آیه ۲۲ سوره بقره). همچنین قرآن در سوره‌های ابراهیم آیات ۱۰ و ۱۱، نحل آیات ۱۰ و ۱۱، یونس آیه ۲۴، سجده آیه ۲۷ و سوره عبس آیه‌های ۲۴ و ۳۲ نیز به اینکه غذای انسان به آب وابسته است، اشاره دارد.

علاوه بر آب، آیات قرآنی درباره باران و انواع و فواید آن نیز بسیار است. آثار حیاتی آب و باران در قرآن کریم فهرستوار به قرار زیر است:

- جابه‌جایی ابرها توسط بادها و رانده شدن ابرهای پرآب به مناطق خشک و تشننگ ریزش باران و احیای مجدد و پی در پی سرزینه‌های افسرده و مرده.
- آب و باران، مایه نظافت و بهداشت عمومی و پاکیزگی کلی.
- نزول باران و ممزوج شدن آن با گیاهان روی زمین.
- نزول باران و جریان سیل و آثار سودمند و گاهی زیانبار آن.
- نقش باران در ظهور و پیدایش میوه‌ها و محصولات رنگارنگ.
- تأثیر باران در خلق و آفرینش جفت‌های شاداب از هر چیز.
- ذخیره شدن آب‌های نازل شده و ذوب تدریجی برف‌های ارتفاعات و جوشش چشمه‌ها و کاریزها.
- شادابی و سرسبزی کره زمین در اثر بارش باران و دیگر نزولات آسمانی.
- نقش باران و آب در پیدایش جنگل‌ها، مراعع، باغ‌ها و بستان‌ها.
- باران و تشکیل دریاها با آب‌های متفاوت شیرین، تلخ و سور.
- فرو فرستادن باران و امثال آن به اندازه و به طور محدود.
- تنوع ابرها و ریزش باران‌ها و آثار آن.

با مراجعه به معجم‌های واژگان قرآن کریم، معلوم شد که درباره ابر، باد، باران، آب، نهر، چشمه و نوشیدنی، قریب به صد آیه وجود دارد. واژه‌های قرآن کریم در این باره عبارتند از: برد(تگرگ)، سحاب(ابر)، غمام(ابر)، مزن(ابر) و به گفته برخی ادبیان ابر باران دار، غیث(باران)، مطر(باران)، نهر(آب جاری)، ینبوع(آب چشمه)، معصرات(گردبادی از آب دریا یا خاک زمین)، ثجاج(آب فرو ریزند)، عین(چشمه)، ماء(آب) و شراب(نوشیدنی).

برخی واژگان هم هستند که در قرآن نیامده‌اند لیکن به همان معانی کلمات بالا یا نزدیک به مضامین آنها هستند. مطر و هم‌خانواده‌های آن ۱۵ بار؛ غیث و هم‌ریشه‌های آن ۶ بار؛ طلّ(باران سبک و کم) ۱ بار، وَذَقْ (باران مستمر و پی در پی) ۲ بار؛ صیب(ابر یا ابر باران زا) ۱ بار؛ ماء بیش از ۳۰ بار؛ سحاب ۶ بار؛ و مزن ۱ بار در قرآن کریم استعمال شده است.^۱

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک، دانشنامه جهان اسلام، حرف «ب»، جزء دوم، ص ۱۹۹.

فصل دوم:

آب در تمثیل و مثل، کنایات، قصه‌ها و ...

تمثیل‌های آب

- دسته‌گل به آب دادن

وقتی به طور کنایه بخواهند بگویند فلان کس کار را خراب کرد، از این ضربالمثل استفاده می‌کنند. چند قصه مشابه از این ضربالمثل در فرهنگ مردم ایران وجود دارد.

قصه مثل

دو برادر بودند، یکی قدمش سبک بود و خوش‌قدم و دیگری سنگین و بد قدم، برادر خوش‌قدم هر کجا می‌رفت برای اهل آنجا مبارک بود و دیگری برعکس هر کجا وارد می‌شد، نظم آنجا به هم می‌ریخت و دعوای سختی به راه می‌افتداد. روزی نوبت عروسی به برادر نیک قدم افتاد، همه به ویژه اهل و عیال برادر بد قدم از او می‌خواهند برای اینکه در روز عروسی اتفاق بدی نیفتد، او شهرشان را ترک کند و روز عروسی در ولایت دیگری به سر ببرد. به هر ترتیب وی قانع شد برای خوشبختی برادرش آنجا را ترک کند. رفت و رفت تا چند فرسخی دور شد و به آبادی دیگری رسید و به کنار چشمه آبی مأوا گرفت. غذایش را خورد و استراحت کرد. بعدازظهر برخاست، چشمش به گل‌های وحشی خودروی کوهستان افتاد و از طرفی به فکر عروسی برادرش فرو رفت. اتفاق روزگار آب همان چشمه از صحن حیاط خانه برادرش می‌گذشت، با خود

گفت: خوب است حال که دسترسی به مجلس عروسی برادرم ندارم و از طرفی گل در اینجا فراوان است و می‌دانم که این آب نیز از حیاط خانه برادرم می‌گذرد، دسته‌گلی بچینم و به آب بیندازم تا پدر و برادرم آن را بگیرند، شاید دلخوشی برایشان به همراه داشته باشد. با زحمت دسته‌گلی چید و به آب انداخت. آب گل را برد و برد تا به صحن حیاط برادر رسانید. در وسط حیاط حوض بزرگی بود که آب از یک طرف داخل و از طرف دیگر برای آییاری باغات خارج می‌شد، از قضا در حیاط خانه گردابی بود که چیزهای سبک روی آب می‌ماند و دور می‌زد و در آب فرو نمی‌رفت. دسته‌گل آمد و در گرداب چرخید تا اینکه توجه دختر بجهای را به خود جلب کرد و او نزدیک آن رفت و خواست دسته‌گل را بگیرد، اما تعادل او به هم خورد و در آب افتاد و غرق شد. مادر او باخبر گشت و به سر و سینه زد و پدر که خیلی بچه خود را دوست می‌داشت، به زن خود حمله برد و کتک کاری کرد و او را کشت. طایفه زن و مرد به دعوا پرداختند و عروسی به عزا تبدیل شد. غروب که شد برادر سنگین قدم آمد به پدرش گفت: عروسی برادرم را تبریک می‌گوییم. برخلاف او پدرش مانند بیر خشمگین بود. نزد هر کس می‌رفت، او را به نحوی ناراحت و غمگین می‌دید. علت را پرسید، گفتند: تو چه کار کردی که عروسی برادرت عزا شد؟ گفت بابا من که کاری نکردم، فقط دسته‌گلی به آب دادم. گفتند: پس بگو آن دسته‌گل را تو به آب داده بودی که چنین فتنه‌ای به پا شد.^۱

- آب که دولخ /dulax/ (گرد و خاک) نداره

به کسی که بهانه بی‌جا می‌گیرد، چنین می‌گویند.

قصه مثل

گرگی با یک میش رفیق شد، مدتی با هم بودند. میش خوب می‌چرید، به همین دلیل زود چاق شد، گرگ طمع کرد و پیش خود گفت: چه نقشه‌ای بکشم که میش را بخورم، عاقبت به این

۱۹ / ... و مثل، کنایات، قصه‌ها و آب در تمثیل

نتیجه رسید که باید از او بهانه بگیرد. یک روز به او گفت: رفیق توی این بیابان دیگر آب و علفی نیست، بیا برویم یک جای دیگر شاید بهتر از اینجا باشد. میش قبول کرد و راه افتادند تا به یک رودخانه رسیدند. گرگ به میش تعارف کرد: بفرمایید، میش گفت: نه شما بفرمایید. گرگ عاقبت میش را جلو انداخت... وسطهای رودخانه که رسیدند، گرگ با اوقات تلخی گفت: هی چه خبره؟ یواش برو... زیاد دولخ کردی، چشام (چشم‌هایم) کور شد. میش گفت: رفیق... اگر خیالی کردی بگو و گرنه آب که دولخ نداره.^۱

- تا هوشیار فکر کند، دیوانه از آب گذر کند
کنایه از هدر دادن وقت و زمان است و اینکه در تصمیم‌گیری‌ها نباید متنه به خشخاش گذاشت و محاسبه‌گری کرد.

قصه مثل

می‌گویند یک نفر هوشیار کنار سیلاپ ایستاده بود و فکر می‌کرد که چگونه از آن بگذرد، در این موقع یک دیوانه از راه رسید و سنگ آسیاب را به گردن خود انداخت و از سیلاپ گذشت و مرد عاقل در آب غرق شد. این مثل از آن زمان رایج شده است.^۲ همچنین در خراسان (کاشمر) می‌گویند: تا هوشیار بشینه و استخاره کنه دیوانه ور دل او(آب) می‌زنه.

- من این طرف و آن طرف بلد نیستم، تا آب می‌آید آبیاری می‌کنم

قصه مثل

در زمان قدیم شخصی یک رعیت داشت، روزی به او گفت که فلاں زمین را آبیاری کن و آب به فلاں باغ ببر، باغ را که آبیاری کردی، آب را به فلاں زمین دیگر ببر و آبیاری کن تا من بیایم.

۱. کریمی، مرتضی، یزد، ابرقو، ۵۰/۹/۲۱

۲. ابراهیمی، صغیری، مازندران، محمودآباد، ۵۴/۳/۲

رعیت در جواب گفت:

من این لَت او لَت حالیم نی تا او اییاد ای زنم.

/man in lat o lat hâlim ni tâ ow iyâd ie zanom/

- برای من آب نداشته باشد، برای تو که نان دارد

جمله‌ای است منسوب به حاج میرزا آغا‌سی، صدراعظم ایران در دوره محمدشاه قاجار، که به صورت مثل در آمده است. وی که به احداث قنات علاقه شدید داشت، چاه‌کنی را واداشته بود تا در محلی قنات حفر کند. مقنی یا چاه‌کن اصرار می‌کرد که حفر چاه در این نقطه بیهوده است، زیرا این زمین آب ندارد. سرانجام حاجی که از سماجت او سخت از کوره در رفته بود، فریاد کشید: مردک! برای من آب نداشته باشد، برای تو که نان دارد.
در آباده فارس نیز روایتی از این مثل به این شرح وجود دارد:

- اگه چاه او ندره به کت کن نون دره /age čâh ow nadera be kat kan non dara/

(اگر چاه آب ندارد، برای مقنی(چاه‌کن) نان دارد)

قصه مثل

در زمان قدیم در دو فرسخی صفاد آباده، یک نفر به نام صادق‌خان، قناتی می‌کند، هر قدر چاه را گود می‌کرد، آب در آن قنات پیدا نمی‌شد. مردم می‌گفتند این قنات سنگ است، آب ندارد، اما صادق‌خان به کتکن‌ها (چاه‌کن‌ها) می‌گفته اگر هرچه ثروت دارم خرج کنم باید قنات را به آب برسانم. تا روزی بالای چاهی که کتکن‌ها کنده بودند می‌رود و سرش را در چاه می‌کند و می‌گوید: هی. کتکن از ته چاه جواب می‌دهد: هی. صادق‌خان می‌پرسد: او دره؟ /ow dare/ (آب دارد) کتکن می‌گوید: نه. صادق‌خان می‌گوید: باز هم بکن. کتکن می‌گوید: مردک هر چه می‌گوییم او ندره می‌گوید بکن. صادق‌خان می‌گوید: مردک تو هستی اگر او ندره، به تو که نون

دره.^۱

- زیرآب چیزی را کشیدن

این ضربالمثل را در موقعی می‌گویند که کسی مزاحم دیگری باشد و او را از کار واجب بازدارد. می‌خواستی زیرابش را بکشی، یعنی دست به سرش کنی تا زود برود یا دنبال حرف را ول کند. اما داستان این مثل از این قرار است:

قصه مثل

زن و شوهری بودند، چهار فرزند داشتند، شوهر قدری گوشت به خانه می‌فرستد و پیغام به زنش می‌دهد که این گوشت را برای شام شب، آبگوشت درست کند، زن هم قبول می‌کند. همین که شب شوهرش به خانه می‌آید، در هوای سرد زمستان خودش را برای خوردن یک آبگوشت گرم آماده می‌کند و به زنش می‌گوید: شام بیاور تا بخوریم. زن که شوهرش دیر به خانه آمده بود، شام بچه‌ها را یکی یکی داده و خوابانیده بود، باقیمانده آبگوشت را آورد که زن و شوهری با هم بخورند، مرد دید این آبگوشت اصلاً چربی و رمق ندارد و هیچ مزه‌ای نمی‌دهد، داغ هم نیست. مرد گفت: ای زن این آبگوشت است یا آب ریس برنج؟ اینکه مزه نمی‌دهد. زن گفت: چه کار کنم بچه‌ها یکی یکی گرسنه شدند و خوابشان گرفت و چهار دفعه از این آبگوشت به بچه‌ها دادم، چون آبگوشت تمام شد، آب در قابلمه ریختم. مرد گفت: ای زن نادان، خزینه حمام به این بزرگی، ماهی یک مرتبه زیرآبش را می‌کشنند، آنوقت تو قابلمه به این کوچکی را چهار مرتبه زیرآب زدی!^۲

۱. صادقی، محمد، فارس، آباده، ۱۳۵۰.

۲. فضیحیانی، ضیاء، فارس، شیراز، ۵۳/۸/۲۵

- بی‌گدار^۱ به آب زدن

این مثل کنایه از بدون حساب و کتاب و محاسبه به کاری دست زدن است.

قصه مثل

از این مثل دو قصه روایت شده است:

۱- پسری از مادرش پرسید: مادر مگه من پدر نداشتم؟ مادر جواب داد: چرا پسرم. پسر پرسید: پس پدرم کجاست؟ مادر گفت: پسرم، چند سال پیش پدرت بی‌گدار به آب رودخانه زد و آب رودخانه هم او را برد. پسر پرسید: مادر مگر رودخانه پل نداشت؟ مادر گفت: چرا، رودخانه پل داشت ولی پل دور بود. پسر در جواب مادر گفت: اگر پدرم از پل رفته بوده، یعنی تا حالا هم نیامده بود؟^۲

۲- در روزگاران گذشته شتری از روباهی سؤال کرد و گفت: ای روباه آب رودخانه تا کجای پای تو می‌رسد؟ روباه در جواب شتر گفت: آب رودخانه چیزی نیست تا زیر شکم بنده که آقا روباه هستم می‌آید. شتر گفت: خیلی خوب در صورتی که آب رودخانه تا زیر شکم تو روباه می‌آید، حتماً شکی نیست که من آقا شتر از آب رودخانه می‌توانم عبور کنم. ناگهان شتر به آب رودخانه زد و آب هم تا کله او رسید، غافل از اینکه روباه روی آب می‌ماند و در آب فرو نمی‌رود، آب رود، شتر را غلتانید و همراه خود برد.^۳

- نان را به آب (دریا، رودخانه) بینداز، ماهی نداند خدا می‌داند

که ایزد در بیابانت دهد باز

متراffen: تو نیکی می‌کن و در دجله انداز

۱. گدار/godâr/ قسمتی از کف رودخانه را می‌گویند که از جاهای دیگر بر جسته‌تر و به سطح آب نزدیکتر باشد.

۲. کریمی، محمدحسین، اصفهان، قمبوان، ۱۳۵۶.

۳. عرب، سپهبدار، فارس، نورآباد ممسنی، ۱۰/۱۵/۵۶.

قصه مثل

حاکمی بود که پسری داشت. یک روز همین طور که داشت در رودخانه شنا می‌کرد، آب او را با خود برده، پسر حاکم بعد از تلاش زیاد خودش را به گوشه‌ای رساند و نجات داد، ولی کسی نتوانست او را پیدا کند. حاکم دستور می‌دهد تا تمام افراد بگردند و پرسش را پیدا کنند و می‌گوید: هر کس که بچه را پیدا کند، انعام خوبی به او می‌دهم. خلاصه بعد از چند روز تقلا و تلاش مداوم، پسرک را زنده پیدا می‌کنند. حاکم از اینکه پرسش در عرض چند روز زنده مانده و از گرسنگی نمرده است، تعجب می‌کند و از او می‌پرسد: این چند روز چه می‌خوردی؟ پسر جواب می‌دهد: هر روز یک گرده نان به آب می‌آمد و من آن را می‌خوردم. حاکم جویا می‌شود که بداند چه کسی بوده که نان را به آب می‌انداخته است تا اینکه مردی را در حال انداختن نان به رودخانه پیدا می‌کنند و او را پیش حاکم می‌آورند، حاکم هم خلعت و انعام فراوانی به او می‌دهد و علت این کار را از او می‌پرسد، مرد می‌گوید: نان را به دریا بینداز ماهی نداند خالق می‌داند.^۱

– تا چرم گاو را آب نبرده است، پندم را به گوش بگیر
(تا کار از کار نگذشته باید به فکر بود.)

قصه مثل

پینه‌دوزی که برای پینه زدن به کفش مشتریانش چرم خیس و نرم لازم داشت، همیشه یک تخته چرم گاو را در آب رودخانه می‌گذاشت و دو سه تا سنگ رویش می‌گذاشت و پرسش را برای مواظبت از آن می‌گذاشت، ولی قبل از اینکه پرسش را ترک کند، کتک مفصلی به او می‌زد و سپس سفارش نگهبانی از چرم را می‌نمود تا اینکه روزی پرسش اعتراض کرد و گفت: پدر آخر این همه کتک خوردن من به خاطر مواظبت از چرم نیست، اگر هست چرم را که آب نبرده، چرا کتکم می‌زنی؟ پدرش جواب داد: پسرم اگر چرم را آب ببرد خاطر جمع باش اصلاً تو را نخواهم

۱. رضویان، سیدیحیی، آذربایجان غربی، تکاب، ۵۱/۸/۱۰.

زد ولی این همه خشونت من به خاطر این است که پندم را وقتی به گوش بگیری که چرم گاو را آب نبرده است و گرنه کتك زدن، بعد از چیزی که از دست آدم رفت، چه فایده‌ای دارد.

- بدء آب بخور، بدء به راه بگذر

اصل مثل به زبان ترکی است و حکایت از سختی سفر به جایی دارد.

قصه مثل

روزی فردی تصمیم گرفت به زیارت کربلا برود، وقتی به کربلا رسید، هر وقت می‌خواست آب بخورد از او پول می‌گرفتند و به هر کجا که می‌خواست برود باز از او پول می‌گرفتند. بعد از برگشتن به دیار خود، وقتی مردم شهرش درباره کربلا از او سؤالاتی پرسیدند، او جواب نمی‌داد و فقط می‌گفت: بدء آب بخور، بدء به راه عبور کن.^۱

- آنکه می‌رفت سر آب اینجاست (آنکه به خاطرش می‌رفتم سر آب اینجاست)

این مثل را در موقعی می‌گویند که کسی دیگر به دیگران احتیاجی نداشته باشد و به اصطلاح «خرش از پل گذشته باشد».

قصه مثل

پسری دلباخته دختر عمومی خود می‌شود و با هزار دردرس دختر را برای او خواستگاری می‌کنند. در این مدت مثلاً یک سالی که دختر نامزد او بود، پدر دختر، به دنبال داماد خود می‌فرستاد تا کاری برایش انجام دهد و پسر هم با عشق و علاقه، شب و روز برای عمومی خود مجانی کار

۱. عزیزی، عزیز، آذربایجان غربی، مهاباد، ۵۱/۹/۱۶

می‌کرد. چون کار پدرزنش بیشتر زراعی بود، بیشتر شب‌ها دامادش را برای آبیاری زمین و باغ می‌فرستاد، تا اینکه پس از مدتی پسر مال و منالی به هم زد و دختر عمومی خود را عروس کرده و به خانه‌اش برد. یکی دو شب که از عروسی گذشت پدر دختر که می‌خواست زمین خود را آبیاری کند، به عادت همیشگی فردی را دنبال داماد می‌فرستد و می‌گوید: برو به داماد بگو، عمومیت گفت امشب بیا سر آب و فلان زمین را آب بده. قاصد می‌رود نزد داماد و می‌گوید: عمومیت گفت امشب برو فلان زمین را آب بده، داماد که دیگر احتیاج نداشت برای پدرزنش(عمویش) کار کند و دخترش را هم به خانه آورده بود، با کمال خونسردی گفت: آنکه می‌رفت سر آب خودش اینجاست.(یعنی علتی که باعث می‌شد من سر آب بروم اکنون پیش من است).^۱

- خدا عوض می‌دهد اما چند بار از آب چاه می‌خوراند
کنایه از اینکه خداوند بدون زحمت و تلاش به کسی روزی نمی‌دهد. احتمالاً با عبارت «از تو حرکت از خدا برکت» مترادف است.

قصه مثل

واعظی، هر وقت بالای منبر می‌رفت، خطاب به مردم می‌گفت: هر کس در راه خدا کمک کند، خداوند صد در دنیا هزار در آخرت به او عوض می‌دهد. مردی که هر روز آن حرف را می‌شنید تا آنجا که برایش مقدور بود به مردم کمک می‌کرد، تا اینکه یک روز دید پول‌هایش ته کشیده و هنوز خبری از صد برابر در دنیا نیست. آن روز هم به مسجد رفت و دید باز واعظ همان جمله را تکرار می‌کند، پس از شنیدن وعظ و بیرون آمدن از مسجد، همچنان ناراحت می‌رفت تا اینکه دید یک نفر عقب مقنی می‌گردد تا انگشترش را از ته چاه بیرون آورد و اجرت خوبی بگیرد، مرد

۱. مساعی، ناصر، اصفهان، شهر رضا، ۶/۶/۵۳.

چون پولی نداشت قبول کرد. بالاخره پس از زحمت زیاد انگشت را بیرون آورد و اجرتش را گرفت. فردا دوباره پای منبر رفت، دید واعظ باز هم می‌گوید: هر کس در راه خدا کمک کند خداوند صد در دنیا هزار در آخرت به او عوض می‌دهد. مرد زیر لب گفت خدا عوض می‌دهد، اما چند بار از آب چاه می‌خوراند.^۱

- من از ته مشک توی کفگیر آب می‌خوام

این مثل را برای افراد بهانه‌گیر به ویژه برای بچه‌های لجباز و ایرادگیر می‌گویند.

قصه مثل

در زمان‌های گذشته، بچه‌ای بود که خیلی ایرادگیر و لجباز بود. یک روز بچه شروع به گریه و زاری می‌کند و هر چیزی را به او می‌دهند، قبول نمی‌کند و ساکت نمی‌شود، به او می‌گویند پسرجان تو چه می‌خواهی؟ می‌گوید: آب می‌خواهم. هر چه به او آب می‌دهند، نمی‌خورد. می‌گویند: پس چرا آب نمی‌خوری؟ می‌گوید: من از ته مشک توی کفگیر آب می‌خوام! مادر بچه مشک آب را فشار می‌دهد و کفگیر را زیر مشک می‌گیرد و دست دیگرش را زیر سوراخ‌های کفگیر می‌گیرد و به بچه می‌گوید بیا حالا دهان بگذار لب کفگیر و آب بخور، بچه به این ترتیب آب می‌خورد و آرام می‌شود.^۲

- دویست سال عبادت به دو جرعه آب و دو دانه نان نیرزد

این مثل در مورد کسانی به کار می‌رود که می‌بینند زحمت سالیان دراز آنها به حادثه‌ای جزئی از بین رفته است.(کاری که از سر دل نباشد پایدار نیست)

۱. قهرمان، اخترالدوله، همدان، ملایر، ۱۳۴۶ (خانم قهرمان به علت تغییر مکان از تهران و مشهد نیز مطالبی ارسال کردند).

۲. مساعی، ناصر، اصفهان، شهر رضا، ۱۳۵۳.

قصه مثل

در زمان‌های خیلی قدیم، عابدی در غار کوهی شبانه‌روز به عبادت حق تعالی مسغول بود، مدت عبادتش به دویست سال رسید. روزی از روزها، خشکسالی پدید آمد و تمام چشم‌های دشت و بیابان خشک شد و عابد به هر طرف کوه و بیابان گشت، آبی به دست نیاورد. در این لحظه شیطان خود را به شکل پیرمردی درآورد و کوزه پرآبی را به دست گرفت و آمد پیش مرد عابد و احوالش را پرسید. مرد عابد با حالت ناتوانی و دهان خشک گفت: خیلی تشنهم هر کجا گشتم، آبی پیدا نکردم. شیطان گفت: من قدری آب به همراه دارم ولی اگر تو خوب بخری آن را به تو خواهم داد. عابد خوشحال شد و گفت: آب را بده بخورم، هر چه بخواهی می‌دهم. شیطان گفت: من آب را با زر و جواهر و مال عوض نمی‌کنم، اگر حاضری نصف عبادت را با آب عوض کنی خواهم داد، مرد عابد غمگین شد و اول قبول نکرد و بعد که دید تلف می‌شد گفت: حرفی ندارم، نصف عبادت من مال تو باشد. بعد شیطان به قدر دو جرعه آب به او داد و رفت. مرد عابد تا آمد به طرف غار حرکت کند، دید که خیلی گرسنه شده و چون راه غار خیلی دور بود و می‌دانست به این زودی‌ها نمی‌رسد، از گرسنگی، بی‌حال شد و پاهایش توانایی راه رفتن نداشت. باز شیطان به شکل درویشی درآمد و جلو مرد عابد ظاهر شد، احوال پرسید، عابد گفت: از گرسنگی دارم می‌میرم و راه هم خیلی دور است. شیطان گفت: من دو دانه نان برای خودم آورده‌ام، چنانچه خوب بخری، به تو می‌فروشم. عابد گفت: هر چقدر جواهر و زر بخواهی می‌دهم. باز شیطان گفت: من با پول معامله نمی‌کنم، اگر اقرار می‌کنی هر چه عبادت داری به عوض این دو نان به من بدهی، حاضرم نان‌ها را به تو بدهم. عابد ابتدا ناراحت شد، بعد دید از گرسنگی خواهد مرد، گفت: حرفی ندارم و از روی رضا و رغبت آن نصف عبادت دیگرش را هم به شیطان داد و دو دانه نان گرفت و شروع کرد به خوردن آنها و شیطان هم غیش زد. بعد از اینکه عابد نان‌ها را خورد، با خود گفت: دیدی دویست سال عبادت من به دو جرعه آب و دو دانه نان ارزش نداشت، برای مال دنیا سال‌ها عبادت را از دست دادم.^۱

۱. مساعی، ناصر، اصفهان، شهر رضا، ۵۳/۶/۲.

- آب زیر کاه

به کسی می‌گویند که موذی و متقلب باشد و بی‌آنکه کسی بفهمد کار خودش را بکند و به منظورش برسد.

قصه مثل

این تعبیر ضربالمثل گونه، روایتی هم دارد. در قدیم وقتی دشمن به شهر یا کشوری هجوم می‌برد و پیشروی می‌کرد، جلوی راه آنها باتلاق‌های مصنوعی می‌کشیدند و روی آنها را به اندازه‌ای کاه می‌ریختند که هم‌سطح با زمین شود و طبیعی نشان دهد، به این ترتیب وقتی دشمن به آنها می‌رسید، همان‌طور که پیشروی می‌کردند، پیش‌قراولان و سرداران در آن باتلاق فرو می‌رفتند. این تعبیر آب زیر کاه، از این حقه و حیله جنگی گرفته شده است.^۱

- انگشت انگشت جمع کردن، خیک خیک به آب دادن

به کسی که درستکاری را از یاد برده باشد و در مال مردم تقلب و دزدی کند، چنین می‌گویند.

قصه مثل

مرد تاجری بود که یک دکان روغن فروشی داشت و فردی را هم اجیر کرده بود که توی دکان باشد و روغن بفروشد. مرد تاجر همیشه به نوکرش سفارش می‌کرد، وقتی می‌خواهی روغن بفروشی، انگشت را در دهانه پیمانه بگیر تا به این وسیله مقداری از روغن را به نفع خود برباییم. هر چه نوکر بیچاره می‌گفت خدا را خوش نمی‌آید برای مقدار ناچیزی از روغن مديون مردم شویم، به گوش مرد تاجر فرو نمی‌رفت. مدتی به این منوال گذشت تا اینکه مرد

۱. قهرمان، اخترالدوله، تهران، ۱۳۵۶.

تاجر خبردار شد در کربلا روغن کم است و روغن در آنجا حکم طلا را دارد. تاجر به هوس می‌افتد مقداری روغن به کربلا ببرد تا سود هنگفتی عایدش شود. سی-چهل خیک روغن برمی‌دارد و برای فروش به طرف کربلا به راه می‌افتد. در بین راه به دریا می‌رسد و مجبور می‌شود خیک‌های روغن را بار کشته کند و به راهش ادامه دهد. در نیمه راه وسط دریا، کشتی سوراخ می‌شود و هر چه پارچه توی سوراخ کشته می‌کنند، فایده نمی‌کند و آب وارد کشتی می‌شود. ناخدا و مسافران کشتی گفتند: هر چه بار سنگین است باید به دریا ریخته شود از جمله خیک‌های روغن. یکی یکی خیک‌های روغن را به دریا می‌ریختند و آه از نهاد مرد تاجر بیرون می‌آمد که ای خدا سرمایه یک عمر زحمتم بر آب رفت. در این وقت نوکر تاجر فرصت را غنیمت می‌شمرد و می‌گوید: اشکالی ندارد، انگشت انگشت جمع کردن، خیک خیک به آب دادن.^۱

- چیزی را که آب می‌کشید شغال برد

قصه مثل

می‌گویند یک سال قحطی همه جا را فرا می‌گیرد و خوارکی کمیاب می‌شود، پدری مقداری خرما دور از چشم بچه‌هایش سر یک درخت پنهان کرده بود و هر وقت که گرسنه‌اش می‌شد، می‌رفت بالای درخت و از آن خرماها می‌خورد. خوردن خرما باعث تشنجی او می‌شد و چون زیاد آب می‌خورد، به بچه‌ها هم می‌گفت: تند تند آب بخورید که سال قحطی است و خوارکی کم است. بچه‌ها که گرسنه بودند نمی‌توانستند مثل پدرشان آب بخورند، پس دنبال علت گشتند تا بینند چرا پدرشان می‌تواند آب بخورد و آنها نمی‌توانند، لابد پدرشان چیزی می‌خورد. پس از مدتی که کمین می‌کنند، می‌بینند که پدرشان از خانه دور می‌شود و بالای درختی می‌رود و بعد پایین می‌آید و برمی‌گردد. بچه‌ها دور از چشم پدر، بالای آن درخت می‌روند، می‌بینند که مقداری خرما آنجاست، خرماها را که مال پدرشان بوده است، برمی‌دارند و می‌خورند و سپس برمی‌گردند. روز

بعد آنها به پدرشان می‌گویند: پدر آب بخور که سال قحطی است و خودشان تند تند آب می‌خورند، پدر که خرماها را گم کرده بود به خیال اینکه خرماها را شغال برده می‌گوید: چیزی را که تشنگی می‌طلبید شغال برده.^۱

- آب را بر سر زنی سر نشکند، خاک را بر سر زنی سر نشکند، آب را با خاک اگر قاطعی کنی، مالش دهی تا گل شود، قالب زنی خشتشی شود، کوره نهی آجر شود، بر سر زنی سر بشکند.

بحر طویل گونه‌ای است پرداخته عوام. تمثیلی بر اثبات این حقیقت که هر کاری را طریقی است و در هر امری تنها از راه درست آن باید رفت تا به مقصد رسید.

قصه مثل

شخصی نزد ایاس، قاضی بصره که از ازکیای عرب بود، رفت و از او پرسید: اگر کسی خرما خورد اشکالی دارد؟ ایاس گفت: نه. آن شخص گفت: بعد از خوردن خرما قدری آب بالای آن خورد چطور؟ گفت: هیچ اشکالی ندارد. گفت: اگر بعد از آن مدتی در آفتاب نشیند چه؟ گفت: ضرر ندارد. گفت: پس چرا همان آب و خرما که در آفتاب گذارند، بعد خورند، حرام است؟ ایاس گفت: اگر قدری آب به تو ریزنند بر تو صدمه‌ای وارد آید؟ گفت: نه. گفت: اگر قدری خاک بر تو بپاشند آیا اعضای ترا کوفتگی گیرد؟ گفت: نه. ایاس گفت: اگر آب و خاک را به هم ضم(مخلوط) کنند و خشتشی سازند و بر سرت زنند چه شود؟ گفت: بشکند و صدمه رسانند. آنگاه ایاس قاضی گفت: همچنانکه ترکیب آن دو چیز سر تو را بشکند، ایضاً از ترکیب این سه چیز قانون شرع بشکند و حد بر تو لازم آید.^۲

- مشک خالی و پرهیز آب

پرهیز آب عبارتی بود که سقايان و آبکشان هنگامی که با مشک یا سبوی پرآب از جایی

۱. پیشدادفر، فرخنده، هرمزگان، بندرعباس، ۱۳۵۵.

۲. شاملو، احمد، کتاب کوچه، مجلد اول، تهران: مازیار، ۱۳۵۷، صص ۲۲-۲۳.

پرتردد می‌گذشتند، بانگ می‌کردند تا عابران را توجه دهند که خیس نشوند. عبدالله مستوفی می‌نویسد: با مشک خالی پرهیز آب گفتن، نظری با دست خالی توب زدن، کنایه از سر و صدای بی‌اساس راه انداختن و به دروغ خود را صاحب قدرت و اختیار جلوه دادن است. یکی از کارهای بامزه داشهای تهران این بود که مشکی پیدا می‌کردند و در آن می‌دمیدند آن را مانند مشک پرآب، به کول می‌گرفتند و دهن گشاد مشک در دست، با صدای «پرهیز آب، پرهیز آب» مردم را از اطراف طوق یا علم متفرق می‌کردند تا از ازدحام زیاد جلوگیری شود.^۱

اما این مثل در فرهنگ مردم ایران در مورد کسی به کار می‌رود که بخواهد هنر نداشته یا کار انجام نداده خود را به رخ دیگران بکشد و از قبل آن منفعتی ببرد. حکایت زیر از این مثل نیز روایت شده است:

قصه مثل

در زمان قدیم که مردم با اسب و شتر و امثال آن مسافت را می‌کردند، رسم بود وقتی کسی از سفر حج بر می‌گشت، به نسبت نفوذ و شخصیتی که داشت، خویشان و آشنایانش هر کدام از محل اقامت و شهر حاجی، مشکی تهیه می‌کردند و آن را پر از آب می‌کردند و به پیشواز حاجی می‌رفتند و سر راه حاجی را آبپاشی می‌کردند. البته هر چه تعداد افراد مشک به دوش بیشتر بود و سر راه حاجی بیشتر آبپاشی می‌شد، بر اهمیت و شخصیت حاج آقا افزوده می‌گشت. مثلاً می‌گفتند: این همان حاجی است که جلو راهش دو فرسخ آب پاشیدند.

از قضا یک مرتبه که یکی از حاجی‌های اسم و رسم‌دار از مکه بر می‌گشت، یکی از آشناهایش که مجبور بود حتماً مشکی تهیه کند و به پیشواز حاج آقا برود، با خودش فکر کرد که حاجی از آن حاجی‌ها نیست که دور و برش خالی باشد و حتماً چند نفری برای آبپاشی به پیشواز او می‌روند. پس چه بهتر من مشکم را از باد پرکنم و ببرم، چون با بار سنگین تحمل این همه راه برایم دشوار است. بالاخره آنجا یک کلکی خواهم زد. همین کار را هم کرد، یعنی مشک خود را در خانه پر باد کرد و گلوی مشک را محکم بست و به راه افتاد تا محل تجمع مشک به دوشان

۱. مستوفی، عبدال... شرح زندگانی من، مجلد ۳، ص ۵۸۱، حاشیه ۱.

رسید. هن و هن کنان خود را خسته و کوفته نشان داد و منتظر موقعیت شد که کارش را شروع کند. به هر حال، حاج آقا از راه رسید. جمعیت خوشحالی کردند و هر کدام با مشک‌های خود دست حاج آقا را بوسیدند. تا وقت کار و فعالیت مشک به دوشان رسید. در این وقت آن فردی که مشک پر از باد به دوش داشت، با سر و صدای زیاد خود را میان مشکیان انداخت و «پرهیز آب، پرهیز آب» گویان به تقدیر افتاد و منتظر شد که مشک رفیق بغل دستی اش باز شود، آن وقت کار خود را شروع کند، بلکه مشتش باز نشد و رسوا نگردد. هر چه بیشتر انتظار کشید کمتر به نتیجه رسید و این انتظار طولانی شد. تا اینکه رفیقش پرسید: پس چرا سر مشکت را باز نمی‌کنی؟ آن بابا گفت: راستش را بخواهی، می‌ترسم رسوا شوم؛ چون مشک من عوض آب، باد دارد، حالا از تو خواهش می‌کنم اول تو سر مشکت را باز کن و نگذار من آبرویم پیش حاج آقا بریزد و مرا پیش او روسياه نکن. بیچاره آن مرد که مشکش را به امید دیگران پر باد کرده بود، گفت: رفیق، حقیقت را بخواهی مشک من هم پر از باد است و از آب خبری نیست و باید فکری کرد که رسوا نشویم. تقداً بیشتر شد و از هر سو صدای «پرهیز آب، پرهیز آب»، بلند بود. اما حتی یک قطره آب هم از مشکی سرازیر نشد که نشد، تا اینکه معلوم شد همه مشکیان در خانه خود همان فکر را کردند که باید مشکشان را عوض آب از باد پر کنند و زحمت و مراجعت حمل این همه آب را بر خود نگذارند.

از آن طرف حاج آقا هر چه انتظار کشید دید سر مشکی باز نشد و آبی هم پاشیده نشد. با ناراحتی پرسید: پس چرا مشکیان کار خود را شروع نمی‌کنند؟ ملتزمین رکاب حاج آقا پرسان پرسان رفتند و برگشتند و به حاج آقا خبر دادند که مشک‌ها عوض آب، باد دارد و مثل اینکه خبری نیست و بقیه راه را بایستی آپاشی نشده برویم. حاج آقا هم وقتی ماجرا را فهمید با ناراحتی مرتب می‌گفت: مشک خالی پرهیز آب؟ مشک خالی پرهیز آب؟^۱

- تا وقتی این آب می‌رود...

تا این شرایط و اوضاع برقرار است... تا وضع بر این منوال است.

قصه مثل

به احتمال زیاد این اصطلاح از حکایت معروف انوار سهیلی گرفته شده است که عربی در بغداد، کنار دجله به دکه نانوایی درآمد و با او موافقت کرد که نیم دینار به او بدهد و هر چه نان خواهد بخورد، نانوا حساب کرده بود که اعرابی به هر حال بیش از ربع دینار خواهد توانست خورد، لیکن سخت در اشتباه بود، که مردک بر لب شط نشسته و چندان نان خورد که نخست از نیم دینار و آن گاه از دیناری تمام برگذشت. حیرت‌زده بانگ برداشت که: ای برادر، تو را به خدایی که چنین اشتهایت کرم فرموده با من بگو تا کی نان خواهی خورد؟ گفت: ای خواجه طاقت باد که تا این آب می‌رود، من نیز نان می‌خورم.^۱

– هر که نقش خویش می‌بیند بر آب

کنایه از اینکه هر کس دنبال سود خود است.

قصه مثل

پیرمردی بود که دو دختر داشت که سال‌ها پیش آنها را شوهر داده بود. روزی از روزها خرس را از طویله بیرون کشید، سوار شد و به زنش گفت: هواخانه را داشته باش، من بروم سری به دخترهایم بزنم ببینم حال و روزشان از چه قرار است. راه افتاد و رفت تا رسید به روستای دختر اولی، وارد خانه دختر شد دید دختر تنها رو به ایوان نشسته است و دوک می‌رسید. پدر و دختر از دیدن هم خوشحال شدند و روبوسی و چاق سلامتی کردند. پس از پذیرایی دختر از پدر، پدر از حال دامادش پرسید. دختر گفت: ای الحمد لله امسال چند جریب زمین را به کمک هم شخم کرده‌ایم و الان هم شوهرم دارد تخم می‌پاشد، اگر آسمان بخل نکند و این چند روزه دو سه تا باران حسابی بزند برای یکی دو سال کار و بارمان سکه است، اگر هم نه که هیچ. پدرش گفت:

۱. شاملو، پیشین، ص ۳۹، نقل به معنی از واعظ کاشفی، انوار سهیلی.

انشاء‌الله که می‌بارد، خدا بزرگ است. پدر شامی و ناهاری آنجا بود، بعد خرس را سوار شد و راهش را کشید و به ده بعدی سراغ آن یکی دخترش رفت. دید دخترش زیر آفتاب نشسته است و جوراب می‌بافد، پس از سلام و احوالپرسی، از کسب و کار دامادش جویا شد، دختر گفت: ای بحمدللہ، امسال به کمک هم بیست و پنج هزارتایی خشت زدیم، اگر آسمان نبارد که خشت زیر باران و نرود، برای یکی دو سالی بارمان را بسته‌ایم، اگر هم نه که هیچ. پیرمرد گفت: انشاء‌الله که نمی‌بارد، خدا بزرگ است. پیرمرد به ده خودشان برگشت، در جواب زنش که از وضع و حال دخترها می‌پرسید، گفت: والله چی بگوییم زن، من به هر دوی آنها گفتم خدا بزرگ است، چرا که یکی آفتاب می‌خواهد و آن یکی باران، اما توی راه هر چه فکر کردم دیدم چنین نخواهد شد و حساب یکی از دخترهایمان با کرام الکاتبین است.^۱

آب در ضرب المثل‌ها، کنایات و...

– آب، آب را پیدا می‌کند، آدم آدم را

کنایه از اینکه هرکسی به همدل و همزبان خود می‌پیوندد.

– آب آمد و تیمم باطل شد

با حضور اصل، دیگر موردی برای استفاده از بدل باقی نمی‌ماند.

– آب به آب بخورد، زور برمی‌دارد

کنایه از اینکه قوت از اتحاد حاصل می‌شود. متراծ آتش از آتش گُل می‌کند.

– آب به پستی (سرازیری، گودال) می‌رود

کنایه از همنشینی با هم‌طینان، و تواضع است.

- آب خُرد، ماهی خُرد

از هر کس به قدر توانایی او چشم امید باید داشت.

- آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم^۱

کنایه از «در آسمان جستن و در زمین پیدا کردن» است.

- آب دریا از دهن سگ نجس نمی‌شود

شهرت و آوازه مردم نیکنام از بدگویی آدم‌های هرزه کاستی نمی‌یابد.

- آب دریا به دهن ماهی دریا خوش است

متراffد: علف باید به دهن بزی شیرین باشد.

- آب و آتش با هم جمع نمی‌شوند

دلالت بر آشتی ناپذیری دو کس که خلق و خوی متضاد دارند.

- آب رفته به جوی برنمی‌گردد

فرصت هدرشده را به چنگ باز نتوان آورد. متراffد: آب ریخته به کوزه جمع نمی‌شود.

- آب شیرین و مشک گندیده؟

این مثل را در مقام تعجب می‌آورند، یعنی بعید است که مشک گندیده دارای آب شیرین باشد.

۱. مصرع بعدی: یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم.

– آب صدای(شُر شُر) خود را نمی‌شنود

کنایه از اینکه آدمی معایب خود را نمی‌بیند.

– آب که یک جا بماند می‌گندد

هر چیز که حالت نو و تازگی خود را از دست دهد، بی‌قدر و ارزش می‌شود.

– آب که سر بالا برود، قورباغه ابوعطاء می‌خواند

سر بالا رفتن آب کنایه از واژگون شدن ارزش‌های انسانی و اصول و معیارهای اجتماعی است.

– آب گیرش نمی‌آید و گرنه شناگر ماهری است

کنایه از اینکه فرصت دست دهد هر کار خلافی انجام می‌دهد.

– آب خود می‌داند که آبادی کجاست

بخت و اقبال به جانب نیک‌بختان روی می‌آورد.

– آبم است، گابم(گاوم) است، نوبت آسیابم است

کنایه از گرفتاری‌های گوناگون که گاه در یک زمان و با هم برای شخصی پیش آید.

– آب هر چه عمیق‌تر است، آرام‌تر است

متراffد: درخت هر چه بارش بیشتر باشد، سرش خمیده‌تر است.

– آبه (اون آب) اگر قوت داشت، قورباغه‌اش نهنج می‌شد

متراffد‌ها: کل [کچل] اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی.

آب اگر قوت داشت، قورباغه زنجیر پاره می‌کرد.

- آبی که می‌ره به رودخونه، چه خودی خوره چه بیگونه

کنایه از این است که چیزی که به هر حال در تملک کسی باقی نمی‌ماند، چرا باید مانع استفاده از آن شد. این ضرب المثل روایت دیگری نیز دارد که مفهوم آن مخالف این است: آبی که می‌ره به رودخونه، خودی خوره به ز بیگونه

- آدمی که خیس است، از آب(باران) نمی‌ترسد

آن که در بحر قلزم است غریق
چه تفاوت کند ز بارانش(سعدی)

- اگر آب نمی‌آورد، کوزه هم نمی‌شکند

در توجیه عمل کسانی گفته می‌شود که اگر سودی نمی‌رسانند، زیانی نیز به بار نمی‌آورند.

- اگر ما برویم پشكل چینی، خره به آب پشكل می‌اندازد

در نهایت بی‌اقبالی خود یا دیگری می‌گویند.

- امان از دوغ لیلی، ماستش کم بود، آبش خیلی

کنایه از اینکه وعده بسیار داد اما به هیچیک وفا نکرد.

- اول عمق آب را بپرس، بعد توش(درونش) شنا کن

پیش از اقدام به کاری باید عواقب آن به درستی سنجیده شود.

متراffد: آب را ندیده شلوارش را درآورده است.

- ای دوست گل سرشه را آبی بس

آن که چشم و دلش سیراب است به اندک می‌سازد.

- تا ریشه در آب هست امید ثمری هست

بیتی از صائب به تقدیم این مصرع: گر نخل وفا بر ندهد، چشم تری هست. (تا جان باقی

است امید باقی است).

- چوب هر چه هم سنتگین باشد، آب فرویش نمی‌برد

متراffد: چاقو دسته خودش را نمی‌برد.

شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش

چوب را آب فرو می‌نورد، دانی چیست؟

- حوضی که آب ندارد، قورباغه می‌خواهد چه کار؟

متراffد: وسمه بر ابروی کور.

- خر را که ببرند عروسی، نه برای خوشی است، برای آب و هیزم کشی است.

هر کسی می‌باید مقام و موقعیت خود را بشناسد.

خر بختید و شد از قهقهه سست

خرکی را به عروسی خوانند

مطربی نیز ندانم به درست

گفت: من رقص ندانم به سزا

کآب نیکو کشم و هیزم چست (خاقانی)

بهر حمالی خوانند مرا

- خوش آن چاهی که آب از خود برآرد

فضایل انسانی اکتسابی نیست و می‌باید در خمیره شخص وجود داشته باشد.

متراffد: مُشك آن است که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید.

- روغن زیر آب نمی‌ماند

حقیقت روزی آشکار می‌شود.

- سبو همیشه سالم از آب در نمی‌آید

کار همیشه به توفیق نمی‌انجامد.

- سفره بی نان جُل است، کوزه بی آب گل
ارزش و اعتبار هر کس و هر چیز به سودبخشی اوست.

- فکر نان کن خربزه آب است
از تجملات باید چشم پوشید و در اندیشه مایحتاج زندگی باید بود.

- کوزه نو آب خنک
متراffد: نو که او مرده به بازار، کهنه می‌شه دل آزار

- گشنه، خواب نان می‌بیند، تشنه، خواب آب
متراffد: مرغ گرسنه خواب ارزن می‌بیند.

- ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است
در مورد عملی تمثیل کنند که اقدام به آن همیشه میسر باشد.

- شکم گشنه و آب بخ!
متراffد: پز عالی جیب خالی، و همچنین متراffد: مشک خالی پرهیز آب، که قصه آن در
بخش تمثیل‌های آب آمد.

- ناله آب از ناهمواری زمین است
هیچ چیز بی‌انگیزه و علت نیست.

- نان اینجا، آب اینجا، کجا روم به ز اینجا؟
اشارة به حکایتی از دفتر دوم مثنوی مولوی است، کنایه از جا خوش کردن است.

- نه آب بیار نه کوزه بشکن

نه اظهار محبت و مهربانی کن، نه اسباب زحمت و زیان و ضرر شو.

- هر کسی آب دل خودش را می‌خورد

سود حسن نیت و زیان سوءنیت هر کسی متوجه خود او می‌شود.

- هر کسی کار خودش، بار خودش، آبش به انبار خودش

هر کسی مسئول کار و زندگی خویش است، همچنانکه سود و زیان کار هر کس متوجه خود او می‌شود. به جای آب، آتش هم می‌گویند.

- هر که خواب است روزیش در آب است

متراffد: از تو حرکت از خدا برکت.

- همیشه آب نمی‌رود به جوی آقا رفیع، یک روز هم می‌رود به جوی آقا شفیع

دنیا همیشه به کام یک نفر نمی‌گردد.

متراffد: همیشه شعبان، یک بار هم رمضان.

- یک چشمۀ آب درون، به ز صد آب بیرون است

ارزش مختصر چیزی که در ملکیت خود شخص باشد، بیش از هر چیز گرانبهایی است که در تعلق او نیست.

- آب بدود، نان بدود، فلاانی به دنبالش

نوعی نفرین است و منظور از آن، محروم خواستن شخص مورد نظر، حتی از ابتدایی‌ترین نیازهای زندگی است.

- آب روشنایی است

هنگامی که ظرف آبی واژگون شود این عبارت را بر زبان می‌آورند.

- آب پارسال و نان پیرارسال

در موردی می‌آید که سخن از تنگدستی و فقر دیرینه کسی در میان باشد.

- آب جدا، نان جدا

به آش یا آبگوشت یا خورشتی که خوب جا نیفتاده باشد، می‌گویند.

- آب سوار، نان سوار و (فلاتی) پیاده (یا به دنبالش)

نوعی نفرین است، همچنین به صورت خبری که کنایه از موفق نبودن شخص مورد نظر در تهییه حدائق معاش خود یا خانواده خویش است نیز می‌آید.

- آبت نبود، نانت نبود...^۱

در مورد کسی گفته می‌شود که عملی را انجام داده که سبب گرفتار شدن خود شده است.

- الهی نانت بار آهو بشود، آبت کوه به کوه بگردد

نوعی نفرین است.

- انگار یه طشت آب سرد ریختند سرم

آن همه شوق و شوری که داشتم، ناگهان از میان رفت.

۱. به جای نقطه چین، جملات متفاوتی می‌آید: مثلاً آبت نبود، نانت نبود، زن گرفتنت چی بود؟

- [حرف را] با آب طلا باید نوشت

در مورد سخنی که بسیار گرانبهاست، می‌گویند.

- صحت آب گرم

در تداول عامه «ساعت آب گرم» می‌گویند. وقتی دوست یا آشنایی را در حال خروج از گرمابه مشاهده کنند، با این جمله برای او عافیت و صحت می‌طلبند. مترادف عافیت باشد.

- مثل آبی که روی آتش بریزی

در سرعت تأثیر و نتیجه‌بخشی چیزی تمثیل کنند.

- مثل ماهی از آب بیرون افتاده

در تاب و تاب و تلاش و تقلّا بودن.

- مهمان منی به آب خوردن لب جو

به مزاح در پاسخ کسی که خود را به سور یا مهمانی دعوت می‌کند، می‌گویند.

- نه آب و نه آبادانی، نه گلبانگ مسلمانی

در تعریف محلی می‌آورند که در آن اثری از تمدن و زندگی امروزی نباشد.

- بدھکار را که رو بدھی، بستانکار از آب در می‌آید!

مترادف: به مهمان که رو بدھی، صاحب خانه می‌شود.

- عاقل به کنار جوی تا پل می‌جست، دیوانه پا برھنه از آب گذشت

مترادف: تا هوشیار فکر کند، دیوانه از آب گذر کند، که قصه آن در بخش تمثیل‌های آب آمده است.

- سر و گوشی به آب دادن

کنایه از این است که از راه استراق سمع یا از طریق به حرف کشیدن این و آن، در موضوعی کسب خبر کردن. ظاهراً این مثل نیز از نوعی حربه نظامی گرفته شده است که در گذشته فردی را برای شنیدن مذاکرات دشمن به نزدیکی قلعه جنگی می‌فرستادند تا خبر بگیرد و به اصطلاح سر و گوشی به آب بدهد.

- به آب و آتش زدن

برای وصول به نتیجه دلخواه خویش، هر دری را زدن و هر خطری را استقبال کردن.

- خیس آب و عرق شدن

کنایه از شرمندگی بسیار است.

- در کوزه گذاشتن و آبش را خوردن

این اصطلاح برای بی‌ارزش و اعتبار نمودن چیزی به کار می‌رود که آن را به اشتباه دارای ارزش و اعتبار دانسته‌اند. (نوع امروزی‌شده این مثل: دیپلمات را بذار دم کوزه آبش را بخور!)

- سر را زیر آب کردن

کسی را بی سر و صدا و در اختفای کامل از میان بردن.

- فوت آب بودن

اصطلاح شاگردان مدرسه است برای بیان اینکه درس حفظ کردنی خود را به خوبی فرا گرفته‌اند.

- لب آب بردن و تشننه برگرداندن

فوق العاده فربیکار و سیاس و رند بودن.

– آب از آب تکان نخوردن

رخ ندادن جنجال و هیاهویی که احتمال بروز آن کم و بیش مسلم بوده است.
متراوف: از دماغ کسی خون نیامدن.

– آب از سرچشمۀ گلآلود بودن

چیزی یا امری از اصل و مبدأ خراب و نادرست بودن.

– آب که از سر گذشت، چه یک نی چه صد نی

کنایه از مهم ندانستن واقعه‌ای یا زیانی. به جای نی، وجب نیز می‌آید.

– آب از لب و لوچه سرازیر شدن

کنایه از منتهای به شیفتگی رسیدن و به نهایت طمع افتادن.

– آب به یک جو نرفتن

با یکدیگر توافق نداشتن.

من تشنۀ لب ساقی و او تشنۀ کوثر
حاشا که رود آب من و شیخ به یک جوی
(فروغی بسطامی)

– آب بر آتش ریختن

خشم یا درد یا غمی را تسکین بخشیدن، فتنه‌ای را خوابانیدن.

– دنیا را آب ببرد، فلانی را خواب می‌برد

کنایه از بی‌خیالی و لاقيدي کسی است.

– آب به آسياب دشمن ریختن

بی‌جهت اسباب و امکانات خود را وسیله بهره‌برداری دیگران کردن.

- آب پاکی را روی دست ریختن

کنایه از بیان حرف آخر و تعیین تکلیف قطعی و نهایی کردن.

- آب خوردن را از خر باید یاد گرفت، راه رفتن را از گاو

کنایه از تأثیر خر در نوشیدن آب و ملایمت گاو در حرکت است.

- کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد

مترادف: چراغ، پای خودش را روشن نمی‌کند.

- یکی دمر افتاده بود آب می‌خورد، فردی به او رسید گفت: این جوری آب نخور عقلت کم می‌شود، گفت: عقل چیه؟ گفت: هیچی باباجان بخور!

مترادف: به یکی گفتند: این قدر باقلا نخور عقلت کم می‌شود، گفت: عقیده احمقانه‌ای است، خودم یک خانه داشتم، فروختم همه پولش را دادم باقلا خوردم، چنانکه می‌بینی عقلام سر جایش است!

- آب خوردن

به معنی خرج برداشتن و هزینه کردن: "این ماشین برایم پنج میلیون آب خورد."

- آب در هاون کوفن

کنایه از کار بیهوده انجام دادن است.

- آب را از سرچشمہ باید بست

کارها را باید از ابتدا مواظبت کرد.

- آب را زیر هفت طبقه زمین دیدن

سود خود را در هر کجا که هست تشخیص دادن.

- آبشو کشیدیم چلو شد

به مزاح و ریشخند در جواب چطور شد؟ می‌آید.

- آب را گلآلود می‌کند تا ماهی بگیرد

به اعتبار آنکه «دزد»، بازار آشفته می‌خواهد، به عمد اختلاف، آشوب و بی‌نظمی به وجود می‌آورد تا به منافع خود برسد. (از آب گلآلود ماهی گرفتن).

- آب رفتن

در مورد کوتاه شدن عرض و طول پارچه یا تنگ شدن البسه به کار می‌رود.

- آب راحت (خوش) از گلو پایین نرفتن

به صورت منفی می‌آید.

- قند تو دل آب شدن

- ذوق زده شدن

- از خجالت آب شدن

تعبیر غلوامیز از نهایت شرمندگی است.

- نه آب تو شیر کن نه نماز شبگیر کن

کنایه از تقلب در کسب و کار و تظاهر به دینداری است.

- تسیح (جانماز) آب کشیدن

تظاهر کردن به پرهیزکاری.

- **مثل موش آب کشیده**

کنایه از «سرپا پا خیس شدن» است.

- **آب‌ها از آسیاب افتادن**

فرونشستن هیاهویی که به دنبال حادثه‌ای برخاسته باشد.

- **آبی گرم نشدن**

کنایه از فایده‌ای از فردی نرسیدن.

- **آب باریکه**

کنایه از درآمد مختصر، اما همیشگی. «آب باریکه‌ای می‌یاد و میره».

- **آب جام چهل کلید**

کاسه‌ای با چهل کلید که در برخی سقاخانه‌ها وجود دارد. البته در گذشته مراسمی با این جام انجام می‌شد به این ترتیب که زن نازا را در حمام رو به قبله می‌نشانندند و آب جام چهل کلید را در دستار سیدی که بالای سر او نگه می‌داشته‌اند، می‌ریختند تا آب از آن بگذرد و بر سر زن جاری شود.

- **آب حوض**

هر چیز مایعی که دیگر برای خوردن مناسب نباشد، مثلاً چایی که مانده و سرد باشد. خوراک مایعی که رنگ و مزه نداشته باشد.

- آب حیات^۱

آبی که نوشیدنش سبب زندگی جاویدان می‌شود.

- آب خزینه

آب حمام، که در گذشته برای شست و شو مستقیماً به مخزن آن وارد می‌شدند.

- آب خنک خوردن

کنایه از به زندان افتادن است.

- بوس(ماچ) آبدار

بوسه گرم و طولانی.

- فحش آبدار

دشنام سخت و سنگینی که همه کینه و خشم گوینده را به شنونده منتقل کند.

- آب رو، آب جو نیست

حیثیت و اعتبار و آبرو را گرامی باید داشت که ارزان به دست نمی‌آید.

متراffد: آب قیمتی ندارد، آبرو مثقالی هزار تومان است.

- دخل، آب روان است خروج، آسیاب گردان

این عبارت در اصل از سعدی است که چنین می‌گوید: دخل آب روان است و عیش آسیای گردان.

۱. چشمهای در ظلمات. آب حیات قصه‌ای نیز دارد که در بخش قصه‌های آب آورده‌ایم.

- آب زیبو

غذای آبکی و فاقد مخلفات.

- آب زیر کاه

حیله‌گری که ظاهر الصلاح است و در خفا زیان می‌رساند و کسی به او بدگمان نمی‌شود.
داستان این مثل در صفحات پیش آمده است.

من از همواری این خلق ناهموار می‌ترسم
(صائب تبریزی)

در آب زیر کاه بیش از موج دریاهاست

- آب و تاب دادن
مطلوبی را شاخ و برگ دادن و بی‌جهت مهم جلوه دادن، با آب و تاب شرح دادن

- صفائی خانه، آب است و جارو، صفائی دختر، چشم است و ابرو
کنایه از ظاهر دارد.

- آب و خاک

میهن و وطن، دیار و سرزمین، آب و گل نیز گویند.

- حق آب و گل داشتن

در موردی خاص صاحب حقوق و امتیازاتی بودن و به اعتبار آن حق اظهار نظر و آری و نه
داشتند.

- راه آب را کور کردن

کنایه از راه معاش کسی را سد کردن.

- زیرآب را زدن

با اسباب چینی و خدده، سبب خلع مقام کسی شدن. کسی را به دسیسه و توطئه از مقام خود سرنگون کردن.

- شکرآب شدن

کنایه از تبرگی روابط میان دو نفر است.

- غرق آب

جريان ناگهانی آب در مادرچاه(چاه مادر) به هنگام حفر آن، که خطری برای مقنی به شمار می‌آید. آبی که امکان دارد مقنی را غرق کند.

- آبان ماه را بارانکی، دی ماه را برفگی، فروردین شب ببار، روز ببار این مطلب، کمال مطلوب کشاورزان را ارائه می‌دهد به لحاظ مقدار برف و بارانی که بر حسب تقویم کشاورزی مورد نیاز زمین زراعتی است.

- آب رفته را باز نتوان کرد

متراffد: آب رفته را به جوی نمی‌توان برگرداند، آبروی ریخته شده را نمی‌توان دوباره به دست آورد.

- آبی که آبرو ببرد بر گلو مریز

متراffد: سری که درد نمی‌کنه دستمال مبند

- هر کس آبش هست آبیاری کند

کنایه از توانایی است

- دارد آب حمام را تعارف می‌کند
کنایه از تعارف توخالی است.

- همه چیز از سر زنده است، آب از ذم
منظور اهمیت سرچشم‌هه آب است

- ملکش مال من، آبش مال خدا، نه رئیس می‌خواهد نه کدخدا
در مقام تعرض و دفاع می‌آید.

- مثل سر بریده روی آب می‌ماند
در مورد کسانی که تن به قضا و قدر داده‌اند، به کار می‌رود.

- آب نطبیبه مراد است
کنایه از به دست آوردن چیزی ناخواسته است

- اول آبادی، آب است
متراffد: آب آبادانی است.

- تا فلانی بخواهد آن کار را بکند، آب از هامون گذشته است
کنایه از دست دست کردن است
متراffد: تا عاقل استخاره کند دیوانه بر آب زند

- آبی که از کنار منزل می‌گذرد، بد و گل آلود است
به کسی که داشته خود را بی ارزش بداند و به آنچه دیگران دارند اهمیت بدهد، چنین
می‌گویند.
متراffد: مرغ همسایه غاز است

- مَگَرْ مِيْ خواهِيْ آبْ بِهْ آسيابِمْ بِيندازِي؟

به کسی که خیال می‌کند بی وجودش کاری انجام‌پذیر نیست، می‌گویند.

- از دولتی سر رازیانه، آب به پای بوته پنبه دانه هم می‌رود

در مورد کسی که به واسطه دیگری به نان و نوایی برسد، می‌گویند.

- اگر بی کاری، آب بریز توی هاون سنگی و بکوب

به کسی که دست به کار بیهوده‌ای می‌زند، گفته می‌شود.

- زیر آب آتش است و زیر آدمی سخن

کنایه از اینکه آب را آتش به جوش می‌آورد، آدمی را سخن نابجا.

- خر بدون دوندگی آب می‌خورد؟

در مورد کسی می‌گویند که می‌خواهد بدون دوندگی و زحمت کارش به انجام برسد.

همچنین می‌گویند: اسب دونده آب و علف خود را زیاد می‌کند.

- اگر دست مُقْنی به قاب برسد، می‌کند تا به آب برسد

کنایه از سخت‌کوشی مُقْنی است.

- الْهِيْ عمرتْ بِهْ آبْ بِرسدْ

نوعی دعاست که در حق کسی می‌کنند.

- الْهِيْ مثِلْ آبْ سرگردان شوی

نوعی نفرین است.

– آب که زیاد به چاله بماند گندیده می‌شود

کنایه از راکد ماندن دارد

– آب به آب بخورد سیل می‌شود

کنایه از توانایی و قدرت دارد

– وقتی آب داریم نان نداریم، وقتی نان داریم آب نداریم

در مورد کسانی می‌گویند که اوضاع زندگی نابسامانی دارند.

– آبی که ریخت دیگر جمع نمی‌شود

یعنی کاری که از وقت آن گذشت، دیگر قابل جبران نیست.

– مثل آب چشممه می‌ماند

متراffد آب باریکه، اشاره به امری مستمر و دائمی دارد که اگرچه کم و زیاد دارد، اما منتفی نمی‌شود.

– آب دست یزید افتاده است

کنایه از افتادن کار به دست مسئولی سختگیر است. سپرده شدن امور به کسی که از او کمترین امید موافقت یا آسان‌گیری نتوان داشت.

– آب را هم مضایقه کردند کوفیان

کنایه از اشخاصی است که از حداقل همراهی و همکاری دریغ می‌کنند. این بیت محتشم کاشانی به این مضمون است:

خوش داشتند حرمت مهمان کربلا!

از آب هم مضایقه کردند کوفیان

– آبی بنوش و لعنت حق بر یزید کن
جان را فدای مرقد شاه شهید کن
در افواه می‌گویند: لعنت حق بر شمر و یزید.

– آبی که به زندگی ندادند به حسین
چون گشت شهید بر مزارش بستند
این مثل از بیان جبرئیل در تعزیه متوكل و آب بستن به قبر امام حسین(ع) از نسخه‌های
تعزیه گرفته شده است. این مثل به کار بی‌موقع و نامناسب با زمان اشاره دارد و صورت‌های
دیگر این ضربالمثل چنین است:

آبی که به زندگی ندادی به حسین
چون گشت شهید بر مزارش بستم

۶

امام حسین تا زنده بود آبش ندادند
وقتی شهید شد بستند به مزارش

چیستان‌های آب

- این چیست؟ یکی رفت، یکی ماند، یکی کلهاش را جباند؟ جواب: آب، ریگ و علف
- آن چیست که هر چه می‌رود، عقب سرش را نگاه نمی‌کند؟ جواب: آب
- آن چیست که رویش را به هر طرف کنی می‌رود؟ جواب: آب
- آن چیست که به چیزهای سبک سواری می‌دهد اما سوار چیزهای سنگین می‌شود؟ جواب:
آب
- آن چیست که بدون دست و پا و سر همیشه می‌دود؟ جواب: آب
- اینها چه چیزند که یکی از آنها از سر زنده است، یکی از ذم؟ جواب: آب
- یکیش رفت، یکیش ماند، یکیش سرشو جباند؟ جواب: آب، ریگ و سبزه

دو قصه درباره آب

۱- آب حیات و بختک (اسکندر و آب حیات)

می‌گویند اسکندر که بر عالم حکم می‌کرد، شنید که آب حیات هست و هر کس از آن بخورد، عمر جاویدان می‌کند. عزم کرد که آب حیات را به دست بیاورد. با سپاه بسیار به سمت ظلمات حرکت کرد. چون راه، سخت و ناهموار بود، بیشتر لشکریانش تلف شدند تا به دهانه غار رسیدند. هر چه کوشش کردند اسبها به غار نرفتند، زیرا تاریک بود و می‌ترسیدند. در صدد چاره برآمدند. هر کار کردند مفید واقع نشد تا اینکه اسکندر به سراغ پدر پیرش رفت که او را در صندوقی گذاشت و با خود آورده بود. پدرش گفت: بی پیر مرو به ظلمات اگرچه اسکندر زمانی. بعد از رسیدن به آخر ظلمات، چشمہ آب حیات نمایان شد. خود اسکندر مشکی را پر از آب کرد و به دوش آویخت و به همان طریق که رفته بودند برگشتند. آمدند تا به مرتعی رسیدند و اتراق کردند. اسکندر مشک آب را زمین نمی‌گذاشت تا مبادا اثرش از بین برود، پس آن را به درختی آویخت و غلام سیاه گردن کلفت حبسی خویش را مأمور کرد که از مشک محافظت کند و خودش رفت که استراحت کند. غلام بیچاره هم بعد از مدتی خسته شد و خوابش برد. کلاغی که از آنجا می‌گذشت، مشک را دید. آمد و روی مشک نشست و با نوک تیز خودش آن را سوراخ کرد و آب حیات گران قیمت را به زمین ریخت. غلام بیدار شد و دید مشک پاره شده و آبش ریخته و فقط چند قطره از آب باقی مانده است که آن چند قطره را هم او خورد. اسکندر بیدار شد و دید تمام زحماتش به هدر رفته است. غلام را به قصد کشت زدند و گوش و بینی او را بریدند، اما چون آب حیات خورده بود، نمرد و زنده ماند و به صورت بختک و شبح درآمد که روی جوان‌ها می‌افتد، اما چون دماغش بریده است نمی‌تواند کسی را خفه کند و به کسی آزاری برساند. ولی به هر حال جوان‌ها نباید تنها بخوابند چون شبح و بختک آنها را می‌گیرد. خلاصه کلام اینکه فقط دو نفر جاندار توانستند آب حیات بخورند؛ یکی آن غلام سیاه بود که بختک شد و همیشه هست. دومی هم کلاغ است که آب حیات از گلویش پایین رفت و عمر پانصد ساله پیدا کرد. ولی اسکندر حریص هیچ چیز گیرش

نیامد و گرفتار مرگ شد تا خاک گور، چشمش را پر کند.^۱

۲- قصه آب کله خوردن

می‌گویند آن وقت‌ها که هنوز اسمی از ماشین نبود و مردم دهنشین با اسب و الاغ و پای پیاده سفر می‌کردند، یک نفر از مردم روستایی به شهر می‌رود و در برگشتن مردم ده به دیدنش می‌روند و بعد از گفتن رسیدن بخیر، از او می‌خواهند تا از وضع شهر، دکان و بازارهایش تعریف کند. مرد روستایی هم ضمن تعریف، با آب و تاب فراوان می‌گوید: راستی راستی که جایتان خالی، نمی‌دانید یعنی نبودید که ببینید موقع ظهر که کارهایم را کردم رفتم دکان کله پزی، سنار پول دادم، پر یک کاسه پر آب کله (کله پاچه) گرفتم و با دو تا نان لواش تلیت کردم و خوردم. مزه‌ای داشت که هنوز زیر دندان‌هایم مانده است. یک نفر که این تعریف‌ها را می‌شنود، هی خدا خدا می‌کند سفری به شهر ببرود و یک شکم سیر، آب کله بخورد. طولی نمی‌کشد که به آرزویش می‌رسد و برای خرید مایحتاج راهی شهر می‌شود. هی خدا می‌کند خریدش زودتر تمام شود و ببرود کله پاچه بخورد. خلاصه کارهایش تمام می‌شود، سفره ناش را برمی‌دارد و وارد بازار سرپوشیده می‌شود و به این طرف و آن طرف نگاه می‌کند ببیند دکان کله‌پزی کجاست. ضمن آنکه تا به حال به عمرش نه به شهر آمده بود و نه دکان کله‌پزی دیده بود. خلاصه از در چند دکان که رد می‌شود، می‌رسد دم دکان پاره‌دوزی، تا چشمش به آن ظرف سفالین جای آب و کفش پاره‌های دم دست پاره‌دوز می‌افتد، پیش خود می‌گوید اگر اشتباه نکنم همین دکان کله‌پزی است و بی‌آنکه بپرسد وارد دکان می‌شود و با غروری به پاره‌دوز می‌گوید: آی عمو سنار از آب کله خوبت بیار ببینم، پاره‌دوز که می‌بیند مردک از آن هالوهاست، بلند می‌شود یک کاسه پر می‌کند از آب چرک‌آلود و چند تکه چرم هم در آن می‌اندازد و می‌گذارد جلوی مردک دهاتی، مردک هم یکی دو تا نان لواش تلیت می‌کند و با اشتها تا آخرش را می‌خورد و وقتی که بلند می‌شود که ببرود، رو می‌کند به مرد پاره‌دوز و می‌گوید: نگویی مردک هالو بود و نفهمید، آب کله‌ات خوب بود، ولی گوشتش کمی خام و نپخته بود.^۲

۱. هنری، منیره، همدان، ۱۳۴۸.

۲. عبدالی، مراد، همدان، ملایر، ۰۵۲/۱۰/۱

فصل سوم:

باورها و معتقدات مربوط به آب، باران، چشمهای نظر کرده و ...

آب در باورها و اعتقادات عامه

در فرهنگ عامه مردم نقاط مختلف ایران باورها و اعتقادات زیادی درباره آب، باران، چشمهای غیره وجود دارد.

در تنکابن این باورها درباره آب و باران رایج است:

- اگر موقع آب خوردن، آب در گلو گیر کرد و شخص به سرفه افتاد، عقیده دارند مهمان می‌آید و برای آن شخص که آب خوردن او را به سرفه انداخت، سوغاتی می‌رسد.
- عقیده دارند آب مهریه حضرت فاطمه زهرا(س) است.
- پشت سر مسافر آب می‌پاشند و عقیده دارند که به سلامت می‌رود و زود برمی‌گردد.
- اگر هنگام ریختن آب، با برخورد به زمین، صدای محکمی کرد، عقیده دارند مهمان می‌آید.
- ایستاده آب نمی‌خورند، عقیده دارند بدن آنها لرز می‌گیرد (در دین اسلام هم آب را در شب نشسته خوردن و در روز ایستاده خوردن، مستحب است).
- شب آب گرم یا داغ بیرون نمی‌ریزند و معتقدند از ما بهتران (اجنه) می‌سوزند و برای افراد منزل مريضى پيش می‌آيد.
- موقع اذان ظهر آب گرم بیرون نمی‌ریزند.
- اگر اردک و غاز در آب (جوی) بازی کنند، معتقدند باران می‌آید.
- اگر خواب آب ببینند، معتقدند پولدار می‌شوند.

- در اول هر ماه، صبح زود با آب و قرآن وارد اتاق خانه می‌شوند و معتقدند خیر و برکت می‌آورند.
 - معتقدند آب تعارف ندارد، اما موقع خوردن آب از فرد کوچکتر شروع می‌کنند.
 - مرغ کرج/korč/ (مرغی که دیگر تخم نمی‌گذارد) را برای اینکه از حالت کرچی خارج کنند، یک یا دو دفعه زیر آب می‌کنند و معتقدند دیگر کرج نمی‌شود.
 - موقع ذبح خروس یا مرغ کمی آب به آن می‌دهند.
 - اگر در شب‌های صاف دور ماه را دایره‌های از ابر (بلقام/bolqâm/) بگیرد، معتقدند فرداش هوا بارانی می‌شود.
- در کازرون این باورها درباره آب رایج است:
- آب و نمک را مهریه حضرت فاطمه زهرا(s) می‌دانند و به همین دلیل برای هر دو احترام زیادی قائلند.
 - در آب روان ادرار نمی‌کنند و انداختن آب دهان در آب روان را نیز بد می‌دانند.
 - معتقدند کسی که در شیشه بلور آب بخورد، دل نازک می‌شود.
 - در روز جمعه رخت و لباس در آب روان نمی‌شویند، زیرا معتقدند در این روز آب آزاد است و نباید رخت در آن شست.
 - در موقع آبیاری و آب دادن زمین اگر آب صدا کند، کشاورز آن را به فال نیک می‌گیرد و این را نوعی آوازخوانی آب می‌داند و آن را نویدی برای سال زراعی خیلی خوب تلقی می‌کند.
 - عریضه نوشتن و بر آب دادن را برای رفع گرفتاری‌ها مفید می‌دانستند.
 - اگر شب خواب بدی ببینند و صبح خواب خود را برای آب تعریف کنند، معتقدند خواب آنها ختم به خیر می‌شود.
 - اگر در شب آب جوش بیرون بربیزند، حتماً باید بسم الله بگویند تا اجنه دور شوند.
 - آب را اول باید کوچکتر بخورد.
 - آب گلآلود در خواب دیدن خوب نیست و هر کس ببیند گناهکار است.

- قبل از هر چیز، باید آب را سر سفره آورد.
- در روزهای عاشورا، چهل و هشتم (منظور ۲۱ صفر) و بیست و یکم ماه رمضان و سایر روزهای مهم مذهبی، آب را آزاد می‌گذارند که به رودخانه بریزد و می‌گویند آب در این روزها آزاد است و معتقدند اگر آب در این روزها به مزارع برود، محصول و صاحب زمین آسیب خواهد دید.^۱
- مردم نوqان از توابع مشهد عقیده دارند هر کوزهای که آب را بهتر سرد و خنک نگه دارد، از خاک مرده دیندار یا مؤمن نیکوکاری ساخته شده است و می‌گفتهند همچنان که وجودش در زندگی مایه خیر و سعادت دیگران بوده، خاک یا تربیتش هم سردکننده دل‌های گرم تابستانی است. بزرگان به فرزندان خود یادآور می‌شوند که پس از رفع تشنگی یا آشامیدن آب بگویند سلام بر حسین(ع) و لعنت بر یزید پلید، سپس برای روح مردهای که مجھول است و خاک یا گل او آب کوزه را سرد کرده است یک حمد و قل هوالله یا سه مرتبه صلوات بفرستند.
- در ساوجبلاغ کشاورزان معتقدند مدت هشت روز را که به آن طهر/tahr/ می‌گویند، باید به گندم آب داد، چون تجربه ثابت کرده است در این هشت روز زراعت گندم در صورت رسیدن آب به آن به کلی ضایع و پژمرده می‌شود و از بین می‌رود. این هشت روز شامل چهار روز آخر خداداد و چهار روز اول تیرماه، در مجموع به مدت هشت شبانه‌روز است. زارعان و دهقانان کاملاً مواظبدند که مبادا در این هشت روز به زراعت گندم آب برسد، چون رسیدن آب به گندم باعث از بین رفتن آن می‌شود. این امر به صورت تجربی به اثبات رسیده و مورد پذیرش همه کشاورزان است. البته این موضوع در بین زارعان سایر نقاط کشور نیز که کشت دیمی گندم دارند، به عنوان یک اصل پذیرفته شده است.
- به حالت دمر از چشمه آب نمی‌خورند.
- هرگاه مرغ و خروس در گوشهای خودشان را جمع کنند و روی پا بخوابند، به زودی باران می‌آید.
- ظاهر شدن ابر سرخ در آسمان نشانه باریدن باران است.^۲

۱. مظلوم زاده، محمد مهدی، فارس، کازرون، ۵۱/۵/۲

۲. حاجیعلی، ولی ا...، اصفهان، خوانسار، ۵۰/۱۱/۱۸

عقیده درباره ابر نیسان

در بین اهالی روستاهای اهر، عقیده‌ای درباره ابر نیسان رایج بوده که اثرات متعددی داشته است. به عقیده آنها بعد از نوروز سلطانی از اول فروردین ماه تا دهم اردیبهشت ماه ابری در آسمان پدیدار می‌شود که از روز روشن تر، از برف سفیدتر و از شیر شفاف‌تر است و این ابر، نیسان نام دارد. باران و آبی که از ابر نیسان می‌بارد، در کوهستان‌ها که دارای سنگ‌های سختی هستند، در فرو رفتگی‌ها، جمع می‌شود و معتقدند این آب شفادهنده است. همچنین وقتی آب باران نیسان در دریاها فرو می‌آید، بدون اینکه با آب دریا مخلوط شود، به ته دریا می‌رسد. در ته دریا گیاهانی وجود دارند که دارای برگ‌های پهن و بزرگی است و معتقدند اگر این آب‌ها به طور اتفاقی وارد گیاهان فوق شوند، تبدیل به مروارید خواهند شد. یعنی آب، گیاه را به مروارید تبدیل می‌کند. مردم اهر، عقیده دارند که آب باران که از ابر نیسان می‌بارد، برکت است. کسی که بتواند ظهور ابر نیسان را در آسمان بهار مشاهده کند و در زیر ناودان کاسه‌ای برای جمع آوری آبی که از بارش ابر نیسان پدید می‌آید، بگذارد و آب مزبور را به خیک روغن برساند، روغن پر برکت می‌شود و اگر در خمیر نان بزنند، ناش با نمک می‌شود.^۱

سقاخانه‌ها

سقاخانه که تبلور عینی بخشی از فرهنگ و اعتقادات دینی مردم ما بوده و از طرفی پیوندی ناگسستنی با آب و حرمت آن دارد، در فرهنگ معین این‌گونه معنی شده است: «جایی که در آنجا آب برای تشنگان ذخیره کنند و آنجا را متبرک می‌دانند.»^۲

سقاخانه علاوه بر نشان دادن اهمیت آب در فرهنگ ایرانی، پیوند عمیقی با حادثه کربلا پیدا کرده است. ایرانیان با توجه به سنت احترام به آب، برای همدلی و همدردی با امام حسین (ع) و یاران او، به ویژه واقعه آب‌آوری ابوالفضل العباس(ع)، به سقاخانه‌ها رنگ و نشانی دیگر زدند.

۱. رشادتی اهری، باقر، آذربایجان شرقی، اهر، ۴۸/۳/۱۱.

۲. فرهنگ معین، ذیل واژه سقاخانه.

نمونه‌های این توجه را در اشعار و مراثی، تعزیه‌ها، روضه‌خوانی‌ها و ستایش‌های سقاخانه‌ای می‌توان ملاحظه کرد. ایجاد سقاخانه‌ها در حقیقت روشی برای ثبت و ضبط حوادث کربلا بود تا هم خاطره مظلومیت و تشنگی امام و یارانش زنده بماند و هم از عنصر آب قدردانی شده باشد. در فرهنگ مردم ایران، ایجاد سقاخانه همیشه عملی در شمار «خریدن بهشت» شناخته می‌شود. بهویژه در ایام عزاداری ماه محرم، اگر این ایام با روزهای گرم تابستان مصادف شود، کسانی نذر می‌کنند که مشک بر دوش در میان دسته‌های عزادار سقایت کنند(تشرف به سلک سقايان) و این امر را برای ثواب بزرگی که برای آن قائل هستند، انجام می‌دهند. هنوز هم افراد بسیاری هستند که در نقاطی از شهر، در ایام عزاداری یا در فصول گرم سال بشکه و آبخوری در معابر قرار می‌دهند تا عابران تشننه لب، آبی بنوشند و بانی خیر را به دعایی یاد کنند و برای او اجر اخروی بطلبند. نشانه خاص سقايان و این بشکه‌های نذری و به طور کلی در هرگونه سقایتی که به قصد ثواب صورت می‌گیرد، معمولاً جامی از برنج یا مفرغ است با پیکره دستی در میان آن، که از برنج یا مفرغ درست شده است و بر آن آیاتی حک کرده‌اند. این «پنجه» که آن را بر سر علم‌های مذهبی و گنبد غالب مساجد نیز می‌بینیم، اشاره مستقیمی به حادثه کربلا و دسته‌های بریده عباس(ع) ملقب به سقای دشت کربلا دارد که این خود نشانه دیگری از اهمیتی است که شیعیان ایران در واقعه کربلا به موضوع آب داده‌اند.

ساختن سقاخانه به نام ابوالفضل(ع) صورت می‌گیرد. سقاخانه‌ها اغلب کتبه‌هایی دارند که ایاتی بر آن نوشته شده که یادآور شهادت آن حضرت است. در کاشیکاری یک سقاخانه در تهران چنین نوشته‌اند:

دaram به دل یقین که تویی شاه انس و جان ای خسرو زمانه و سقای کودکان	عباس ای شهید گروه مخالفان کن حاجتم روا تو به حق برادرت
---	---

یا در سقاخانه‌ای دیگر چنین آمده است:

این ندا از عالم بالا رسید

مزد آب آن است: لعنت بر بزید^۱

سقاخانه‌ها علاوه بر آنکه نیاز رهگذران به آب آشامیدنی را برطرف می‌کنند، نقش‌های دیگری هم دارند، کارکرد دیگر سقاخانه‌ها به قرار زیر است:

مشکل‌گشایی: هر شب جمعه عده زیادی از زن و مرد، به‌ویژه دختران دم بخت، به این سقاخانه‌ها می‌روند و به امید گره‌گشایی در مشکلاتشان شمعی روشن می‌کنند. علاوه بر این، در گذشته سقاخانه‌ها مکانی برای بست نشستن مجرمان یا کسانی بود که به اشتباه جرمی را به آنها منتسب می‌کردند. همچنین، اجتماع لوطیان اغلب در اطراف این مکان‌ها بوده است.^۲

آب‌انبارها

آب‌انبارها در قدیم معمولاً آب آشامیدنی مردم محل را تأمین می‌کردند و گاه در کشاورزی به کار می‌رفتند، اما امروزه کاربرد چندانی ندارند. این آب‌انبارها ۳۰ تا ۴۰ پله داشت که اغلب دارای بادگیر بر روی بام آن بود که بادگیر، آب‌انبارها را خنک می‌کرد. آب این آب‌انبارها از منابع مختلف از جمله آب نهرها و یا آب باران تأمین می‌شد. هر آب‌انباری یک مسئول داشت. همچنین زمین‌هایی را وقف آب‌انبار کرده بودند که برای مصارف خرج و نگهداری آنها استفاده می‌شد تا از رونق نیفتند. از اهالی نیز بابت آب، مقداری پول می‌گرفتند. نزدیک هر آب‌انباری گودال‌های بزرگی حفر می‌کردند تا گل و لای آب را بگیرد و بوته‌ای هیزم نیز جلوی سوراخ آب‌انبار می‌گذاشتند که آشغال وارد آب‌انبار نشود. همچنین، هر محله یک آب‌انبار داشت.

رسم ورف چال

یکی دیگر از تدبیر برای ذخیره آب، رسمی است به نام ورف چال /varf ڇâl/ یا برف چال که

۱. شاملو، پیشین، ص ۸

۲. مستوفی، عبدال...، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه (شرح زندگانی من)، مجلد سوم، تهران: علمی، ۱۳۶۰، ص ۶۱۷

مردم لاریجان آمل از قدیم الایام انجام می‌دادند. در روستای اسک /ask/ از توابع لاریجان، چاه عمیقی وجود دارد که همه‌ساله مردم منطقه در اوایل بهار که کوه‌ها هنوز برف دارد، برف‌ها را جمع می‌کنند و در چاه مذکور می‌ریزنند تا در تابستان از آب آن استفاده کنند. ورف چال به وسیله همه اهالی، اعم از مرد و زن و کودک و پیر و جوان، انجام می‌گیرد. در زمان انجام مراسم ورف چال، اهالی لاریجان به تفریح نیز می‌پردازند و نهار را در اطراف چاه به سر می‌برند. در سال‌های اخیر این رسم در سیزده نوروز انجام می‌گیرد و خانواده‌ها نیز در کنار چاه اتراق می‌کنند و سیزده بدر را در کنار آن چاه می‌مانند.^۱

چشمه‌های نظرکرده و شفابخش

در فرهنگ عامه ایران، برخی چشمه‌ها با استفاده از ظرفیت‌های فرهنگی، اعتقادی و باورهای دینی، از موقعیت ممتاز و کارکردهای خاصی برخوردار گشته‌اند و انتساب این توانایی‌ها به برخی چشمه‌ها عمدتاً در جهت حفظ و دوام آنها بوده تا به این وسیله از آلوده کردن، مصرف بی‌رویه و نزاع‌های احتمالی که در جریان استفاده از آن به وقوع می‌پیوست جلوگیری به عمل آید. برای نامگذاری برخی چشمه‌ها و چشمه‌سارها از اسمای برخی شخصیت‌های مذهبی و ائمه(ع) استفاده شده است. به همین دلیل نام بیشتر چشمه‌ها را چشم‌علی خوانده و برای حفظ آن افسانه یا داستانی ابداع کرده‌اند. برای برخی از چشمه‌ها، بهویژه چشمه‌های آب معدنی نیز خاصیت دارویی و درمانی قائلند که فی الواقع برخی از این چشمه‌ها دارای چنین ویژگی‌ای هستند؛ مانند چشمه‌های آب معدنی سرعین و غیره، برخی چشمه‌ها نیز شفابخش و درمان‌کننده برخی بیماری‌ها دانسته شده‌اند که در پشت همه اینها اعتقاداتی نیز نهفته است. در ادامه به برخی از شاخص‌ترین چشمه‌های نظرکرده و شفابخش و اعتقدات و احیاناً افسانه‌های موجود درباره آنها اشاره می‌کنیم.

در نزدیکی‌های مشهد، چشمه‌ای از دل کوه بیرون می‌آید که به «شاهان گرماب» معروف

۱. قاسمی، عباس، مازندران، آمل، لاریجان، بی‌تا.

است. آب این چشمہ برای تمامی امراض پوستی و پا درد و کمر درد مفید است. اهالی، داستانی را نیز به این چشمہ منتبث کرده‌اند، به این قرار: کوهی که این چشمہ از آن بیرون می‌زند، نظر کرده است؛ یعنی در یکی از جنگ‌های صدر اسلام درگیری شدیدی در اطراف این کوه که بیابان و بی‌آب و علف بوده است، درمی‌گیرد. بسیاری از جنگجویان اسلام گرفتار زخم‌های عمیق و سختی می‌شوند تا اینکه روزی اسب‌سواری از آنجا عبور می‌کند. مجروحان راه را بر او می‌بندند و علاج دردهای خود را از او می‌برند. آن سوار که علی(ع) بوده است، با اسب خود بر روی کوه مذبور می‌رود و با شمشیر خود ضربه‌ای به بدن کوه می‌زند که کوه شکافته می‌شود و آب بسیار گرمی از دل آن می‌جوشد. سپس مجروحان به امر امام با ذکر صلوات خود را در آب می‌شویند و سه بار غسل می‌کنند. پس از غسل دادن، اثری از زخم‌ها نمی‌ماند. به همین دلیل مردم این منطقه آن کوه و چشمہ را نظرکرده و شفادهنده می‌دانند.^۱

همچنین، در خراسان چشممه‌های شفابخش دیگری نیز وجود دارد که اهالی برای درمان امراض خود از آن چشممه‌ها استفاده می‌کنند. چشممه شورآبی در اسفراین و چشممه پریان در نهیندان از آن جمله‌اند.

در بندر دیر بوشهر، در کوهی به نام کوه حضرت داود، درون غاری بزرگ چشممه‌ای وجود دارد که اهالی معتقد‌اند این چشممه نظرکرده است و اگر هر ساعت ۱۰۰ نفر از آب آن بخورند، آب آن کم نمی‌شود و اگر طی دو سال هیچ کس از آن آب نخورد هرگز آب از گودال چشممه سر نمی‌رود و آب سرریز نمی‌شود.^۲

در کیلان دماوند، چشممه‌ای وجود داشت به نام چشممه مرازن /merâzon/ که با وجود آب صاف و گوارایی که داشت، مردم معتقد بودند اگر کسی از آب این چشممه بخورد، دیوانه می‌شود و این چشممه بیماری جنون می‌آورد. به همین دلیل اگر کسی کاری بر خلاف عقل انجام می‌داد به او می‌گفتند تو حتماً از آب چشممه مرازن نوشیدی که عقل خود را از دست دادی!^۳

۱. بی‌نام، مشهد، ۵۰/۸/۱۰

۲. توشكاني، احمد، بوشهر، بندر دير، ۵۰/۹/۲۷

۳. حبیب کاظمی، حبیبا...، تهران، کیلان دماوند، ۵۰/۵/۲۸

در روستای فشنگ طالقان و روستای قارپوز آباد ساوجبلاغ نیز چشمه‌هایی با نام آب مراد وجود داشت که اهالی معتقد بودند حاجت افرادی را که از آب آن بخورند، می‌دهد.

در روستای امیرآباد چهارمحال و بختیاری، چشمه‌ای وجود دارد به نام وقت ساعت، که مردم معتقدند این چشمه نظرکرده است، چرا که فقط یک ساعت در شبانه‌روز آب دارد و در موقع دیگر هیچ آب ندارد و طوری خشک می‌شود که گویی چندین روز آب نداشته است. در قسمت غربی چشمه، کوهی است به نام جهان‌بین که ردپایی بر روی سنگ وجود دارد که اهالی آن را متعلق به یکی از ائمه می‌دانند. همچنین چشمه قوچون گلی /učun gelی نیز از دیگر چشمه‌های نظرکرده این منطقه است، جالب آنکه در ایام محرم هیئت‌های عزاداری در کنار این چشمه به عزاداری می‌پردازند و معتقدند که عزاداری در کنار این چشمه اجر و ثواب بیشتری دارد.^۱

چشمه دیگری نیز در جونقان چهارمحال و بختیاری وجود دارد به نام چشمه صالح که در جنوب این منطقه در کنار کوه شیخ واقع شده است. هرگاه مردم حاجت و نذری داشته باشند به آنجا می‌روند و آش نذری می‌پزند و قربانی می‌کنند و چنین می‌خوانند:

به تو دارم امید از راه رحمت	ala ai چشمه پر مهر و محبت
کمک بنما خداوندا ز حکمت	مرادم را نما حاصل به زودی
به حق شیخ صالح با کمالت	به حق چشمه و آب زلالت
به حق حضرت پروردگارت	به من آسان نما این کار مشکل

در نزدیکی اردبیل در قله کوهی به نام چوپان پیر، چشمه خنک و گوارایی است که در قسمت جنوبی چشمه، مجسمه سنگی یک چوپان و چندین گوسفند و بز وجود دارد که این افسانه در مورد آن رایج است: اهالی معتقدند در زمان‌های خیلی قدیم چوپانی به همراه گله‌اش در آن کوه دچار تشنگی شدید شدند، چوپان مستأصل به درگاه خداوند نذر می‌کند که چنانچه از

۱. بی‌نام، چهارمحال و بختیاری، امیرآباد، ۴۷/۱۲/۹

تشنگی نجات یابد، هفت گوسفند در راه خدا قربانی کند، در این هنگام چشمه آبی نمایان می‌شود که هم چوپان و هم گوسفندان او از آب آن سیراب می‌شوند، اما چوپان به جای ادای نذر، با ناسپاسی نذر خود را با کشتن شیشه‌ای ادا می‌کند و گرفتار غصب الهی می‌شود و خود و گله‌اش تبدیل به سنگ می‌شوند.^۱

در زاویه گرگر مرند، در اطراف زاویه، کوههای زیادی است، در یکی از این کوههای چشمه‌ای به نام علی چشم‌سی /ali češmaci/ (چشم‌علی) وجود دارد. اهالی معتقدند در زمانی که سادات و اولاد آنها مورد آزار و اذیت خلفا قرار می‌گرفتند، یکی از آنها در آن محل پنهان شده و به هنگام تشنگی برای یافتن آب، دست خود را بر زمین زده و آب زمین جوشیده است.^۲

در دهستان بارمعدن نیشابور، چشمه‌ای است به نام گرماب. در فاصله ۵۰۰ متری آن امامزاده‌ای قرار دارد که به شاهزاده حسین اصغر مشهور است و به باور اهالی از اولاد ائمه اطهار است، همچنین گور پیری به نام «بابا» در جوار چشمه قرار دارد. این چشمه از دید اهالی چند خاصیت دارد: ۱- اگر کسی را سگ هار گاز بگیرد و یا فردی دیوانه شود، او را به این چشمه می‌آورند و مقداری از آب چشمه را به او می‌دهند و او را در آب چشمه غسل می‌دهند. سپس آن شخص مزار بابا و امامزاده را زیارت می‌کند و دیوانگی یا هاری او بر طرف می‌شود. قبل از رواج واکسن هاری، کسانی را که هاری می‌گرفتند، از نقاط دور و نزدیک به این چشمه می‌آورند و بیشتر آنها شفا پیدا می‌کردنند. از این جهت مثلی نیز راج شده است که می‌گوید:

/har ki divone mera be bâbâ mera/

هر کی دیونه مره به بابا مره

/bâbâ key divone ra va be kuji bera/

بابا کی دیونه ره و به کوچی بره

- معنی: هر کس که دیوانه می‌شود به بابا می‌رود، بابا که دیوانه شود به کجا برود.

۲- سالی که آفت ملخ به کشت و زرع مردم هجوم می‌آورد، کسی را می‌فرستند ظرفی از آب همان چشمه گرماب پر می‌کند و به زراعتی که ملخ هجوم کرده است، می‌آورد و سارها (پرنده

۱. احدی، اختیار، اردبیل، ۴۹/۱۱/۱

۲. قوامی گرگری، سیدابوالقاسم، آذربایجان شرقی، مرند، ۴۸/۵/۳

سار) به اطراف آن مزرعه می‌آیند و با ملخ‌ها مبارزه می‌کنند و آنها را از بین می‌برند، آب این چشمه به آب سار نیز مشهور است.^۱

در قریه آتشگاه اردبیل نزدیک آب معدنی سرعین، چشمه‌ای پرآب و گرم جاری است که از زیر مسجدی با فشار بیرون می‌زند، اهالی بر این باورند که آب این چشمه در گذشته سفید و شیر مانند بوده و فرد ناپاکی در آن شنا کرده و به آب تبدیل شده است.^۲

در روستای ساغران قزوین، چشمه‌ای است که آب آن به آب زمزم معروف است، مردم این قریه معتقدند که آب این چشمه برای از بین بردن ملخ‌ها خیلی مفید و مؤثر است و کشاورزان این محل برای مبارزه با ملخ از این آب همراه با دعایی مخصوص استفاده می‌کنند.

همچنین در صمخ آباد قزوین نیز چشمه‌ای وجود دارد که به شیرچشمه معروف است، مادرانی که بچه‌هایشان را شیر می‌دهند، سر این چشمه می‌روند و مقداری از آب آن را می‌خورند و معتقدند با این کار شیر آنها زیاد می‌شود.^۳

در اقلید فارس، تفرجگاهی زیبا به نام چشمۀ رسول الله وجود دارد که در جوار کوه بزرگی است. روی کوه نزدیک به قله آن، صخره بزرگی واقع شده که تمام آن سوراخ و به صورت هاون‌هایی تراشیده شده است که به سنگ دلدل معروف است. مردم هر ساله به آنجا می‌روند و در آن هاون‌ها چیزی می‌کوبند. دختران دم بخت به کوییدن در هاون می‌پردازند و چنین می‌خوانند:

ای سنگ دلدل، ای غنچه گل
امسال امدم بی‌شوهر، سال دیگر بیام با شوهر.

زنانی هم که بچه‌دار نمی‌شوند به آنجا می‌روند و ضمن انجام همان عمل چنین می‌خوانند:
ای سنگ دلدل، ای غنچه گل

۱. بدیعی، هیبت...، خراسان، نیشابور، بی‌تا.

۲. فاطمی، فرامرز، اردبیل، آتشگاه، ۰۲/۰۲/۵۱.

۳. هاشمی، سیدحسین، قزوین، بوین زهراء، ۱۵/۱۰/۴۷.

امسال امدم کهره چغل، سال دیگر بیام بچه بغل

(کهره چغل *kahre/čaqał* به زن‌هایی می‌گویند که بچه‌دار نمی‌شوند).^۱

در برخی مناطق کرمان، چشمه‌های آب معدنی سرد و گرم وجود دارد که برای آنها خاصیت‌هایی ذکر کرده‌اند و اعتقاداتی در بین مردم وجود دارد. حوض بی‌بی از معروفترین چشمه‌های کرمان است. این چشمه مورد احترام مسلمانان و زرتشتی‌هاست. به پای این چشمه قربانی می‌کنند و معتقدند آب این چشمه برای معالجه برخی بیماری‌ها نافع است. در روز ۱۲ فروردین هر سال اهالی، حوض چشمه را خالی می‌کنند تا دوباره پر شود. در نزدیکی چشمه میدانی است که پهلوانان و کشتی‌گیران در این روز زورآزمایی می‌کنند و به کشتی محلی می‌پردازنند. در مورد پدید آمدن این حوض و چشمه، افسانه‌ای به این شرح رایج است:

می‌گویند یکی از دختران یزدگرد ساسانی، در زمان حمله اعراب به ایران، به این محل فرار کرد و در غار کوهی که ۳۰۰ متر بالاتر از همین حوض است، سکنی گزید و از گیاه آنجا تغذیه کرد و از آب شور آن نوشید. همچنین گفته‌اند او بزر سفیدی داشت که شیرش را می‌دوشد و می‌خورد. دشمنان بی‌بی او را تعقیب کردند، بی‌بی به نزدیک کوه که رسید گفت: یا کوه مرا دریاب. در صورتی که بایستی می‌گفت: یا هو مرا دریاب. کوه هم دهان باز کرد و بی‌بی را در خود جای داد. بی‌بی هم دشمنان خود را نفرین کرد و آنها به سنگ تبدیل شدند و هم‌اکنون کسانی که به زیارت بی‌بی می‌روند در موقع بر گشتن از کوه چند سنگ نیز به طرف تلهایی که دشمنان بی‌بی زیر آن مدفون هستند، می‌اندازنند و نفرین به دشمنان بی‌بی می‌کنند.^۲

در زفره */zefre/* کوهپایه اصفهان، چهار چشمه آب گرم وجود دارد که در فصل بهار و تابستان گروه بی‌شماری از راه دور و نزدیک برای معالجه امراض پوستی به این محل می‌آیند و در آن استحمام می‌کنند. سه چشمه آن از زمان قدیم وجود داشته است و ظاهراً در عهد صفویه بر روی این سه چشمه که برای هر کدام حوضی تعییه کرده‌اند، ساختمانی بنا نموده و برای آنها راهرو(دالان) قرار داده و ساختمان روی سه حوض را به یکدیگر متصل کرده‌اند. این سه حوض

۱. تدین، محمود، فارس، اقلید، ۴۶/۹/۲۱

۲. سروش کابلی، بهرام، کرمان، ۵۰/۲/۲۰

را، حوض مراد، حوض کچلی و چهارحوض می‌نامند. ساختمان روی حوض مراد هنوز باقی است و یکی از آثار عهد صفوی به شمار می‌رود، اما ساختمان دو حوض دیگر و راهروی متصله مخربوبه است. بعدها به فاصله چند قدم دورتر از این سه حوض، چشمه دیگری کشف و حوض دیگری کنده شد و دیواری با سنگ و گل دور آن کشیدند. آب این یکی نسبت به سه حوض دیگر گرمتر و رنگ آن طبیعی و به نام حوض امام رضا مشهور است. شخصی به نام طوغان ترک در محوطه آب گرم مدفون است و آرامگاه و ساختمانی روی گور او بنا شده است.^۱

در ابتدای شهر خوانسار چشمه گوارایی به نام چشمه آخوند وجود دارد، بر سر این چشمه مقبره‌ای متعلق به سیدی بزرگوار وجود دارد، داستانی در مورد این چشمه در بین اهالی رایج است: اهالی معتقدند در زمان‌های قدیم فردی نوکرش را برای خرید روغن چراغ به بازار می‌فرستد، در هنگام بازگشت نزدیک این چشمه نوکر به زمین می‌خورد و روغن چراغ بر زمین می‌ریزد. نوکر ناراحت می‌شود و گریه می‌کند، ناگهان یک روحانی او را می‌بیند و علت گریه او را جویا می‌شود، سپس جای روغن را از آب چشمه پر می‌کند و به نوکر می‌دهد که در واقع آب چشمه نبود، بلکه روغن چراغ بود. پس از این معجزه، مردم این چشمه را چشمه آخوند نامیدند.^۲

در پیربکران فلاورجان اصفهان در کوهی به نام موسی، غاری وجود دارد که در این غار چشمه‌ای می‌جوشد که مورد احترام مسلمانان و اهل یهود است. مسلمانان غار را گیلی می‌لی mili/gili و یهودیان کوکولو/kukulu می‌نامند. اهالی، افسانه‌ای را نیز به این چشمه نسبت داده‌اند، به این شرح:

یکی از گاوچرانان پیربکران هنگامی که گاوهاش را برای چرا به دامنه کوه می‌برد، به مدت سه ماه، یک گاو از دامنه کوه وارد گله او می‌شد. در پایان سه ماه، چوپان برای گرفتن مزد خود به دنبال گاو رفت، در راه پیرزنی را دید و ماجرا را به او گفت، پیرزن به جای مزد، قدری پوست پیاز در دامن او ریخت، گاوچران ناراحت شد و چند قدم که دور شد دامنش را خالی کرد و بازگشت و ماجرا را برای زنش تعریف کرد. ناگهان زن یک اشرفی در گوشه‌ای از پیراهن او پیدا

۱. رجایی زفره‌یی، محمدحسن، اصفهان، کوهپایه، ۴۷/۷/۲۰.

۲. شوشتاری، مصطفی، اصفهان، خوانسار، ۴۷/۱۲/۲۵.

کرد، با دیدن اشرفی، چوپان و زنش نادم و ناراحت برای پیدا کردن بقیه اشرفی‌ها و یافتن پیرزن و گاو به دامنه کوه رفتند تا به غاری رسیدند و با مجسمه سنگی گاو و چشم‌های که از درون غار می‌جوشید، روبه‌رو شدند.^۱

در فین کاشان، چشم‌های وجود دارد که به عقیده اهالی نظر کرده است و به چشم سلیمانیه شهرت دارد. آب این چشم در تابستان و زمستان به یک اندازه است و اهالی برای رفع مشکلات و برآوردن حاجات خود در کنار این چشم می‌روند و آش می‌بزنند یا نماز حاجت می‌خوانند. درباره پیدایش این چشم داستانی نیز بین افواه جاری است به این مضمون: یک سال بر اثر نباریدن باران، خشکسالی در منطقه بروز کرد و مردم در تنگنا و فشار قرار گرفتند. تا اینکه شبی یکی از شاهان صفوی به نام شاه سلیمان صفوی که به طور اتفاقی در کاشان بود، در خواب امیرالمؤمنین علی(ع) را دید که با عصا محلی را به او نشان می‌دهد که آب فراوانی دارد. صبح روز بعد به دستور شاه سلیمان، آن محل را حفر می‌کنند که ناگهان آب فراوانی از دل زمین می‌جوشد و چشم‌های جاری می‌شود. از این رو آن چشم را سلیمانیه نامیدند. این بیت شعر نیز در همین زمینه سروده شده است:

آب سرچشم فین را با عصا پیدا کرد

یک نظر حیدر صدر به سلیمان شاه کرد

اهالی معتقدند این آب برای درمان بیماری‌های پوستی نافذ است.^۲

در شرق گلپایگان، چشم‌های وجود دارد که اهالی داستانی را درباره آن روایت می‌کنند. زمین‌های روستایی به نام خرقاب از آب این چشم مشروب می‌شوند، یک روز یک نفر از اهالی خرقاب بر سر چشم می‌رود و غریبه‌ای را می‌بیند که کوزه‌اش را از آب چشم پر کرده است. به این کار غریبه اعتراض می‌کند و غریبه نیز بر استفاده از آب اصرار می‌ورزد تا اینکه کوزه را از دست غریبه می‌گیرد و آب آن را درون چشم خالی می‌کند و کوزه را می‌شکند. در این هنگام

۱. بکرانی، جعفرقلی، اصفهان، فلاورجان، ۱۱/۱۰/۵۳.

۲. جویباران فینی، علی، اصفهان، کاشان، ۴/۱/۵۹.

غريبه دست به دعا برمى دارد و از خدا می‌خواهد تا روستا را با تمام اهل آن در آب غرق کند. سپس شخص خرقابی به روستایش بازمی‌گردد و روستا را غرق آب می‌بیند. متوجه اشتباه خود می‌شود و به سراغ مرد غريبه می‌رود تا رضایت او را جلب کند، اما غريبه را نمی‌يابد، در راه پيرمردي را می‌بیند و ماجرا را برای او بازگو می‌کند. پيرمرد می‌گويد: آن شخص حضرت الياس برادر حضرت خضر بوده است. حضرت الياس غريقان را نجات می‌دهد و حضرت خضر کسانی را که در بیابان و خشکی دچار مشکل شوند. روستای خرقاب گرفتار نفرین حضرت الياس شده و برای نجات روستا به همان محل شکستن کوزه برو و حضرت الياس را به حق برادرش قسم بده تا دوباره دعا کند و روستای تو از آب بیرون بیاید. و مرد چنین کرد و روستا از زیر آب بیرون می‌آيد و از آن پس نيز اسم اين روستا را غرق آب گذاشته‌اند که به مرور ايام به خرقاب تبديل شد.^۱

در دهکده بيلاقى ماسراش /mâserâš/ رامسر چشمه‌ای وجود دارد که از داخل تنه درختی به بیرون می‌جوشد. اين چشمه از عجایب اين منطقه بوده و توجه بسياري از مسافران را به خود جلب کرده است. علاوه بر اين، آب‌های معدنی سادات محله و رامسر که از دل زمين می‌جوشد نيز در نوع خود منحصر به فرد است و تقریباً در تمام ايران شناخته شده‌اند.^۲

چشمه‌های آب معدنی و شفابخش بسيار ديگري در سراسر ايران وجود دارد که در اينجا فقط به آوردن نام و محل مهمترین آنها اشاره می‌کنيم:

چشمه آب اسک در نزديکي دماوند؛ چشمه آب گيران در اردل چهارمحال و بختياری؛ چشمه على بولاغى در زنجان؛ شيخ چشمه سر در شهميرزاد سمنان؛ چشمه قرخ قرز /qerx/ (چهل دختر) در درگز خراسان؛ چشمه اوبا /owbâ/ در بوشهر؛ چشمه قمرعلى در دستجرده گلپايگان؛ چشمه بلبل در نطنز كاشان، چشمه آقا پير بادام در الزك كاشان؛ چشمه على در دامغان، چشمه على رشم در سمنان؛ چشمه كل ترش در خراسان؛ چشمه ماهيان، چشمه فرشته و چشمه هف پسان در همدان؛ چشمه على پنجه سی در آذربایجان شرقی؛ چشمه على در قزوین و غيره.

۱. احمدی، سيفا...، اصفهان، گلپايگان، ۵۷/۳/۲۹

۲. مشاهدات نگارنده.

در اغلب موارد، در مورد چشمه‌های مورد بررسی و چشمه‌هایی که با نام حضرت علی(ع) در کنار قدمگاه‌ها یا به صورت مستقل وجود دارند، باورهایی وجود دارد که تا حدودی شبیه هم هستند. از جمله اینکه برخی از این چشمه‌ها ماهی دارند که باید آن را گرفت و در برخی موارد هم ماهی‌های آن شفابخش هستند. جالب است که هر جا چشمه‌ای «چشمه علی» خوانده می‌شود، از نظر موقعیت، کیفیت و کمیت ویژگی‌هایی دارد که با سایر چشمه‌ها قابل مقایسه نیست. ولی در مجموع، زیباترین، گواراترین، سبک‌ترین و زلال‌ترین چشمه‌ها، چشمه‌هایی با نام و یاد علی(ع) است. این چشمه‌ها را مردم نظرکرده حضرت علی(ع) می‌دانند و شفابخشی و درمان با آب این چشمه‌ها نیز عمدت‌ترین وجه مشترک اغلب این چشمه‌های است. بیشتر چشمه‌ها به طور کلی یک نشان طبیعی هستند که به باور مردم آثاری از وجود ائمه به‌ویژه حضرت علی(ع) به صورت جای پا(قدمگاه) و پنجه آن حضرت در آن باقی است یا در سنگ، نشانی از سم دلدل(اسب حضرت) یا شمشیر ایشان حک شده است که خود به معنی توجه حضرت علی(ع) به این مکان‌های است. در مواردی هم نظرکرده هستند، یعنی نشانه‌ای منسوب به آن حضرت در آن وجود ندارد، بلکه به انحصار دیگری مورد توجه و نظر آن حضرت بوده است.

فصل چهارم:

آیین‌های باران‌خواهی و بند آمدن باران (آفتاب‌خواهی)

شاید بتوان گفت که یکی از وجوده مشترک اکثر آیین‌های بشری، توجه انسان و نگاهش به آسمان و پدیده‌هایی است که در آن جلوه‌گرند. پدیده‌هایی چون خورشید که به او زندگی بخشیده، ماه تابان با سیماهی افزاینده و کاهنده در گردش یک ماهه‌اش، ستارگان که راهنمای روشنی‌بخش شب‌های بی‌مهتاب بوده‌اند، باد، ابر و آذربخش که بر او و بر کشتزارها و چمنزارهایش باران، برف و تگرگ بارانیده است. این پدیده‌ها و چرخش آنها چندان با زندگی انسان در هم تنیده که نابسامانی و کم و کاستی در کار هر یک از این پدیده‌ها برایش دهشتبار بوده است. برای هر یک از آنان نیرویی پنداشته، در جلوه‌ای ایزدی و فرشته‌ای، تا بتواند بر پایه ویژگی‌های انسانی خویش، خشم و نفرت، رحم و شفقت را در هر یک از این پدیده‌ها جلوه‌گر سازد.

عجز انسان از درک و دریافت قوانین طبیعی حاکم بر این پدیده‌ها از یک سو و ناتوانی او در گردانیدن شرایط پیرامون به سود خویش به کمک وسایل و ابزار از سویی دیگر یکی از علل پیدایی آیین‌های گوناگون، برای هر یک از این جلوه‌های آسمانی بوده است. هر چه انسان قادر شده بر پیرامون خود چیره گردد و برای رویارویی با عوامل محیطی، ساخت و ساز و نوآوری فناورانه داشته باشد، این آیین‌ها بیشتر رنگ باخته‌اند، به گونه‌ای که امروزه تنها در میان قبایل، ایلات و روستائیان مناطق پیرامونی و حاشیه‌ای دورافتاده، اثری پریده رنگ از این آیین‌ها بر جای مانده است. اما آثار روحی و روانی آنها را هنوز در بسیاری از شهرها به‌ویژه شهرهای پیرامونی کشور نیز می‌توان دید. هر چه این پدیده‌ها نقش و اثر دائمی و هر روزه در زندگی انسان

داشته‌اند، جایگاه نیروی مفروض بالاتر بوده، یعنی قدرت آنها به حد و اندازه ایزدان رسیده است، مانند ایزد خورشید و ایزد ماه. انسان برای پدیده‌هایی که حضوری همیشگی نداشته‌اند، قدرتی در حد فرشتگان فرض کرده است، مانند فرشته باران و باد. آیین‌های پدید آمده، در واقع برای درخواست و تمدن از این نیروهای ماوراء‌الطبیعه است تا بر سر رحم آمده و موهبت خویش را از زمینیان دریغ نکنند.

پدیده‌های آسمانی که اقلیم زاده آنهاست، در گستره‌های جغرافیایی زمین، دارای جلوه‌ها و آثار گوناگونی هستند. هر اقلیم خود دارای پدیده‌های آب و هوایی گوناگونی است و زیست بوم‌های متفاوتی آفریده شده‌اند. طبیعی است که هر نقصانی در پدیده‌های آب و هوایی، اثری بزرگ بر زیست‌بوم و زندگی انسان‌ها بر جای خواهد گذاشت.

آیین‌های باران‌خواهی

در بحث راجع به آب و پدیده‌های مرتبط با آن، باران یکی از مهمترین آنهاست. در تاریخ ایران، رسم استسقاء و طلب باران از قدیم یاد شده و اصولاً گویا هر شهری، بهویژه در مناطق کویری و خشک، محلی به نام «مصلی» داشته که در آنجا نماز باران خوانده می‌شده است. در روایات مذهبی ما، گفتگو از مراسمی هست که در زمان حضرت امام رضا(ع) در مرو برای آمدن باران انجام شده و به هدایت امام رضا(ع) مردم روز دوشنبه در مصلای شهر گردآمدند و حضرت دعای باران خوانده و نوشته‌اند که بلافاصله بعد از دعا، هوا منقلب شد و ابری آمد و صدای رعد و برق برخاست، مردم خواستند بازگرددند، حضرت فرمود که این ابر برای شما نیست، بلکه برای فلان شهر است، این ابر از آسمان مرو گذشت و ناپدید گشت، پشت سر آن ابر دیگری و ده ابر دیگر آمد و رفت تا بالاخره آخرین ابر برای مردم آن شهر بارید.^۱

به طور کلی خاستگاه آیینی که همواره باران را طلب می‌کند، سرزمین‌ها و زیست‌بوم‌هایی با باران اندک است. در این مناطق شیوه‌های کشت و کار، یکسره «هوایین» است، یعنی وابسته به

۱. باستانی پاریزی، محمدابراهیم، خاتون هفت قلعه، چاپ سوم، تهران: روزبهان، ۱۳۶۳، صص ۳۴۷-۳۴۶.

بارش، بهویژه بارش‌های بهاری است. همین شرایط آب و هوایی، گاهنامه اقلیمی ویژه‌ای را در این سرزمین‌ها پدیدار کرده است مانند گاهنامه شیشه‌ها.^۱ آیین باران‌خواهی نیز بخشی از فرهنگ این سرزمین‌هاست. برای دستیابی به آنچه که بتواند محتوای این آیین‌ها را آشکار سازد، با ارائه نمونه‌هایی چند از این آیین‌ها تلاش کرده‌ایم ساختار اولیه آن را بیاییم و بدانیم که چه سازه‌ها و عوامل عمدتی از این ساختار شرکت داشته‌اند و هر نماد به جا مانده در این آیین از چه باور دینی و ماوراء الطبیعی ریشه گرفته است.

نمونه‌هایی از آیین باران‌خواهی در فرهنگ مردم ایران

آداب و رسوم باران‌خواهی در بیشتر مناطق ایران بهویژه در مناطق کم باران و خشک و کویری اجرا می‌شود. بیشتر گزارش‌هایی که در این زمینه موجود است، مربوط به این مناطق، بهویژه بخش‌هایی از خراسان، اصفهان، فارس و خوزستان می‌باشد. در این بخش از هر استان یک یا دو نمونه از آیین‌های باران‌خواهی آورده می‌شود و سپس به تحلیل روایت‌های مختلف می‌پردازیم.

در اسفرجان اصفهان، در سال‌های کم باران، مردم دست به دعا و نذر و نیاز بر می‌دارند. مثلاً همه اهالی در میدانی جمع می‌شوند و کاچی /kâči/ می‌پزند. مواد اولیه کاچی آرد گندم، روغن، آب و ادویه است. پس از پختن کاچی، سینی بزرگی را که در آن آینه و مقداری شیرینی و خرما قرار دارد، بر سر دیگ می‌گذارند و مردم به دعا و نماز مشغول می‌شوند و دو رکعت نماز حاجت می‌خوانند. بعد از خواندن دعا و نماز، شیرینی را تقسیم می‌کنند و سپس به خوردن کاچی می‌پردازنند، این کاچی به کاچی پنج تن معروف است.

در هنگام خشکسالی و کم آبی مردم دهات نطنز برای آمدن باران این کارها را انجام می‌دهند:

۱- چند نفر به اصطلاح سر خیر /sar xayr/ می‌شوند و با تهییه مواد مورد نیاز برای پخش آش در صحن مسجد یا امامزاده محل، آش رشته می‌پزند و به نیت آمدن باران نذر می‌کنند. در این مراسم

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک. سلحشور، موسی الرضا، «بررسی نوسانات زمانی با بارندگی فصل بهار در استان خراسان با تأکید بر تقویم‌های تجربی آب و هوایی سنتی، نمونه ایام شیشه»، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت معلم، تهران: ۱۳۷۵.

عده زیادی شرکت می‌کنند، زن‌ها رشته می‌برند، سبزی خرد می‌کنند، جبوهات را پاک می‌کنند. مردّها چوب و هیزم فراهم می‌کنند، اجاق را آماده می‌کنند. پس از پختن آش، آن را بین اهالی تقسیم می‌کنند و منتظر بارش باران می‌مانند. ۲- مراسم روضه‌خوانی با هزینه عمومی در مساجد اجرا می‌کنند و ضمن دعا و ثناء، ائمه اطهار(ع) را واسطه برای آمدن باران در پیشگاه خداوند قرار می‌دهند.^۱

در بیرجند در موقع خشکسالی مراسمی دارند که به «تمنای باران» معروف است. تمنای باران شامل انجام مراسم گوناگونی است: ۱- ابتدا تعدادی از اهالی به در خانه‌ها می‌روند آرد و گندم جمع‌آوری می‌کنند، سپس آش بلغور می‌پزند و بین مردم تقسیم می‌کنند و بر این اعتقادند که طی چند روز آینده باران خواهد آمد. ۲- گوسفندی را در جلوی امامزاده قربانی و گوشتیش را بین مردم تقسیم می‌کنند. ۳- از خانه هفت نفر که اسم یکی از اعضای خانواده آنها فاطمه باشد، آرد جمع می‌کنند و از آرد جمع شده در تنوری رو به قبله نان می‌پزند، نان‌ها را بین افراد تقسیم می‌کنند و معتقدند که باران می‌آید. در بیرجند علاوه بر این، مردم به صورت دسته جمعی به بیرون شهر می‌روند و دعای طلب باران می‌خوانند. مردم معتقدند اگر مدت زیادی باران نیاید، بدین دلیل است که گناه کبیرهای صورت گرفته و برای آنکه خدا به آنها رحم کند و باران رحمت خود را نازل فرماید، اعمال ذکر شده را انجام می‌دهند.^۲

اگر در طول زمستان باران کم بیاید، کودکان مترسکی درست می‌کنند و بر در خانه‌ها می‌روند و اشعار زیر را می‌خوانند:

/atâlu mâtalu/

اتالو ماتلو

/taluye mâ tešne šode/

تالوی ما تشنۀ شده

/âbe hayâtaš mâye/

آب حیاتش مایه (برای ادامه حیات به آب نیاز دارد)

/čam čame širaš mâye/

چم چم شیرش مایه

۱. هاشمی، ابوتراب، اصفهان، نظر، ۵۰/۶/۳.

۲. صفایی، نازیلا، خراسان، بیرجند، ۸۰/۱۱/۲۸

فصل چهارم: آیین‌های باران‌خواهی و بند آمدن باران (آفتاب‌خواهی) / ۷۷

(اشاره به شیرگو سفدان که در فصل بهار نیاز روزناییان است)

ای خدا بارش کو؟

گندم به زیر خاکه از تشنگی هلاکه

پس از جمع کردن مقداری حبوبات از منازل مردم، آش غلور/qolur/ می‌پزند و اعتقاد دارند که بدین ترتیب باران خواهد بارید.

این اشعار در برخی دهات بیرجند به نحو دیگری خوانده می‌شود:

اتلوی ما تشه شده

اتلو ماتلو

چمچه شیرش مایه

آب قلیلش مایه

ور چوی چوبونو کو

ای خدا بارو^۱ کو

از تشنگی هلاکه

گندم به زیر خاکه

بحق شاه مردون

یارب بدہ تو بارو

آن سر کوه لاله زار

این سر کوه لاله زار

رمۀ او صد هزار

میر هزار لاله زار

خیمه زده میر هزار

از آرد جو ور بستند

کله ما بشکستند

بلوچ‌ها سرمستند

هر چه داری زود بیار.^۲

سنگ پنج مه ته جوال^۳

در فردوس مشهد اگر مدتی باران نیاید هنگام عصر بچه‌های محل چوب بلندی تهیه و آن را به شکل آدمک (مترسک) درست می‌کنند و کت پاره و کهنه‌ای را تن آن می‌کنند و به اصطلاح چوب را می‌پوشانند. سپس کلاه نمدی بر سر چوب می‌بندند، به طوری که به شکل مترسک سر جالیز (زمینی) که در آن خربزه و هندوانه می‌کارند، درآید و این مترسک را چول

.۱. /bâru/ (باران).

.۲. سنگ پنج من ته جوال.

.۳. مقدم، عباسعلی، خراسان، بیرجند، فروردین ۱۳۶۶.

قزک/čule qazak/ می‌گویند. چول یعنی چوب و قزک یعنی لباسی که بر تن چوب می‌کنند. آن گاه بچه‌ها که تعداد آنها از ۲۰ تا ۱۰۰ نفر است، در کوچه‌ها راه می‌افتد و با هم چنین می‌خوانند:

/čule qazak bârun kon/
/bârune bi pâyun kon/
/âš be širešam xube/
/âbe qadirešam xube/

چول قزک بارون کن
بارون بی پایون کن
آش به شیرشم خوبه
آب قدیرشم خوبه

معنی: برای مترسک کاری کن باران بیاید، باران بسیار بیاید، آش به شیرشم خوبه، آب قدیرشم خوبه.

هنگامی که بر در خانه‌ای می‌رسند همگی با هم می‌گویند: آی زو بشه، آی زو بشه، زو بشه بیاره /ây zu beša, ây zu beša, zu beša beyâre/ یعنی آی زود باشید، زود باشید بیاورید. صاحبخانه از خانه بیرون می‌آید و مقداری آب به سر مترسک (چول قزک) می‌ریزد و آن گاه به اندازه استطاعت خود، مقداری گندم یا روغن در ظرف بچه‌ها می‌ریزد و گاهی اوقات اشخاص پول می‌دهند. پس از آنکه بچه‌ها به در خانه بیشتر اهالی رفته‌اند، از لوازم به دست آمده، حلیم درست می‌کنند و بقیه مردم نیز به آنها کمک می‌کنند، سپس حلیم پخته شده را بین افراد تقسیم می‌کنند و معتقدند بعد از انجام این کار باران خواهد آمد.^۱

در گذشته به هنگام کم بارانی، جوانان فریمان مترسکی می‌ساختند و در کوچه‌ها و خیابان‌ها به راه می‌افتدند و شعر می‌خوانند. صاحبخانه‌ها نیز معمولاً روی پشت‌بام می‌رفتند و با یک سطل آب از میهمانان پذیرایی می‌کردند و آب را روی جوانان می‌ریختند. سپس صاحبخانه می‌آمد و هدایایی مانند: قند، گندم و یا شیرینی به آنان می‌داد که در پایان مراسم، هدایا تقسیم

۷۹ فصل چهارم: آیین‌های باران‌خواهی و بند‌آمدن باران (آفتاب‌خواهی) /

می‌شد و گندم‌ها برای آش بلغور مصرف می‌گردید. در حال حاضر دو کار انجام می‌دهند:

۱- با پولی که از کشاورزان جمع‌آوری کرده‌اند، در مسجد جامع شهر آش بلغور می‌پزند و در همان جا از مردم پذیرایی می‌کنند که معمولاً^۱ با دعا و صلوات همراه است.

۲- بخش دیگر مراسم خیس کردن یک «سید» است. به این ترتیب که در مسجد جمعه که مسجد قدیم شهر است، سیدی را رو به قبله می‌نشانند و با سطل بر روی او آب می‌ریزند و از وی می‌خواهند که برای آمدن باران دعا کند، سپس پولی را که از مردم جمع‌آوری کرده‌اند به او می‌دهند.^۱

مردم سرخس عقیده دارند که روزهای ششم، بیست و ششم، سی و ششم، چهل و ششم، پنجاه و ششم، و شصت و ششم هر سال حتماً باران می‌آید. این ایام در نزد آنها به ایام «شیشه» معروف است. شیشه در اینجا یعنی ششہ/*šeše* مثل دهه، سده یا هزاره. در هر شیشه‌ای که ابری نباشد یا ابر باشد و لی از باران خبری نباشد، شب آن شیشه، بچه‌های دهقانان یک چول قزک درست می‌کنند و کت کهنه‌ای را به تن او می‌کنند. بزرگتر بچه‌ها چول قزک را به دستش می‌گیرد و با بقیه بچه‌ها به در خانه‌ها می‌رود، همه با هم رو به چول قزک می‌کنند اشعار زیر را می‌خوانند در حالی که بزرگتر بچه‌ها چول قزک را بالا و پایین می‌کند:

بارون بی‌پایون کن	چول قزک بارون کن
از حرمت امامون	یل لا ^۲ بده تو بارون
از تشنگی هلاکه	گندم به زیر خاکه
بارون بی‌پایون کن	چوله قزک بارون کن
به حرمت امامون	یل لا بده تو بارون
از دست بچه‌ها	کفتر به توی چاھه
چوپون پنیر مایه	بزغاله شیر مایه

۱. بی‌نام، خراسان، فریمان، بی‌تا.

۲. یالله، در اینجا به معنی زودباش.

سگش خمیر مایه چول قزک بارون کن
بارون بی پایون کن صاحب خانه، نقل و آجیل به بزرگ بچه‌ها می‌دهد و او بین بچه‌ها تقسیم می‌کند. گاه از
بالای بام خانه‌ها بر سر بچه‌ها آب می‌ریزند و بچه‌ها فرار می‌کنند. مردم معتقد‌ند دعای بچه‌ها
زودتر مستجاب می‌شود، چون آنها پاک و بی‌گناه هستند و خداوند به این وسیله از تقصیرات
بندگانش می‌گذرد و باران رحمتش را نازل می‌فرماید.^۱
در تربیت حیدریه برای باران‌خواهی این اشعار را می‌خوانند:

گل‌های سرخ لاله	اتالو متالو
آنها که دیمه کارند	در زیر خاک می‌ناله
گندم که سینه چاکه	بی آبه جو ندارند
الله بده تو بارو	از تشنجی هلاکه
چُپو پنیر میه	از حرمت مزارو
بزغاله شیر میه	سگش خمیر میه
از حرمت مزارو ^۲	الله بده تو بارو

در ماهشهر، موقعی که باران نیاید، مردم دست دعا به سوی خدا بر می‌دارند و آداب مختلفی برای آمدن باران انجام می‌دهند. یکی از این آداب رسم دادا شریفکی /dâdâ šarifaki/ (مادر پیر شریف و بزرگ) است. شب هنگام، عده‌ای جوان دور هم جمع می‌شوند و زنبیلی بزرگ تهیه می‌کنند و در آن یک جلد کلام‌الله مجید، آینه‌ای کوچک، یک قیچی و یک قفل بسته‌شده قرار می‌دهند، یکی از آنها چادری به سر می‌کند و همگی به اتفاق هم بر در خانه‌ها می‌روند و کسی که چادر به سر دارد، زنبیل را با خود به داخل حیاط می‌برد و پشت در اتاقی که افراد خانه در آن جمع شده‌اند می‌ایستد و به طوری که کسی متوجه نشود که او کیست، می‌گوید: «دادا

۱. آجری، محمدتقی، خراسان، سرخس، ۵۱/۱۰/۱۷.

۲. یعقوبی، هادی، خراسان، تربیت حیدریه، ۴۹/۱۱/۱.

شريفکي»، آنهايی که داخل اتاق هستند، سعی مى‌کنند که او را بشناسند و به نيت آمدن باران، آب روی او مى‌ريزند ولی او تمام سعی خود را مى‌کند تا شناخته نشود، در اين موقع بزرگ خانواده، قفل را با کليدي که در زنبيل است، باز مى‌کند و مى‌گويد: «خدا مرادتان را بدهد» و قيچي را به نشانه بريدن طلسما باران، باز و بسته مى‌کند و قرآن را مى‌بوسد و بر سر مى‌گذارد و از خداوند طلب باران مى‌کند و مى‌گويد: «خدايا به اين پيرزن بيچاره و گرسنه رحم کن»، سپس در آينه نگاه مى‌کند و مى‌گويد: «خدايا با باريدين باران، شب تار آنها را چون روز روشن کن». آنگاه مقداری آرد يا خرما در زنبيل مى‌گذارد و کسی که در چادر خود را پيچيده، زنبيل را برمی‌دارد و از آن خانه مى‌رود، آنها تا نيمه شب به در خانه‌ها مى‌روند و صبح مادر يكی از بچه‌ها مقداری از پول‌ها را به فقرا مى‌دهد و بقيه پول را روغن مى‌خرد و از خرما، آرد و روغن نوعی حلوا تهيه مى‌کند که به آن به اصطلاح محلی کلفته /kolofte/ مى‌گويند. سپس حلوا را بين مردم تقسيم مى‌کند و معتقدند که بدین ترتيب باران خواهد آمد.^۱

در هندیجان نيز رسم ذكرشده را دارند به اضافه اينکه مردم دور هم جمع مى‌شوند و از پول جمع آوری شده آرد، برنج، روغن و گوشت تهيه مى‌کنند. دسته جمعی به طرف امامزاده محل مى‌روند و بعد از صرف ناهار، همراه روحاني محل ختم قرآن و دعای «امن یجیب» را مى‌خوانند و با گريه و زاري درخواست باران مى‌کنند.^۲

همچنین به روایتي دیگر عده‌ای از زنان به همراه بچه‌هايشان در حالی که آنها را در بغل گرفته‌اند، به طرف امامزاده محل مى‌روند و به گريه و زاري مى‌پردازند و اين عده دو دسته مى‌شوند، يك عده قسمت اول و يك عده هم قسمت دوم اشعار زير را مى‌خوانند. دسته اول: «کي ئي اي بريم قبله دعا؟» /ki eyâ/ (کي مياد)، دسته دوم: «قار، قير». دسته اول: «بلکي خدا رحمش بياي»، دسته دوم: «قار، قير». دسته اول: «الله كريم، هفت نفريم، الله كريم ده نفريم». دسته اول: «دا گسنمه» /dâ gosnama/ (مادر گرسنه هستم). دسته دوم: «خدا رايده» (خدا بده). آنقدر اين جملات را تکرار مى‌کنند و راه مى‌روند تا به مقصد که امامزاده يا مسجد است برسند.

۱. اصلاحی، غلامعلی، خوزستان، ماهشهر، ۴۸/۱۰/۳۰.

۲. فاطمي، فاطمه، خوزستان، هندیجان، ۴۷/۹/۹.

بعد یک نفر که از همه مؤمن‌تر است به پشت‌بام مسجد یا امامزاده می‌رود و با صدای بلند می‌گوید: «خدایا جون شاه کربلا، بارونو ول کن تا بیای». بعد از این ساكت می‌شود و مثل کسی که به گوش ایستاده، منتظر می‌ماند، بعد رو به جمعیت می‌کند و به آنها می‌گوید که انشاءالله باران خواهد آمد. سپس همگی با دل پر امید به طرف خانه‌هایشان می‌روند و منتظر باران می‌مانند.^۱

یکی از اعتقادات مردم اندیمشک درباره باران‌خواهی، اجرای مراسم هل هلانکه /hal halānake/ یعنی شکر و سپاسگزاری نسبت به خداوند است. در گذشته وقتی سال کم‌بارانی بود، مردم مراسم هل هلانکه را به جا می‌آوردند، به این ترتیب که عده‌ای از مردان یا جوانان کشاورز دور هم جمع می‌شدند، مثلاً به تعداد ۲۰ نفر یا بیشتر، قرار می‌گذاشتند که در شب، مراسم هل هلانکه را انجام دهند. این عده به سرپرستی یک نفر به نام سردسته به در خانه‌های کشاورزان می‌رفتند و بر در هر خانه‌ای که می‌رسیدند این جملات را چندبار با هم می‌خواندند: «هل هلانکه، از خدا می‌خواهم بارونکه» یعنی خدا را شکر به جا می‌آوریم و از او طلب باران می‌کنیم. آنگاه یکی از اهل خانه کاسه‌ای را پر از آب می‌کرد و کاسه دیگری را پر از آرد و آهسته آهسته به طرف در می‌آمد، همین که می‌رسید به دم در، کاسه آب را بر سر و صورت افراد می‌ریخت و چندبار این جمله را تکرار می‌کرد: «بارون بواره (بارون بیاد). مردم اندیمشک این آب ریختن را به نشانه باریدن باران می‌گرفتند. سپس کسی که کاسه آب را آورده بود، کاسه دیگری را که پر از آرد گندم بود به سردسته بازیگران می‌داد. به همین ترتیب به در خانه‌های دیگر می‌رفتند تا مقدار آرد لازم را جمع‌آوری کنند، سپس سردسته با آن مقدار آرد، خمیری درست می‌کرد و آن را به صورت نان‌های کوچکی درمی‌آورد که به اصطلاح به آن گرده /gerde/ می‌گویند. سپس نان‌ها را در میان افراد تقسیم می‌کردند و معتقد بودند به لطف خداوند طولی نخواهد کشید که باران بیاید.^۲

در دزفول در موقع خشکسالی علاوه بر دعای باران، رسمی محلی را اجرا می‌کند که به این

۱. قنواتی، فاضل، خوزستان، هندیجان، ۴۷/۷/۱۶.

۲. علی‌پور، محمد، خوزستان، اندیمشک، ۴۸/۹/۷.

فصل چهارم: آیین‌های باران‌خواهی و بند آمدن باران (آفتاب‌خواهی) / ۸۳

ترتیب است: سه نفر (معمولًاً سه دختر انتخاب می‌شود) با لباس‌های محلی به در خانه‌های اهالی می‌روند و در می‌زنند. صاحب‌خانه که قبلاً از جریان باخبر است جواب می‌دهد: «کیه؟» سه نفر با هم این اشعار را می‌خوانند:

/umima se xârun/	او میمه سه خارون
/gardim jose bârun/	گردیم جس بارون
/ham xodâ dahâton/	هم خدا دهاتون
/ham ali dahâton/	هم علی دهاتون
/bača baal barša maxu/	بچه بعل برشه مخو
/sofri nonâšu maxu/	سفری نونانشو مخو
/suvâb yâ juvâb/	ثواب یا جواب

معنی: آمدیم سه خواهران، می‌گردیم به جستجوی باران، هم خدا به شما بدهد، هم علی به شما بدهد، بچه بر سهمش را می‌خواهد، سفره، نان‌هایش را می‌خواهد، ثواب می‌کنید یا جواب‌مان می‌دهید.

صاحب‌خانه برای اینکه نیت آنها برآورده شود، به آنها چیزی می‌دهد و آنها را جواب نمی‌کند. مردم دزفول معتقدند که بعد از اجرای این مراسم باران خواهد آمد و دعای آنها مستجاب می‌گردد.^۱

در شوستر اشعار باران‌خواهی را بدین گونه می‌خوانند:

علی خدا بارونکی (یا خدای علی باران بده)

نوون جو ارزونکی (نان جو ارزانی کن)

خدا د(به) همون دولتی (خدایا به ما ثروت خوبی بده)

دولت سنگین و سفره رنگینی (ثروت زیادی)

بالشتکم بیماره

سه من گندم قرض داره

/bandir bârun dare/

بندیر بارون داره

/amânim se berârun/

امانیم سه بارون

/umama jose bârun/

اومنه جُس بارون

/yeki mun taše barqa/

یکی مون تش برقه

/do tâmun avr o bârun/

دو تامون اور و بارون

ثواب یا جواب^۱

معنی: امید به باران دارد، ما سه برداریم، در جستجوی باران آمدیم، یکی از ما رعدوبرق است،
دو تا دیگر ابر و باران.

در برخی روستاهای گچساران، رسم قدیمی «یا الله بارونی» در هنگام نیامدن باران انجام می‌شود. به این ترتیب که جوان‌های روستا، شب هنگام دور هم جمع می‌شوند و «یا الله بارونی» راه می‌اندازند و به در خانه‌های اهالی می‌روند و از پشت در با گفتن «یا الله بارونی» صاحب‌خانه را خبر می‌کنند. معمولاً رسم است که ابتدا صاحب‌خانه از پشت در یا از روی پشت‌بام، بر سر آنها آب می‌ریزد و آنها را خیس می‌کند و چون آنها در آرزوی باریدن باران هستند، با ریختن آب، شادی می‌کنند و سر و صدا به راه می‌اندازند و می‌گویند: «اوش رتی، دونش بی یه» /oweš reti duneša biye/ (آبش را ریختی، دانه‌اش را هم بد). منظور از دانه در اینجا آرد و قند است. پس از آن صاحب‌خانه در را باز می‌کند و به فراخور وسعش مقداری آرد یا قند یا هر دو را به آنها می‌دهد. به همین ترتیب بچه‌های روستا به تمام خانه‌ها سر می‌زنند و همین کار را

تکرار می‌کنند و آرد و قند جمع می‌کنند. اگر در خانه‌ای را زدند و صاحب‌خانه در را به روی آنها باز نکرد و یا آب بر رویشان ریخت ولی به آنها آرد و قند نداد بچه‌ها با صدای بلند می‌گویند: «خونی که ویرویر، پرش چال سمیر» /xoni ke virevire pereš čâle semire/ (خانه‌ای که ویران ویران است، پر از سموران است). با این شعر صاحب‌خانه را سرزنش می‌کنند و از آن خانه می‌گذرند، البته این اتفاق به ندرت می‌افتد. به همین ترتیب بچه‌ها در کوچه‌های ده می‌گردند و یا الله بارونی می‌کنند و می‌گویند: «خشک گلال او بو» /xoške gelâl ow bu/ (بیابان خشک را آب برد) و به اصطلاح می‌خواهند دل خدا را به دست بیاورند که ترحم خود را شامل بنداش کند. بعد از شعرخوانی و جمع‌آوری آرد و قند، به آخرین خانه‌ای که رسیدند در همانجا می‌مانند و آرد و قند را را تحویل کدبانوی آن خانه می‌دهند تا خمیر درست کند. در مورد آب ریختن صاحب‌خانه، اهالی معتقدند که چون آنها آب بر روی بچه‌ها می‌ریزند، توقع دارند خداوند هم آب (باران) بر آنها نازل فرماید.^۱

در برخی دهات رفسنجان، بهویژه زانوق آباد، در موقع خشکسالی و وقتی که محصول آنها که بیشتر گندم، پسته و پنبه است، خوب نشود، معتقدند خداوند آنها را غصب کرده است، بنابراین یک روز جمعه اهالی دور هم جمع می‌شوند و قرار می‌گذارند که گاوی بخرند و به دور صحراء بگردانند تا رفع بلا شود. سپس وقتی گاو را حاضر کردن، نوحه‌خوانی را خبر می‌کنند و علم را هم از مسجد می‌آورند، چند تکه پارچه سبز به سر آن می‌بندند و آن علم به سینه خود می‌زنند و جواب معروف است، سپس علم را بر می‌دارند و به همراه گاوی که جلوی همه حرکت می‌دهند به طرف صحراء می‌روند، نوحه‌خوان در بین راه چنین می‌خواند و اهالی هم به سینه خود می‌زنند و جواب می‌دهند: «یارب به حق مصطفی، آن شافع روز جزا، رحمی نما بر حال ما، استغفار الله العظيم». پس از آنکه به دور صحراء و کشتزارها گشتنند، بر می‌گردند و گاو را قربانی می‌کنند و آن را بین اهالی تقسیم می‌کنند و یک نفر که مأمور این کار است، سهم هر یک را در یک سینی می‌گذارد، روی آن پارچه‌ای می‌اندازد و به در خانه اهالی می‌رود و گوشت‌ها را به آنها می‌دهد. پس از این

۱. رحمانی، علی، کهگیلویه و بویراحمد، گچساران، ۷۰/۹/۲۷.

کار مردم امید دارند که خداوند باران رحمتش را بر آنها نازل فرماید.^۱

تالو گردانی

در روستاهای زرند کرمان هنگامی که باران نمی‌بارد، بچه‌ها دو قطعه چوب را به شکل صلیب به هم وصل می‌نمایند، کُتی را به تن آن می‌کنند و آن را به شکل مترسک درمی‌آورند. این مترسک را «تالو» /tâlu/ می‌گویند. سپس ۸ تا ۱۰ نفر از بچه‌ها آن را بر دوش می‌گیرند و به طرف خانه‌های اهالی حر کت می‌کنند. دم در هر خانه که رسیدند این اشعار را یک نفر با صدای بلند می‌خوانند:

/tâlu matâlu, gole šaflâl/

تالو متالو، گل شفتالو

/tâlu matâlu, gole šaftâlu/

تالو متالو، گل شفتالو

/tâluye mâ hu dare/

تالوی ما هو داره

/dunyâye zire uw dâre/

دنیای زیر او داره

/tâluye mâ amal dare/

تالوی ما عمل داره

/boze siyâh jamal dare/

بز سیاه جمل^۲ داره

سپس صاحب خانه برای افراد، خوارکی، پول یا آرد می‌آورد و به آنها می‌دهد و بچه‌ها این شعر را به عنوان سپاس و قدردانی برایش می‌خوانند:

ای خونه روar روزه /ey xona rovâr ruza/ (این خانه روبه روی خورشید است)

صاحب خانه محمل دوزه (صاحب منزل محمل دوز است)

۱. حسن‌زاده، محمد، کرمان، رفسنجان، ۴۷/۸/۲۲.

۲. جمل = دو قلو.

پس از آنکه تمام خانه‌ها را به همین ترتیب رفتند، عصر همان روز پول‌ها و خوراکی‌ها را بین مردم فقیر تقسیم می‌کنند.

در گذشته که مانند امروز وسایل و امکانات هواشناسی نبود، مردم از گردش طبیعی ایام و تعییر وضع هوا در اوایل سال، گرم بودن و سرد بودن هوا، کیفیت و کمیت برف و باران طی سال را پیش‌بینی می‌کردند. در لالجین همدان رسم بر این بوده و تا حدودی هنوز کم و بیش هست که روز اول فروردین را به چهار قسمت تقسیم می‌کنند و هر سه ساعت را یک فصل از سال به حساب می‌آورند. سه ساعت اول روز را نشان‌دهنده فصل بهار می‌دانند که اگر هوا خوب بود و آفتاب خودی نشان داد، می‌گویند فصل بهار هوا خوب خواهد بود، اما اگر هوا ابری و بارانی بود معتقدند در بهار باران زیادی خواهد بارید. به همین ترتیب سه ساعت بعدی را فصل تابستان و سه ساعت دیگر را فصل پاییز و سه ساعت آخر را معیاری برای هوای زمستان می‌دانند. این تقسیم‌بندی با روزها نیز انجام می‌گیرد که روز اول فروردین را بهار، روز دوم را تابستان، روز سوم را پاییز و روز چهارم را زمستان قرار می‌دهند. اما این پیش‌بینی هوا به همین جا ختم نمی‌شود چرا که برخی سه روز اول را نشانه بهار، سه روز دوم را نشانه تابستان و الی آخر، می‌دانند. اگر باریدن باران روز جمعه آغاز شود می‌گویند شنبه تمام می‌شود، اما اگر شنبه آغاز شود می‌گویند ممکن است روزها ادامه داشته باشد که ضربالمثل زیر نشان‌دهنده این اعتقاد است:

جمعه باشلر شنبه آچر
شنبه باشلر هاچان آچر؟

معنی: [بارانی که] جمعه شروع می‌شود، شنبه تمام می‌شود، شنبه شروع شود کی تمام می‌شود؟

وقتی همراه باران، آفتاب هم باشد، معتقدند گرگی زاییده است.^۱ در لالجین به بارانی که آرام

۱. در شمال (تنکابن) می‌گویند: عروسی مادر شغال است.

آرام می‌بارد، بابا گوز چاخادن/bâbâ guz čâxâdan/ می‌گویند، یعنی بارانی که چشم بابا را در می‌آورد. روایت است که در قدیم مرد طمع کاری بود که مقدار زیادی گندم را انبار کرده بود به امیدی که بارانی نبارد تا خشکسالی شود و گندم گران گردد. در شبی ابری او نگران از بارش باران به پرسش می‌گوید: «پسر به بیرون نگاه کن بین باران می‌بارد یا نه؟» پسر نگاهی به بیرون اتفاق می‌اندازد و می‌گوید: «پدرجان! باران خیلی آرام می‌بارد»، پدر در جواب می‌گوید: «همین باران آرام چشم بابا را کور می‌کند»، چون بارانی که ریز و آرام می‌بارد تا ساعتها ادامه دارد. به همین دلیل به این نوع باران بابا گوز چاخادن می‌گویند که البته بیشتر جنبه مزاح و شوخی دارد.^۱

اما در لالجین همچنین برای نزول باران، عده‌ای از بچه‌ها دسته‌ای تشکیل می‌دهند و آدمکی را به نام چمچه خاتون از چوب درست می‌کنند و یک نفر از شرکت‌کنندگان آن را حمل می‌کند و خانه به خانه می‌گرداند و با خواندن شعرهایی به زبان ترکی از صاحب‌خانه، طلب نان، شیره و روغن می‌کند. مردم اغلب تقاضای آنها را قبول می‌کنند و چیزی به آنها می‌دهند، بچه‌ها همان طور بیشتر خانه‌ها را می‌گردند تا آذوقه لازم را تهیه کنند و از همان توشه جمع شده، خوارکی می‌پزند و به عنوان احسان در محل و بین اهالی تقسیم می‌کنند و در قبال آن از خدای خود طلب باران می‌نمایند و معتقدند بدون شک دعای آنها پذیرفته می‌شود.

شعری که در این مراسم می‌خوانند، چنین است:

/čumče xâtun yâq esser/

چمچه خاتون یاغ ایسر

/allâ dan yâquš esser/

الله دن یاقوش ایسر

معنی: چمچه خاتون روغن می‌خواهد، از خداوند باران می‌خواهد

/ušâqune yâqleya/

اوشاقدون یاغلیه

۱. شوقیان، پروانه، همدان، لالجین، ۱۳۷۰.

۸۹ فصل چهارم: آیین‌های باران‌خواهی و بند آمدن باران (آفتاب‌خواهی) /

/bišgin bâqleča/

بیشگین باغلچه

معنی: بچه‌اش را روغن بنزد، به گهواره اش بیندد یا توی گهواره بخواباند^۱

در گذشته در قلعه داراب خان کرمانشاه رسم «کوسه کوسه» برای طلب باران مرسوم بود. کوسه را از بین چوپانان محل که تعدادشان بین ۸ تا ۱۲ نفر بود، انتخاب می‌کردند. مشخصات کوسه این بود که باید سفید و دارای حرکات خنده‌آور باشد. کوسه را با وضع خنده‌داری آرایش و پیرایش می‌کردند به این صورت که با نمدی بسیار کهنه که به صورت پالتوبی بسیار بلند بود و در اصطلاح محلی به آن کپنک /kapanak/ می‌گفتند، ملبس می‌کردند و کلاهی که اغلب از کاغذهای رنگارنگ و به صورت شیپور بود به سرش می‌گذاشتند. سپس او را سوار خر سیاهی می‌کردند و کودکان قریه به دنبالش راه می‌افتدند و می‌گفتند:

/hâsel xoš beya tešne vârâne/

حاصل خُش بیه تشنه وارانه

/kuse hâtu eysa vi bâne/

کوسه هاتو ایسه وی بانه

معنی: زراعت از بی‌بارانی خشک شده، کوسه آلان از آن بالا آمده است

بعد هر رهگذری که به کوسه می‌رسید، می‌گفت:

/kusa kusa men bârânem tavi/

کوسه کوسه من بارانم توی

/xam o čamagi jârânam tavi/

خم و چمگی جارانم توی

معنی: ای کوسه من باران می‌خواهم، رودخانه پرآب سابق را می‌خواهم

کوسه می‌گفت:

/hâverdem arât vârân tizi/

هاوردم ارات واران تیژی

/vi šart ta usa xoni berizi/

وی شرط تا او سا خونی بریزی

معنی: برایت باران تندي آوردم، به شرطی آن که یک قربانی بکنید

بعد کوسه به در خانه‌های مردم می‌رفت و این شعر را تکرار می‌کرد و بعد می‌گفت:

/kuse va dar mâlet nā omid načud/ کوسه و در مالت نا امید نچود

معنی: کوسه را از در خانه‌ات نا امید رد نکن

صاحب خانه هم در حد توانایی خود به او کمک می‌کرد که اغلب شامل چای، قند، روغن و امثال اینها بود. بعد از اینکه کوسه اجناس را می‌گرفت، صاحب خانه را دعا می‌کرد و زن صاحب خانه به نیت بارش باران یک کاسه بزرگ آب بر سر و رویش می‌ریخت. کوسه می‌گفت: «خدایا مردم را مثل من خجالت‌زده و فقیر نکن. فردای آن روز مردم به کمک هم و هر چند خانوار یک گوسفند را به این نیت که باران ببارد، قربانی و گوشت آن را بین خود و مردم تقسیم می‌کرددند.^۱ امروزه رسم «کوسه کوسه» دیگر مرسوم نیست.

در قروه اگر مدتی باران نیاید و کشاورزی به خطر بیفتد، عده‌ای از بچه‌ها جمع می‌شوند و قاشق چوبی بزرگی را لباس می‌پوشانند و آن را به شکل مترسک درمی‌آورند که به ترکی^۲ به آن چمچه گلین/ čamče gelin/ می‌گویند و فردی که از همه بزرگ‌تر است چمچه گلین را به دست می‌گیرد و بقیه بچه‌ها هم پشت سر او در کوچه‌ها راه می‌افتنند. فردی که چمچه گلین را در دست گرفته این شعر را می‌خواند:

/čamče gelin pây eystir/

چمچه گلین پای ایستیر

/guydan barkat eystir/

گویدن برکت ایستیر

/yerdan harakat eystir/

بردن حرکت ایستیر

/dâbânlare čâdelib/

دابانله چادلیب

۱. افشنینی، امیر، کرمانشاه، ۴۸/۲/۲۶.

۲. زبان مردم قروه، ترکی است اما به لهجه کردی ادا می‌شود.

۹۱ فصل چهارم: آیین‌های باران‌خواهی و بند آمدن باران (آفتاب‌خواهی) /

/bir qâšoqde yâq eystir/

بیر قاشقده یاغ ایستیر

معنی: چمچه گلین سهم می‌خواهد. از آسمان باران می‌خواهد از زمین حرکت می‌خواهد.
پاشنه‌های پایش ترکیده. توی یک قاشق، روغن می‌خواهد.

(مقصود از پاشنه‌های پایش ترکیده و یک قاشق روغن می‌خواهد، این است که انشاء‌الله باران بیاید، زمین علف سبز کُند و گوسفندها علف بخورند و شیر بدهنند و از شیرش روغن درست کنند تا پاشنه‌های چمچه گلین که از خشکسالی ترکیده، چرب شود.)

بعد صاحب خانه هر چه در خانه دارد از قبیل نخود، عدس، لوبیا و غیره به آنها می‌دهد و آنها به در خانه‌های دیگر می‌روند و همان شعر را می‌خوانند تا وقتی که لوازم یک دیگ آش را جمع کنند، وقتی لوازم کافی جمع‌آوری شد، به خانه یکی از بچه‌ها می‌روند، آش می‌پزند و به همسایه‌ها می‌دهند و معتقدند که پس از این کار خداوند باران را نازل می‌فرماید.^۱

در بانه کردستان نیز مراسمی برای باران‌خواهی دارند که به آن «بوکه باران» درست می‌کنند، بچه‌ها آن را در کوچه‌ها می‌گردانند و این شعر را می‌خوانند:

/buke bârâne âvi duhe/

بوکه بارانه آوی دوهه

/âvi neu čâlâni duhe/

آوی نو چالانی دوهه

معنی: عروس باران آب می‌خواهد. آب داخل چاه می‌خواهد.

هر کس که به آنها می‌رسد یک عدد سنجاق قفلی به عروسک می‌زند، پس از این به امامزاده محل که پیر محمد نام دارد می‌روند و در آنجا قربانی می‌کنند، دعا می‌خوانند و منتظر باران می‌مانند.^۲

در الیگورز برای باران‌خواهی عده‌ای از بچه‌ها مترسکی چوبی درست می‌کنند و چند زنگوله

۱. یوسفی، پریوش، کردستان، قزوین، ۴۹/۵/۲۵.

۲. سعیدپور، فریده، کردستان، بانه، ۴۷/۹/۸.

به آن آویزان می‌کند و دسته جمعی راه می‌افتد و به در منزل اهالی می‌روند و این اشعار را می‌خوانند:

خدا بده بارونک	هل هل هلونک
از تشنگی هلاکه	جو و گندم به زیر خاکه
و از هر خانه چیزی می‌گیرند تا وسایل تهیه آش رشته فراهم شود. پس از آماده شدن آش، آن را بین اهالی تقسیم می‌کند و می‌گویند آش بخورید و دعا کنید تا خداوند باران رحمتی عطا فرماید. ^۱	

در نورآباد برای آمدن باران با دعا و راز و نیاز با خدای بزرگ متولّ به امامان می‌شوند و برای اینکه دعایشان مستجاب شود، ابتدا قربانی می‌کند و هر خانواده به اندازه توان مالی خود گوسفندی را می‌خرد و گوشت آن را بین فقرا تقسیم می‌کند. همچنین مبلغی به عنوان نذر باران به سادات می‌دهند. در قدیم مراسم "گاوروبه" نیز مرسوم بوده که بیشتر جنبه تشریفاتی داشته است و پس از آمدن باران گاووهای همسایه‌ها را پس می‌دادند.^۲

در روستاهای بوشهر هم وقتی بارندگی کم می‌شود، عده‌ای از بچه‌ها به در خانه‌ها می‌روند و از هر خانه‌ای مقداری جو و گندم می‌گیرند و بعد به بیرون آبادی و روی یک تُل (تپه) بلند می‌روند و در حالی که جوها را در زمین می‌کارند چنین می‌خوانند:

سر تُلی کاشتم	مشتی جوی داشتم
مشتی خیر بارونی	مشتی تو مشتی مو
سی بخت عیال وارون	الله بزن تو بارون
تاكی نمی‌باری	ای بارون مروارید
سی بخت عیال وارون	الله بزن تو بارون

۱. اکبری، عباس، لرستان، الیگودرز، ۴۹/۱/۱۱.

۲. آزادبخت، مهدی، لرستان، نورآباد، ۴۹/۵/۲۲.

پس از خواندن این اشعار در راه بازگشت به خانه، اگر باران می‌بارید، بچه‌ها شادی و شادمانی می‌کردند و در زیر باران چنین می‌خوانندند:

دستم تو خرما شیره	بارون تیره تیره
سر قبر سکینه	بوهام ^۱ رفتہ مدینه
دختر امام حسینه	سکینه نور عینه
بارون خیلی تمیزه	آبوهام ^۲ توی خفیضه
بارون خیلی عزیزه	نم روی حصیره

در برداشت بوشهر هم برای باریدن باران به این ترتیب عمل می‌کنند: اگر در سالی باران نبارد، مردم قریه مذکور ختم قرآن می‌کنند، یعنی در عصر پنجشنبه عده‌ای از اهل قریه با مقداری چای و قند به سر مزار امامزاده محل که آسید ابراهیم می‌نامند، می‌روند و کسانی که قادر به خواندن قرآن باشند هر یک قسمتی از آن را قرائت می‌کنند به طوری که تا غروب تمام سوره‌های قرآن را می‌خوانند و بعد از آن دعا می‌کنند و از آن امامزاده می‌خواهند که باران ببارد همچنین از خدا می‌خواهند که اگر ما گناهکاریم به خاطر قرآن و این امامزاده برای ما باران ببار. پس از ختم قرآن و دعا کردن هر کس به منزل خود می‌رود و عقیده دارند که با این عمل حتماً باران می‌آید.^۳

در سال‌هایی که مزارع، بهویژه اراضی دیمی با کمبود آب و بارندگی لازم مواجه می‌گردد، کشاورزان روزتاهاخی خوی برای طلب نزول باران به دو روش عمل می‌کنند:

۱- دو نفر مرد در هر موقع از روز بر سر قاشق چوبی بزرگی که به چُمچه معروف است،

.۱. /buhâm/ (پدرم)

.۲. //âbuhâm/ (پدر بزرگ).

.۳. دریای سلامه، مهدی، بوشهر، ۵۰/۶/۲۵

پارچه‌ای می‌بندند، سپس به سوی منازل اهل آبادی روانه می‌شوند و در مقابل درب منازل اهالی توقف می‌نمایند و به زبان ترکی چنین می‌خوانند:

/čumča galin na eystar/	چمچه گلین نه ایستر
/allâh dan yâqiš eystar/	الله دان یاغیش ایستر
/ali qoli xamirda birja/	الی قلی خمیرده بیرجه
/qâšuq su eystar/	قاشق سو ایستر

معنی: چمچه عروس چه می‌خواهد؟ از خدا باران می‌خواهد. دستش را در آرد فروبرده، آب می‌خواهد که خمیر کند. پس از آن صاحب خانه مقداری آب بر سر چمچه می‌ریزد و به آن دو مرد هم مبلغی پول خرد می‌دهد. مردم آبادی‌های اطراف خوی معتقدند که با این عمل به زودی باران نازل می‌شود و زمین‌های آنها سیراب می‌گردد.

۲- روزی اهالی برای طلب باران دور هم جمع می‌شوند و به اتفاق هم عازم مصلی یا به قول اهل محل، «مصلی گاه» می‌شوند. مصلی میدان بزرگی است که در نزدیکی گورستان واقع شده است و از شهر نسبتاً فاصله زیادی دارد. مشتاقان باران پس از ورود به مصلی، نخست یک یا چند رأس گوسفند به عنوان قربانی ذبح می‌کنند و آنگاه به نماز و دعا مشغول می‌شوند، راز و نیاز مردم با پروردگار عالم دقایق زیادی ادامه می‌یابد تا خداوند دعايشان را مستجاب گردد.^۱

در مناطق آذربایجان بهویژه اهر از ۲۵ فروردین تا ۲۵ اردیبهشت را ماه نیسان می‌نامند و معتقدند که اگر در این ماه باران به حد کافی ببارد، محصولات کشاورزی خوب خواهد بود و در صورت بارش کم باران در این ماه، کشاورزی با وضع بسیار بدی مواجه می‌گردد. در موقعی که باران در این ماه نبارد مردم این منطقه مراسمی را در شهر و روستا اجرا می‌کنند که به این ترتیب است:

۱. کیانی، محمد، آذربایجان غربی، خوی، ۶۰/۶/۳.

۱- گرداندن دودی یا چمچه خاتون. این مراسم به این شکل برگزار می‌شود که ابتدا یکی از زنان یا مردان پیر و مؤمن چمچه‌ای از چوب را در توبرهای می‌اندازد و چیزی سنگین توی چمچه می‌گذارد تا هنگام تکان دادن آن، صدا بددهد، سپس در کوچه‌ها به راه می‌افتد و اهالی دسته جمعی به زبان محلی چنین می‌خوانند:

/dudi duduni gurduni/

دودی دودونی گوردونی؟

/dudyâ salâm venerdinemi/

دودویا سلام ونردینمی؟

معنی: ای دودی، دودی را / دیلی؟ به دودی سلام دادی؟

/dudi du dudân na eyster/

دودی دو دودودان نه ایستر؟

/bir čamča yâqiš eyster/

بیر چمچه یاغیش ایستر

معنی: دودی از دودی چه می‌خواهد؟ یک آبرگردان باران می‌خواهد.

گرداننده دودی درحالی که سرود می‌خواند و جمعی از بچه‌ها هم او را همراهی می‌کنند، در خانه‌های اهالی را می‌زند و باز سرود را با صدای بلند می‌خواند. صاحبان خانه‌ها با حالتی غمگین که به علت نباریدن باران و کم آبی است، در را باز می‌کنند و مقداری آب بر سر دودی که همان چمچه داخل توبره است، می‌ریزند و دعا می‌کنند و از خدا طلب باران می‌کنند و ضمناً هدیه‌ای به کسی که دودی را می‌گرداند، می‌دهند.

۲- رفتن به مصلی: در روستاهای اهر علاوه بر رسم یادشده مردم برای باران‌خواهی به طرف مصلی می‌روند و در حالی که نوحه‌خوانی می‌کنند و بر سینه می‌زنند، زن، مرد، پیر و جوان همه در مصلی جمع می‌شوند. سپس بچه‌ها را در قنداق و بردها، بزغاله‌ها و گوساله‌ها را دور از مادرانشان در یک قسمت مصلی جمع می‌کنند و مادران و همچنین گاوها، گوسفندها و بزها را نیز دور از بچه‌ها در قسمت دیگر مصلی نگه می‌دارند. نوحه‌خوانی و سینه‌زنی ادامه می‌یابد و همراه با صدای گریه کودکان و صدای بچه‌های حیوانات و گربه و زاری اهالی صحنه عجیبی به وجود می‌آید. در این حین، یکی از ریش‌سفیدان روستا دست به دعا بلند کرده و با گریه و زاری، از درگاه خداوند طلب باران رحمت می‌نماید و مردم دسته جمعی «آمین» می‌گویند. در پایان

مراسم گوسفند یا گاوی را قربانی و گوشت آن را بین فقرا تقسیم می‌کنند.^۱ در برخی روستاهای اனزلی از قدیم‌الایام رسم بوده که برای آمدن باران در موقع خشکسالی، عده‌ای از بچه‌های خردسال که بین ۱۰ تا ۱۵ سال سن دارند دور هم جمع می‌شوند و تعدادی علم از مساجد محل جمع‌آوری می‌کنند و به طور دسته جمعی در محل می‌گردند و به نعمه‌خوانی می‌پردازند و هر خانواده‌ای مقداری برنج و روغن و سایر وسایل به آنها می‌دهد. پس از جمع‌آوری مقداری خوراکی، با آنها غذا درست می‌کنند و بین اهالی تقسیم می‌نمایند. عده‌ای نیز سلط آبی بر می‌دارند و بر روی افراد سید می‌پاشند و معتقدند باران می‌بارد. اشعاری که در این مراسم می‌خوانند به این ترتیب است:

/katrâ giše bobuste/	کترا گیشه ببوسته
/une leng mâše bobuste/	اونه لنگ ماشه ببوسته
/čâh tandir abâ fegifte/	چاه تندير عبا فگيشه
/alamâ xoški begifte/	علاما خشکی بگيشه
/ey xodâ bârân bâvar andar zemin/	ای خدا باران باور اندر زمين
	به حرمت نعش اميرالمؤمنين

معنى: کتفگیر عروس شده، لنگش مانند انبر شده، تصور چاه عبا به سر گذاشته، از بی‌آبی علم‌هایی‌ها) خشک شده، ای خدا باران بیاور در این زمین، به حق نعش اميرالمؤمنين (ع).^۲ در برخی روستاهای مازندران برای طلب باران مراسم شیرون کشی (در شرق مازندران) و شیلان کشی^۳ (در غرب مازندران) برپا می‌کنند. در روستاهای ساری، شیرون کشی به این ترتیب برگزار می‌گردد: عده‌ای از بچه‌ها و اهالی محل به سرپرستی فردی مورد اعتماد، قرآن به دست

۱. دوستی، حسین، آذربایجان شرقی، اهر، ۷۰/۷/۳۰.

۲. عبدالزاده، حسن، گیلان، بندرانزلی، ۴۹/۶/۱۱.

۳. مراسم شیلان کشی به ندرت برای باران‌خواهی و بیشتر برای بند آمدن باران انجام می‌شود. البته در شمال کشور که بارندگی فراوانی دارد این گونه مراسم بیشتر در مورد بندآمدن باران است.

فصل چهارم: آیین‌های باران‌خواهی و بند آمدن باران (آفتاب‌خواهی) / ۹۷

می‌گیرند و با خواندن اشعاری در کوچه و خیابان به راه می‌افتدند و از خدای متعال تقاضای باریدن باران می‌نمایند:

/yâ allâ yâ qorân/	یا الله يا قرآن
/amšu bakene bârân/	امشو بکنه باران
/jâne xedâye vâreš/	جان خدای وارش
kile dahune hâreš/	کیله دهون هارش
/siyu binj orzâ bone/	سیو بینج ارزما بونه
/xorâke mičkâ bune/	خراک میچکا بونه
/zemin hame terâke/	زمین همه تراک
/kâsebe del kebâbe/	کاسب دل کباب
/jâne xedâ ow hade/	جان خدا او هاده
/siyu binje gu nadé/	سیو بینج گو نده
/zemin hame vasluhe/	زمین همه وصلوهه
/kâsebe del kahuhe/	کاسب دل کهوهه
	جان خدای وارش
	کیله دهون هارش
/zemine re namnâk hâken/	زمین ر نمناک هاکن
/ame qam re pâk hâken/	امه غم ر پاک هاکن

معنی: یا خدا یا قرآن، امشب باران بیارد، ای خدای باران، داخل نهر آب را ببین، نشاء سیاه شده در حال رسیدن است، خوراک گنجشک می‌شود، زمین همه جا ترک خورده و از هم باز شده است، دل کاسب کباب شده، ای خدای عزیز آب بد، کاری نکن شالی سیاه را به گاو بدھیم، زمین همه جا وصله وصله شده و ترک برداشته، دل کاسب کبود شده، زمین را با رینش باران خیس کن و غم ما را از دل پاک کن.

افراد، با خواندن این اشعار از مردم شیر و برنج یا چیزهای دیگر می‌گیرند و سپس در مسجد

یا تکیه (حسینیه) جمع می‌شوند و شیربرنج درست می‌کنند و اهالی با خوردن آن به روضه‌خوانی، دعا و نیایش می‌پردازند. در برخی از مناطق، سیدها را به کنار جوی آب می‌برند و آنها را ناغافل به درون آب هُل می‌دهند تا با خیس شدن به دست مردم، خدا را به جدش قسم بدهد که باران رحمت خود را فرو فرستد.^۱

در میناب از قدیم رسم بر این بوده است که وقتی باران نبارد چند نفر از بچه‌های خردسال دور هم جمع می‌شوند و لُنگ یا دستمال بزرگی در دست می‌گیرند و هر گوشه آن را یک نفر نگه می‌دارد و کاسه پر آبی را به دست شخص دیگری می‌دهند تا بر آن لُنگ یا دستمال آب بپاشد، آنگاه در حالی که آب از لُنگ می‌ریزد آن را تکان می‌دهند و به در چند خانه و آبادی می‌روند و وقتی به در خانه می‌رسند دستمال را برخلاف یکدیگر تکان می‌دهند تا آبها فرو ریزد و مردم خیس شوند و به لهجه محلی خودشان این اشعار را می‌خوانند:

اندکی انفاق بکن	خون یکی خیرات بکن ^۲
رزق چارپایان دهد	تا خدا باران دهد
جو به جو کاران بده	ای خدا باران بده
ارزن به مسکینان بده	گندم به انبیاران بده
پایتخت مصطفی	جای مسکینان کجا
تاج نوری بر سرین	مصطفی در جنتین
چوب منبر عنبرین	بر سریر منبرین
کافران چون عنترین	عنبر خشک و ترین
	همچو مرغ بی پرین

پس از خواندن این اشعار چیزی از صاحب‌خانه می‌گیرند و بین افراد تقسیم می‌کنند و معتقدند

۱. قاسمی، منوچهر، مازندران، ساری، ۸۱/۳/۱

۲. منظور قربانی کردن است.

۹۹ فصل چهارم: آیین‌های باران‌خواهی و بند آمدن باران (آفتاب‌خواهی) /

که بعد از انجام این مراسم باران می‌آید.^۱

در نودز بندرعباس اگر باران دیر بیاید چند عمل را انجام می‌دهند تا باران رحمت الهی نازل شود. ابتدا جمعیت زیادی که مؤمن و به ایمان و تقوی شهرو هستند، غسل می‌کنند و به بیرون آبادی در صحرایی بی‌سکنه می‌روند، دو رکعت نماز حاجت می‌خوانند و به خانه بر می‌گردند و سه روز روزه می‌گیرند. صبح روز سوم، بچه‌های شیرخوار را از مادر، گوساله‌ها را از گاوها و بره‌ها را از مادرانشان جدا می‌کنند و همه را به همان صحراء می‌برند و همگی به سوی خدا زاری و التماس می‌کنند. مثلاً این جمله‌ها را می‌گویند: «پروردگارا ترا قسم به پاکان درگاهت، ترا قسم به گلوی شکافته علی اصغر و ترا قسم به دو دست بربیده حضرت ابوالفضل(ع) باران رحمت را در این بلاد و جمیع بلاد مسلمین نازل فرم». بعد از یک ساعت التماس و دعا، به خانه‌های خود بر می‌گردند و منتظر باران می‌مانند.^۲

در روستاهای داراب فارس، اگر در فصل کشت و کار بارندگی نشود، چند نفر از اهالی که سن آنان بین ۱۵ تا ۱۷ سال است، تصمیم می‌گیرند «الله بارونی» راه بیندارند تا خداوند باران عطا فرماید. برای انجام عمل الله بارونی، کسانی که تصمیم این کار را گرفته‌اند دور هم جمع می‌شوند و در یک ساعت معین کارشان را شروع می‌کنند، به این طریق که با هم به در خانه‌ها می‌روند و ترانه الله بارونی می‌خوانند تا بعد از خواندن، صاحب‌خانه چیزی از قبیل آرد، گندم، جو، خرما، پول، قند و چای به آنها بدهد.

اشعار ترانه الله بارونی چنین است:

ای کریم جو کارون	الله بدہ بارون
سر تُلکی ^۳ کاشتم	یک منی جو داشتم
ای کریم بدہ بارون	خدا داد و ورداشتم

۱. سلیمانی، ناصر، هرمزگان، میناب، ۴۷/۱۱/۱۷.

۲. محبی مدرس، عبدالصمد، هرمزگان، بندرعباس، ۵۱/۱/۵.

۳. tol=تپه، تُلک = کوچک

از دس ^۱ عیال وارون	شو بارون روز بارون
ای کریم جو کارون	الله بدہ بارون
شالاً بارون بیایه	تشنه خرون سیایه
/šalla bârun beyâya/	/tešne xarun siyâya/
ان شاء الله باران بیاید	خران تشنہ و هلاکند

بعد از خواندن الله بارونی، وقتی صاحب خانه چیزی به آنها داد، می‌گویند: «خونه گچی پُر همه چی». گاهی هم صاحب خانه کاسه‌ای پر از آب روی آنها می‌ریزد. پس از چند ساعت که در خانه‌ها الله بارونی کردند، هر چه را که جمع کردند به غیر از آرد می‌فروشند و پول آن را شیرینی می‌خرند و بین خودشان تقسیم می‌کنند، وقتی که شب شد، آرد را خمیر می‌کنند، نان می‌پزند و می‌خورند و معتقدند که بعد از این اعمال باران خواهد آمد.^۲

در برخی روستاهای قزوین هم مردم برای طلب باران به مصلی می‌روند و با جداکردن گاوها از گوساله‌ها، برده‌ها از گوسفندان و اطفال شیرخوار از مادرانشان، به شیون می‌پردازند و صدای آنها در صحرا طنین انداز می‌شود. همگی تقاضای باران می‌کنند و مانند گنه‌کاران از خداوند طلب بخشش می‌کنند، به قدری این منظره تأثراً نگیز است که دل هر بیننده‌ای را آزرده می‌کند. مردم معتقدند که پس از این مراسم خداوند قطرات باران خود را نازل می‌کند. گاه این مراسم را تا نزول باران ادامه می‌دهند.^۳

در خچرۀ طالقان، اگر سالی باران نیاید و محصول کشاورزی در معرض خطر قرار گیرد، مراسم شیلان کشی راه می‌اندازند، به این ترتیب که ابتدا پاکار یا دشتیان اهالی را خبر می‌کند که فلاں روز مراسم شیلان کشی داریم. صبح روز موعود اهالی به طرف مسجد روی می‌آورند و دشتیان و چند نفر از اهالی، مسجد را آب و جارو و مرتب می‌کنند. همچنین تدارک تهیه ناهار را

۱. دست.

۲. دیانت خواه، ضیاءالدین، فارس، داراب، ۴۹/۶/۲۵

۳. مافی، توران، قزوین، ۵۰/۲/۲۵

فصل چهارم: آیین‌های باران‌خواهی و بند آمدن باران (آفتاب‌خواهی) / ۱۰۱

می‌بینند. هنگام ظهر به دعا و نماز مشغول می‌شوند، قرآن و بهویژه سوره مائده را تلاوت می‌کنند و ضمن اینکه تسبیح می‌گردانند از خداوند طلب باران می‌کنند و تا وقت ناهار این مراسم ادامه می‌یابد، پس از آن، مجلس تعزیه برپا می‌کنند و معتقدند که با انجام این مراسم، خداوند باران را نازل می‌فرماید.^۱

تحلیل آیین‌های مربوط به باران‌خواهی

در جستجوی ریشه آیین‌های باران‌خواهی، در نگاه نخست با توجه به نمونه‌هایی که پیشتر از آیین‌های باران‌خواهی ارائه شد، می‌توان دید که پوسته بیرونی آنها بسیار متنوع و رنگارنگ است و همین گونه‌گونی، اندیشه را در دریافت هم‌ریشگی این آیین‌ها دچار تردید می‌کند؛ اما با ژرفانگری بیشتر، دیدگاهی تازه پیش روی ما گشوده می‌شود که با دستیابی به سازه‌های همسان در ساختار این آیین‌ها می‌توان هم‌ریشگی آنان را در سراسر فلات ایران به نمایش گذاشت و نشان داد که چگونه پدیده اقلیمی خشکسالی که گاهی در این اقلیم روی می‌دهد، بر زندگی، اندیشه و فرهنگ مردم در این نوع آب و هوا اثر گذارد است.

از دیگر سو هر چه از شهر به سوی سرزمین‌های دوردست و دست‌خورده‌تر پیش برویم، رگه‌های ناب و کهن این آیین‌ها بیشتر به چشم می‌خورد. در برخی روستاهای اگر پژوهش میدانی و درازمدت انجام شود، نکات ریز اما بسیار پر ارزشی رخ خواهد نمود. وجود برخی از آیین‌های کهن الگو، پیشینه این آیین را به دوره‌های نیایش برای فرشته باران و ایزد بانوی آب، در دوران پیش از اسلام می‌رساند که برای یافتن پوششی در پایداری این آیین، یک تغییر نام مذهبی در آن صورت گرفته است.

این آیین‌ها ریشه در گذشته‌های بسیار دور و تاریخ اساطیری ایران دارند. چندان که در بررسی رگه‌هایی از باورهای اسطوره‌ای بسیار کهن ایران باستان نمایان است که رفته رفته با باورهای مذهبی هر دوره از تاریخ و کیش‌های تازه، این آیین‌ها ترکیبی نو یافته‌اند و یا دست کم

بخش‌هایی به آنها افزوده شده است. زنجیره این دگرگونی‌ها را با اندکی ژرفنگری و در دست داشتن نمونه‌های بیشتر، می‌توان همچون خانه‌های یک جدول پر کرد. در آیین‌های باران‌خواهی در برخی روستاهای ایران، همانطور که پیشتر اشاره شد، آب ریختن بر روی افراد، شاید اثر رنگ‌باخته‌ای باشد از فرشته باران که در روزگار پس از اسلام جای خود را به زنی سیده داده است. اما همین نماد، به خاطر فرهنگ شهری و فواصل میان خانواده‌ها جای خود را به مردی سید داده است و رو به قبله نشاندن وی و از او خواستن که طلب باران نماید، ممکن است تلاشی برای تحکیم بیشتر جنبه مذهبی این آیین باشد. چنانکه در برخی شهرهای خراسان، ساختن مترسک(چوله قزک) یکسره به کناری نهاده شده است و یا پختن آش بلغور که به یاری همگان در روستاهای انجام می‌شده، اینک به صورت جمع‌آوری پول از کشاورزان و دادن غذا در مسجد، همان‌گونه که در فریمان مرسوم است، تبدیل شده است.

این دگرگونی‌های پرستاب نشان می‌دهد که دست یافتن به ریشه‌های کهن این آیین‌ها تا چه اندازه دیریاب و دشوار خواهد بود. پیشینه آیین‌های باران‌خواهی نگاشته نیست و همانند بسیاری از جلوه‌های فرهنگ مردم این سرزمین، واگویی سینه به سینه داشته، از این رو با گذشت زمان دگرگونی‌های فراوانی در واژگان و روش اجرایی آیین‌ها پیش آمده است. هر قوم، گروه و ملتی که با آن آشنا شده اندکی از آیین را همساز با پیشینه فرهنگی خود، دگرگون کرده است. روستائیان و کشتکاران این سرزمین هرگاه باران نبارد و خشکسالی رخ بنماید، مراسم باران‌خواهی را اجرا خواهند کرد. برای نمونه؛ در خشکسالی سال‌های ۱۳۶۲-۶۳ ایران، به‌ویژه در جنوب که بیشتر بود، روستائیان و عشایر فارس و کرمان، این آیین‌ها را برپا کردند.^۱ همچنین اگر پژوهش میدانی صورت می‌گرفت، این فرصت فراهم می‌شد که در خشکسالی سال ۱۳۷۹، دگرگونی‌های اجرای آیین‌های باران‌خواهی را در جاهای مختلف ایران زمین به چشم دید، ثبت کرد و سنجید. نکته مهم دیگر در این آیین‌ها، زمان اجرای آنهاست. زمان اجرای آیین باران‌خواهی بیشتر بستگی به زمان‌های معمول بارش در هر زیست بوم دارد. در خراسان به‌ویژه مناطق شمالی آن،

۱. فرهادی، مرتضی، فرهنگ یاریگری در ایران، ج ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳، ص ۱۸۲.

فصل چهارم: آیین‌های باران‌خواهی و بند آمدن باران (آفتاب‌خواهی) / ۱۰۳

به دلیل سرمای طولانی زمستان و بهار دیر رس، این آیین در میانه بهار انجام می‌گردد. اما هر چه به سمت جنوب پیش می‌رویم به علت طولانی شدن دوره گرما، این آیین‌ها زودتر صورت می‌پذیرند، به طوری که در جنوب غربی ایران که باران‌ها از آبان ماه آغاز می‌شوند، یک ماه که باران کم شود مراسم را آغاز می‌کنند. یعنی در آذرماه که با گاهنامه اختری بومیان، قوس و عقرب (آبان و آذر) هم زمان می‌شود.

اگر بتوانیم آرایه‌های گوناگون را از این آیین‌ها که خود نشانگر اثر دوسویه فرهنگ و اقلیم هر زیست بوم هستند، برگیریم، چارچوب اصلی ساختار آن نمایان خواهد شد. باید بهیاد داشت که بررسی واژگانی این آیین‌ها و پژوهش‌های میدانی در هر منطقه، نکات تازه و بسیاری را روشن خواهد کرد. جلوه‌های فرهنگی فراوانی چون یاریگری در این آیین‌ها خود را نشان می‌دهد. خودیاری و دگریاری در آیین‌های باران‌خواهی از باورهای همچنان رایج در میان روستائیان و کوچنشینان است و در بسیاری از حدود یاواری‌های صنفی خارج می‌شود و به جز محتکران گندم، همه جامعه را دربرمی‌گیرد.^۱

در اینجا به چارچوب اصلی و شالوده‌های آیین باران‌خواهی می‌پردازیم تا هم‌ریشگی آنها در خاستگاهی با مفاهیم وابسته به اقلیم، آشکار گردد. سازه‌های مشترک زیر در همه آیین‌های بررسی شده به چشم می‌خورد:

۱- یک مترسک یا عروسک که از چوبی صلیب شکل و یا گاه حتی از یک ملاقه یا قاشق چوبی بزرگ، شکل می‌گیرد که بر آن پارچه می‌پیچند. این آدمک می‌تواند نمادی از پیکره‌ای باستانی باشد که برای فرشته باران می‌ساخته‌اند و در هر کجا نامی به خود گرفته است: چوله قزک (در خراسان)، کتراگیشه (در گیلان)، چمچه گلین (در کردستان و برخی نقاط آذربایجان)، چمچه خاتون (در همدان)، اتallo یا تالو (در خراسان جنوبی)، هلونک (در بختیاری) وغیره.

۲- در برخی روستاهای از فردی که ریشی بزرگ و مصنوعی بر چهره‌اش می‌بندند و در برخی روستاهای دیگر به ویژه در میان ترک زیان‌ها، کردها و ایل‌ها از آدمی بی‌ریش (کوسه) استفاده

می‌کنند. بنابراین رسم کوسه یا کوسه گلین از موارد دیگر این آیین است که کوسه را گاه با خواندن شعرهایی هجو می‌کنند که کودکان، نوجوانان و زنان به طور گروهی می‌خوانند. کوسه ممکن است نمادی از خشکسالی و سترون بودن و گلی یا گلین نیز نمادی از رویش و نیاز به آب در بهار باشد.

۳- ترانه یا سرودی که در همه آنها خواهش از ایزد توانا برای اعطای این موهبت الهی(باران) دیده می‌شود. این ترانه، هر چه به سوی مناطق خشک‌تر می‌آییم، جدی‌تر و پر استغاثه‌تر می‌گردد. در مناطقی که خشکسالی و کم آبی چندان شدید روى نمی‌دهد، این شعر را به سخره و هجو برای کوسه می‌خوانند تا او را منکوب سازند و در مناطقی که خشکسالی تهدیدی جدی است، سرود و ترانه را که برای چوله قزک می‌خوانند به جد و سوگند گونه ادا می‌شود، در حاشیه کویر این اشعار و سرودها ترجمانگیزتر می‌نماید.

۴- این شعر و سرودها را بیشتر کودکان و نوجوانان می‌خوانند که گاه زنان نیز آنها را همراهی می‌کنند. شاید یکی از علل این گزینش پاکی و معصومیت کودکان و احساسات بی‌آلایش نوجوانان باشد. در برخی مناطق که خشکسالی برابر با مرگ و میر است، برای ایجاد حس ترحم، مردان و زنان به همراه کودکان شیرخوار که در آغوش گرفته‌اند برای خواندن دعای باران به صحراء می‌روند.

۵- جالب‌ترین بخش‌های این آیین پاشیدن آب بر روی مترسک، کوسه و یا بر روی یکدیگر است. در برخی مناطق نیز یکدیگر را در آب می‌اندازند. همچنین آنچه نماد بسیار شگفت و در نگاه نخست خنده‌آور، در این آیین‌ها رخ می‌نماید که بیشتر در گذشته مرسوم بوده، یافتن کله خر(جمجمه خشکیده الاغی) است که این کله را در برخی مناطق رنگ‌آمیزی می‌کنند و در آب می‌اندازند و یا در بسیاری از مناطق آن را می‌سوزانند و خاکستریش را در چاه یا رودخانه می‌ریزند. با نگاهی به پراکندگی برخی روستاهای می‌توان گستره این نماد را در خشک‌ترین مناطق یافت.

۶- در همه مناطق مورد بررسی بدون استثناء، کسی همراه مترسک است و کودکان آوازخوان، مواد خوراکی اولیه را برای پختن یک غذای گروهی، از هر خانه‌ای گردآوری می‌کنند تا زنان آن را بپزند. این خوراک به جز سه چهار مورد، همه جا تنها آش است. در برخی روستاهای همچون جنوب خراسان، نماز باران(استسقاء) که شامل دو رکعت نماز حاجت است، خوانده می‌شود که به

صورت گروهی و با حضور پیشمناز محل برگزار می‌گردد. این مراسم نشانگر بخش‌هایی است که پس از اسلام بر آیین کهن افزوده شده و یا دگرگونی در آن پدید آمده است.

آیین‌های بند آمدن باران (آفتاب‌خواهی)

چون در ادامه بحث، آیین‌های آفتاب‌خواهی که مربوط به آبسالی (ترسالی)^۱ در فرهنگ مردم ایران بررسی می‌شود، بهتر است سنجشی کوتاه میان آیین‌های باران‌خواهی و آفتاب‌خواهی، انجام گیرد. این دو آیین کاملاً متضاد هستند. اما عامل مشترک میان این دو «آب» است که همواره دلمندوغولی انسان بوده است. تفاوت مهم این دو آیین یکی در این است که آیین آبسالی پس از بارش‌های کافی و فراوان انجام می‌شود که طبیعتاً جشن‌ها و آیین‌های ایش با شادی و کارهای شادمانه همراه است. در حالی که آیین باران‌خواهی در شرایط خشکی و کم‌بارانی انجام می‌شود و در آن ترس و نگرانی بیشتری موج می‌زند. البته باید اضافه کرد که آیین بند‌آمدن باران در مناطق شمالی، برای مثال در فصل رسیدن برنج که نیاز به آفتاب است، وقتی انجام می‌گیرد که در واقع باران در این فصل یعنی فصل درو، همواره خسارت به بار می‌آورد.

قربانی کردن در آیین آبسالی و بند آمدن باران، کاری لازم است. این کار نمایشی از سپاس و حق‌شناسی است در برابر نیروی ماوراء‌الطبیعه که باران رحمت را فرو می‌ریزد. در آیین‌های بند‌آمدن باران مراسم بیشتر جنبه بازی و تفریح را دارد.

بیشتر گزارش‌های برگزاری این آیین مربوط به مناطق شمالی به ویژه گیلان و مازندران است. در ادامه به آیین‌های مربوط به ترسالی و یا بند‌آمدن آفتاب در فرهنگ مردم ایران می‌پردازیم.

در برخی روستاهای تنکابن، برای بند آمدن باران، مراسم خرده تاوه /xorde tâve/ را اجرا می‌نمایند. اجرای این مراسم به این ترتیب است که عده‌ای از بچه‌های ۴ تا ۱۰ ساله در حدود ۱۰ الی ۲۰ نفر به صف می‌ایستند و هر نفر پشت لباس نفر جلویی را می‌گیرد. این صف در روستا

۱. این واژه در مقابل خشکسالی آورده شده است.

به راه می‌افتد و آنها بیشتر سعی می‌کنند از مکان‌های رو بسته که حالت پناهگاه را دارد، عبور نکنند تا کودکان خردسال کاملاً خیس شوند و خداوند دلش به رحم آید و باران را بند بیاورد. کودکان نباید کلاه و امثال آن بر سر بگذارند و به در هر خانه‌ای که می‌رسند این شعر را می‌خوانند:

/elâhi xorde tâve xorde tâve/	الهی خرده تاوه خرده تاوه
/farada âftâb betâve/	فردا آفتاب بتاوه
/yek kâse dâne vâne/	یک کاسه دانه وانه
/šeš tâ morqâne vâne/	شش تا مرغانه وانه
/tumjâre tum bepisa/	تومجارتوم بیسنه
/varzâye som bepisa/	ورزای سم بیسنه
/boj zemi sar varesa/	بچ زمی سر ورسه
/boj bine leng bepisa/	بچ بینه لنگ بیسنه

معنی: خدای آفتاب بتاولد، فردا هوا آفتایی شود، یک کاسه برنج لازم است، شش تا تخم مرغ لازم است. نشاءهای برنج در شالیزار پوسیده، سم گاو نر پوسیده، خوشه‌های برنج که بر روی زمین افتاده جوانه زده، پای شالی بُر (دروگر) پوسیده.

پس از خواندن این اشعار، صاحب خانه تخم مرغ یا برنج به کودکان می‌دهد. پس از اینکه کودکان کاملاً خیس شدند به جای خشکی می‌رونند و تخم مرغ و برنج را بین خود تقسیم می‌کنند. اهالی معتقدند پس از اجرای این مراسم باران بند می‌آید.^۱

همچنین در نورالدین محله تنکابن، اگر باران پی درپی بیارد و بند نیاید، برای بند آمدن باران، مراسم «شیلان» /shaylân/ را برگزار می‌کنند. شیلان به معنی خیرات کردن در راه خدا و دعا

۱. مستوفی، ابوتراب، مازندران، تنکابن، ۴۶/۶/۹.

فصل چهارم: آیین‌های باران‌خواهی و بند آمدن باران (آفتاب‌خواهی) / ۱۰۷

خواندن و توصل جستن به ائمه اطهار است. مراسم شیلان در روز جمعه که روز خوب و مبارکی است انجام می‌شود. یک روز قبل از مراسم، تمام اهالی روستا را خبر می‌کنند که فردا روز شیلان است، همچنین به چند روستای اطراف نیز خبر می‌دهند که در این کار مشارکت نمایند. اهالی تهیه ناهار را می‌بینند و این مراسم اغلب جلوی امامزاده یا مسجد انجام می‌گیرد و در روز جمعه تمام مردم در مسجد تعیین شده، جمع می‌گردند. به تمام افراد ناهار داده می‌شود و با اتمام این کار، روحانی محل بالای منبر می‌رود، دعا و روضه می‌خواند و بعد از دادن پند و اندرز به مردم، دعای مخصوص روز شیلان را می‌خواند، این دعا توسل به دوازده امام و چهارده معصوم است. واعظ نام یکایک امامان را می‌برد و آنها را به خداوند قسم می‌دهد تا باران بند بیاید، مردم نیز آمین می‌گویند تا دعا تمام شود. پس از اتمام دعا، اهالی هر یک مبلغی به عنوان نذری پرداخت می‌کنند و معتقدند با انجام این مراسم، باران بند می‌آید.^۱

در قریه عالیچنگل آمل، برای بندآمدن باران، عده‌ای از کودکان جمع می‌شوند و وسایل مراسم هاب هیب/hâb/ را آماده می‌کنند. این وسایل عبارتند از یک مرغ کرج/korč/ (مرغی که تخم نمی‌گذارد)، یک من یا بیشتر گندم، یک سه پایه و یک گیره فلزی. سه پایه را یک نفر به عنوان کلاه بر سر خود می‌گذارد، البته باید یادآور شد که دو تا سر پوش دیگ(در دیگ)را هم یک نفر از بچه‌ها در دو دست می‌گیرد و آنها را به هم می‌زنند. وقتی که به راه افتادند، یک نفرشان این شعر را می‌خواند:

/hâb hâkene hib hâkone/

هاب هاکنه هیب هاکنه

/yâ ali âftâb hâkene/

یا علی آفتاب هاکنه

/raxt parčime sar bapisa/

رخت پرچیم سر بپیسه

/pirezanâ vašnay bamerde/

پیزاننا وشنی بمrede

/dâqe vâreši bamerde/

داغ وارشی بمrede

۱. نیکدوست، محمدعلی، مازندران، تنکابن، ۴۸/۲/۱۰.

/bâmši kelsi bamerde/

بامشی کلسی بمrede

معنی: ذرات داخل خاکستر بلند و با صدا، بیرون بیاید، به حق علی آفتاب بکنده، لباس روی چپر پوشیده، پیززن از گرسنگی مرده، از تنگی که باران برایش ایجاد کرده بود مرد، گربه درون کرسی مرده است.

خلاصه با همین شعر و آهنگ در تمام محل گردش می‌کنند و به هر خانه که می‌رسند به آنها احترام می‌کنند و فردی که مرغ کرج را در دست دارد با گیره فلزی آرام آرام به سر مرغ می‌زند و مرغ صدایی بلند سر می‌دهد که صاحب خانه با شنیدن صدای مرغ، مقداری برنج در کیسه‌ای که بر دوش یک نفر از بچه‌هایست، می‌ریزد. شور و هیجان عجیبی در این مراسم وجود دارد. وقتی تمام خانه‌ها را سر زندن، معمولاً برنج جمع‌آوری شده را به فقرای محل یا ابن سبیل می‌دهند و سپس مرغ کرج را به صاحبیش پس می‌دهند و سه پایه را از سر شخصی که کلاهش کرده بود، بر می‌دارند و روی اجاق می‌گذارند و پس از برافروختن آتش، گندم جمع‌آوری شده را با مقداری کره حیوانی چرب می‌کنند و سپس مقداری نمک به آن می‌افزایند و داخل تابه‌ای بزرگ می‌ریزند و برسته می‌کنند، سپس گندم‌های برسته شده را بین بچه‌ها تقسیم می‌کنند. این مراسم از صبح تا نزدیک ظهر ادامه دارد. پس از انجام این مراسم معتقدند باران بند می‌آید.^۱ در ناندل آمل نیز مراسم شیلان انجام می‌شود.

در روستای گلوگاه بندپی بابل، برای بندامدن باران چند جوان در یک جا جمع می‌شوند، ابتدا زنگوله‌ای به دست می‌گیرند و در کوچه‌ها می‌گردند و این جملات را می‌خوانند:

/male male šu kemi âftâb dakefe/

مله مله شو کمی آفتاب دکفه

/tile pošte ru kemi âftâb dakefe/

تیله پشت رو کمی آفتاب دکفه

معنی: از این محله به آن محله می‌رویم تا آفتاب نمایان شود، گل را پشت و رو می‌کنیم تا آفتاب درآید.

فصل چهارم: آیین‌های باران‌خواهی و بند آمدن باران (آفتاب‌خواهی) / ۱۰۹

در همین حال یک نفر از آنان به جمع‌آوری برنج یا پول از مردم می‌پردازد. بعد از انجام این عمل موقعي که می‌خواهند به خانه خودشان بروند در میدانی جمع می‌شوند و مجدداً عبارات زیر را یک صدا تکرار می‌کنند:

/kerk be kely bamerde/	کرک به کلی بمrede
/az daste in vâreši/	از دست این وارشی
/pirezanâ kelsi bamerde/	پیرزنا کلسی بمrede
	از دست این وارشی
/gu be kalum bamerde/	گو به کلوم بمrede
	از دست این وارشی
/gesfan be li bamerde/	گسفن به لی بمrede
	از دست این وارشی
/âftâb dar barzu/	آفتاب در برزو
/zangule rikâ te jâ re bayte/	زنگوله ریکا ته جا ره بیته
معنى: مرغ در لانه خودش مرد از دست این هوای بارانی، پیرزن در گوشه اتاقش مرد از دست این هوای بارانی، گاو در طویله مرد از دست این هوای بارانی، گوسفند در جایش مرد از دست این هوای بارانی، آفتاب ظاهر شو، پسر زنگوله به گردن جایت را گرفت.	
	بعد از این مراسم عقیده دارند که هوا آفتایی می‌شود. ^۱

در روستاهای گرگان، برای آفتاب‌خواهی مراسم خورشید تابان را اجرا می‌کنند. در این مراسم، چند نفر از بچه‌ها دور هم جمع می‌شوند و از بین خود یک نفر را به عنوان سردسته انتخاب می‌کند و سپس کت یکی از بچه‌ها را به سر چوبی بلند انداخته و به در منزل همسایگان می‌روند، به در هر منزلی که می‌رسند چوبدار یعنی کسی را که چوب در دست اوست جلو

۱۱۰ / آب، آیین‌ها و باورهای مربوط به آن در فرهنگ عامه

می‌فرستند و همگی با صدای بلند چنین می‌خوانند:

یه مشت نخود پرتاپ کن

خورشید خانم آفتاب کن

از سرمایی بمردیم^۱

ما بچه‌های گرگیم

از شاخ بز می‌ترسیم

دق و دق و دق می‌لرزیم

پشه‌ها دور سرم

شاخ بز در کمرم

سپس بچه‌ها کمی صبر می‌کنند، اگر صاحب‌خانه چیزی به آنها نداد، همگی با هم چنین می‌خوانند:

تا نگیریم رد نمی‌شیم

ما درویشیم و پر ریشیم

در این وقت صاحب‌خانه مقداری برنج یا قند و چای یا پول به سردسته آنها می‌دهد و سردسته با صدایی بلند دعا می‌کند و بچه‌ها آمین می‌گویند. سپس به منزل دیگری می‌روند. این کار را ادامه می‌دهند تا به تمام خانه‌های اهالی محل سر بر زند. سپس وسائل جمع‌آوری شده را که عبارت است از برنج، قند، چای، پول و سایر چیزها بین خود تقسیم می‌کنند و مقداری برنج هم به پشت‌بام خانه‌ها می‌ریزند تا خوراک پرنده‌ها شود. البته گاه در این مراسم از برنج‌های جمع‌آوری شده، نوعی آش می‌پزند که به آن پتیکاه/*patikâh*/ می‌گویند که آن را بین اهالی تقسیم می‌کنند.^۲ در قریه اوغان مینوشت هم چنین رسمی دارند.

در برخی روستاهای ساری، برای بندآمدن باران چنین می‌کردن: یکی از پیر زنان ده به نام ستاره و یکی از پیرمردان محله به نام ذات‌الله به ترتیب از بالا و پایین محله با عده‌ای از بچه‌ها، هر کدام جارو به دست دنبال ستاره که شعر می‌خواند و ذات‌الله که بیل در دست دارد، به تک تک خانه‌ها می‌روند، وارد حیاط می‌شوند و آنگاه ستاره چنین می‌خواند:

۱. مردیم.

۲. افشار نادری، غلامحسین، گلستان، گرگان، ۴۸/۱۱/۲۸

فصل چهارم: آیین‌های باران‌خواهی و بند آمدن باران (آفتاب‌خواهی) / ۱۱۱

/vâ vârune vâ/	وا وارونه وا
/binj totak širvâ/	بینج توتک شیروا
/har kas amâre dune nedâ/	هر کس اماره دونه ندا
/xane ra vârun leh badâ/	خنه ره وارون له بدا
/asb asb kalum bamerde/	اسب، اسب کلوم بمرده
/gu, gu kalum bamerde/	گو، گو کلوم بمرده
/pire mardi kelsi bamerde/	پیرمودی کلسى بمرده
/pire zenâ bene si bamerde/	پیرزا بنه سى بمرده
معنی: باد و بارون با هم، بزنج پشت‌بام را به ما بدهید تا آش شیربرنج درست کنیم، هر کس که به ما بزنج نداد، خانه‌اش را باران خراب کند، اسبش در طولیه اسب مرد، گاو در طولیه گاو مرد، پیرمود کنار کرسی مرد، پیرزن دم در مرد.	

سپس مقداری گل به دیوارها می‌مالند و صاحب‌خانه مقداری شیر و برنج به آنها می‌دهد و همه آنها در یک مسجد جمع می‌شوند و شیربرنج درست می‌کنند و به خانه اهالی می‌فرستند و بعد از اینکه آش را خورند، می‌گویند:

خدا یا باران بند بیاید /xodâya vâreš es hâkene/ خدا یا وارش اس هاکنه

معتقدند بعد از انجام این کارها باران بند می‌آید.^۱
در سوادکوه برای بند‌آمدن باران، تعدادی از بچه‌ها جمع می‌شوند و به امامزاده محل می‌روند و آش شیر درست می‌کنند و در پایان برای آفتابی شدن هوا دعا می‌کنند.

۱. نخودی، سعدا...، مازندران، ساری ، بی‌تا.

در روستاهای لاریجان آمل برای بندآمدن باران رسم ویژه‌ای دارند که بسیار جالب توجه است. اگر در موقع برداشت محصول، باران زیاد و بی‌موقع بیارد و زراعت آنها خسارت ببیند، اهالی محل برای بندآمدن باران به این اعمال دست می‌زنند:

دو نفر صبح زود لباس مخصوص بسیار گشاد بر تن می‌کنند و غریبی بزرگ که به دور آن پارچه‌های رنگارنگ پیچیده است، به سر می‌نهند، شلوارشان را تا زانو بالا می‌زنند و پابرهنه، اولی از بالای محله و دومی از پایین محله به راه می‌افتدند و طبق قرار قبلی در وسط ده به هم می‌رسند. اولی که رفیقش را می‌بیند می‌گوید: «چی کار کنی؟/či kâr keni/ چه کار می‌کنی؟ او در جواب این اشعار محلی را می‌خواند:

/kam kam šu kame/	کم کم شو کمه
/tile pašu kame/	تیله پشو کمه
/az daste havâye vâreši/	از دست هوای وارشی
/qahr kame šume xartekoh/	قهر کمه شومه خرتو کوه

معنی: کم کم شب می‌کنم، گل را زیر و رو می‌کنم، از دست هوای بارانی، قهر می‌کنم و به کوه می‌روم (کوهی که آفتاب دارد)
دومی می‌گوید:

هی نزو آفتاب می‌تابد	/hâ našu âftâb kafane/	ها نشو آفتاب کفنه
مگر نمی‌بینی	/mager na vini/	اوی می‌گوید: مگر نوینی
/pire zanâ kalsi bamerde/		پیروزنا کلیسی بمrede
/xar tavile dele bamerde/		خر طویله دله بمrede
/kerk kerk keli dele bamerde/		کرک، کرک کلی دله بمrede
/gesvan kehal dele bamerde/		گسون کهل دله بمrede

فصل چهارم: آیین‌های باران‌خواهی و بند آمدن باران (آفتاب‌خواهی) / ۱۱۳

معنی: پیزرن زیر کرسی مرده، خر توی طویله مرده، مرغ توی لانه اش مرده، گوسفتند توی آغل مرده.

بعد از خواندن این اشعار با هم شریک می‌شوند و به راه می‌افتدند. البته بچه‌های کوچک و بزرگ هم آنها را همراهی می‌کنند و به صورت دسته جمعی به در خانه‌های اهالی می‌روند و دوباره اشعار بالا را می‌خوانند. صاحب خانه به نیت بندآمدن باران یک سینی را پر از شیرینی می‌کند و مقداری پول و خوراکی به آنها می‌دهد. به این صورت به تمام خانه‌ها می‌روند و چیزی می‌گیرند و بعد وسایل جمع‌آوری شده را بین خود تقسیم می‌کنند و مقداری هم به بچه‌ها می‌دهند.^۱

مردم روستای ویلني اشکور از توابع روودسر، برای بند آمدن باران مراسم خاصی دارند که به آن «شیلان کشیدن» می‌گویند. بزرگان محل پس از مشourt یک روز را برای شیلان کشیدن تعیین می‌کنند و یک روز قبل از مراسم شیلان، یک نفر به دستور کدخدای ده به تمام اهالی خبر می‌دهد که فردا روز شیلان است و هر خانواده به مخصوص اطلاع از این خبر برای تهیه ناهار که فردا باید به مسجد ببرند، اقدام می‌کنند. روز شیلان زنان ده برای تهیه ناهار مشغول کار می‌شوند و مردان هم به مسجد می‌روند و عده‌ای مقدمات اوایله چیدن سفره و آماده کردن چای را به عهده می‌گیرند. بزرگان ده هم به ذکر دعا و قرائت قرآن می‌پردازند. روز شیلان به اصطلاح تعطیل عمومی ده است و همه، کارهای روزانه خود را رها می‌کنند. البته روز قبل به دهات اطراف نیز خبر شیلان داده می‌شود تا هر کس مایل باشد برای ناهار بیاید. هنگام ظهر دستور ناهار می‌دهند و زنان همگی با هم مجمعه‌های غذا را روی سر می‌گذارند و چند تن از جوانان، سفره‌ها را می‌چینند و حاضرین مشغول صرف غذا می‌شوند. پس از خوردن ناهار واعظ محل این اشعار را می‌خواند و بقیه آمین می‌گویند و سپس فاتحه می‌فرستند:

همیشه پر از نعمت و نور باد

الهی این سفره میمون باد

۱. شکیبا، ابراهیم، مازندران، لاریجان آمل، ۴۸/۳/۱.

از این سفره و صاحب‌ش دور باد

درنده، خزنه ز آفت دهر

بعد از جمع کردن سفره و خوردن چای مردم به نوحه‌خوانی و سینه‌زنی می‌پردازند و بعد واعظ به منبر می‌رود و بعد از خواندن روضه برای بند آمدن باران دعا می‌کند و مردم آمین می‌گویند و معتقدند که از این کار نتیجه مثبت می‌گیرند.^۱

وقتی در ماسال گیلان مدت طولانی باران بیارد و مردم خواستار آفتاب باشند، عده‌ای از بچه‌های خردسال بازی زیبایی دارند و مردم عقیده دارند که بعد از اینکه بازی انجام گرفت، باران می‌آید. یک نفر از بچه‌ها شعر زیر را می‌خواند، بقیه هم جواب او را می‌دهند:

/vârangele čarangel/	وارنگله چارنگله
/xodâyâ âftâvi beke/	خدایا آفتاوی بکه
/rame une pošti xošk âke/	رمه اون پشتی خشک آکه
/šune une dili šâd âke/	شونه اون دیلی شاد آکه
/zuke tofang beduše/	زوکه تفنگ بدوشه
/kine gâfer be duše/	کینه گافر به دوشه
/kine gâfer o bečaken/	کینه گافر و بچاکن
/zuke gâfer o begârden/	زوکه گافر و بگاردن
	وارنگله چارنگله
	خدایا آفتاوی بکه

معنی: وارنگله چارنگله(نوعی نواست) خدایا آفتاب را بیرون بیاور، پشت رمه گوسفندان را خشک کن، دل چوپان‌ها را شاد کن، خدایا آفتاب را بیرون بیاور، پسر تفنگ به دوشه، دختر گهواره به دوشه، گهواره دختر را بگردان، تفنگ پسر را بشکن، خدایا آفتاب را بگردان.^۲

۱. صادقی ویلنی، غلام‌حسن، گیلان، روذر، ۵۰/۱/۳۱.

۲. کاوه، فرامرز، گیلان، ماسال، بی‌تا.

فصل چهارم: آیین‌های باران‌خواهی و بند‌آمدن باران (آفتاب‌خواهی) / ۱۱۵

در قاسم آباد گیلان برای بندآمدن باران این اشعار را می‌خوانند:

/ey xodâ âftâb bane/	ای خدا آفتاب بنه
/mange mangetâb bane/	منگ منگتاب بنه
/eme xâne sar eškel bapusa/	امه خانه سر اشکل بپوسه
/eme bijâre tum bapusa/	امه بیجار توم بپوسه
/eme gâve som bapusa/	امه گاو سم بپوسه
/gâlešâne čamuš bapusa/	گالشان چموش بپوسه
/eme boze šâx bapusa/	امه بز شاخ بپوسه
/yâ xodâ yâ ketâb enšâallâh bokune âftâb/	یا خدا یا کتاب انشاء‌الله بکونه آفتاب

معنی: ای خدا آفتاب بکن، شب را صاف و مهتاب بکن، دسته‌های کاه^۱ که روی خانه ماست، پوسیده، دانه‌های برنج در مزرعه پوسیده، سم گاوها یمان پوسیده، کفش چوپانان پوسیده، شاخ بزهایمان پوسیده. یا قرآن یا کتاب، انشاء‌الله آفتاب بکند.^۲

در اطراف کاشان، برای بندآمدن باران بچه‌ها دور هم جمع می‌شوند و این اشعار را می‌خوانند:

سنگ در تنوری	خورشید خانم بلوری
یک من برنج تو آب کن	آفتاب کن و آفتاب کن
ما بخوریم، تو خواب کن	سحر پاشو پلو کن
زودی بگیر لالا کن	سر تو زیر لحاف کن

۱. در گذشته بام برقی خانه‌های شمال، بمویزه در گیلان را با کاه برنج می‌پوشاندند که به آن گالی پوش می‌گفتند.
۲. مسلمی، فریدون، گیلان، قاسم آباد، ۴۸/۲/۳.

لحف نو را رو انداز	لحف کهنه را زیر انداز
سنگ در تنوری	خورشید خانم بلوری
یک من برنج تو آب کن ^۱	آفتاب کن، آفتاب کن
در مشهد بچه‌ها برای بند آوردن باران اشعار زیر را می‌خوانند:	

نیم من برنج به آب کن	خورشید خانم آفتاب کن
از سرمایی بمردیم	ما بچه‌های گرگیم
گهواره‌اش بجهبانم	یه لقمه بده بلمبانم
بچهات قنداق کنم	روغن بده داغ کنم
بچهات خاموش کنم ^۲	یک لقمه بده نوش کنم

در گلپایگان در برخی موارد که بارندگی چند روز ادامه می‌یابد، چند تن از بچه‌ها در کوچه‌ها به راه می‌افتنند و اشعار زیر را می‌خوانند:

آفتاب و ماه و حوری	خورشید خانم بلوری
چایی را ببریز تو قوری	نمک داری یا شوری
از سرمایی مردیم	ما بچه‌های گرگیم
یه من برنج تو او ^۳ کن	خورشید خانم آفتو ^۴ کن
نیش و نیش و نیش	ما می‌خوریم تو خو ^۵ کن

۱. احتشامی، حبیب!...، اصفهان، کاشان، ۰۱۰/۱۷/۵۳.
۲. قهرمان، اخترالدوله، خراسان، مشهد، ۰۲۰/۶/۵۷.
۳. آفتاب.
۴. آب.
۵. خواب.

فصل چهارم: آیین‌های باران‌خواهی و بند آمدن باران (آفتاب‌خواهی) / ۱۱۷

آفو را بیار گلستون	ابر بیر قبرستون
پر از گلابی بسون	دسمال آبی بسون ^۱
بخور از این گلابی ^۲	دسمال سرخ و آبی

در بروجرد لرستان برای بند آمدن باران این اشعار را می‌خوانند:

/aftu aftu golesu/	آفتو آفتو گلسو
/sâye baru qabresu/	سایه برو قبرسو
/dasmâle âvi basu/	دسمال آوی بسو
/poreš golâvi basu/	پرش گلاؤی بسو
/dâ dâ goš basu/	دا دا گوش بسو
/goštene gorva borda/	گوشتین گوروه بردہ
/dâ a qossa morda/	دا آ غصہ مردہ
/xoršid xânem aftu ku/	خورشید خانم افتو کو
/mošti berenj e au ku/	مشتی برنج او کو
/ma moxorem to xu ku/	مُ مخورم تو خو کو
/raftem xona zan berârem/	رفتم خونه زن برام
/čengi ruqan der âram/	چنگی روغن در آرم
/zan berâr ve taxta nefti/	زن برار و تخته نفتی
/de huze noqra befit/	د حوض نقره بفتی
/noqraš baša namakdunet/	نقرش بشه نمک دونت

۱. بستون = بگیر.

۲. سرمدی، آذر، اصفهان، گلپایگان، ۴۷/۱۱/۱۶.

۱۱۸ / آب، آیین‌ها و باورهای مربوط به آن در فرهنگ عامه

/telâš baša âlat dunet/ طلا بشه آلت دونت

/si tula baša ve qorbunet/ سی توله بشه و قربونت

معنی: آفتاب آفتاب گلستان، سایه برو قبرستان، دستمال آبی بستان، پر از گلابی بستان، مادر مادر گوش بگیر، گوشت را گربه برد، مادر از غصه مرده، خورشید خانم آفتاب کن، مشتی برنج را آب کن، من می‌خورم تو خواب کن، رفتم خانه زن برادرم، یک مشت روغن در آورم، زن برادر روى تخته(مرده شورخانه)نيفتی، در حوض نقره بيفتي، نقره‌اش نمکانات بشود، طلايش زردوچه
دانت بشود، ۳۰ بچه به قربانت بروند.^۱

در گله‌دار بخش لارستان فارس، هرگاه باران تندي ببارد که باعث وحشت اهالی و
کشاورزان شود، این اشعار را می‌خوانند:

این دعا می‌خواند طوفان برگذشت نوح پیغمبر که در کشتی نشست

لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار^۲ شاه مردان نور یزدان حجت پروردگار

۱. خاکی، صادق، لرستان، بروجرد، ۵۲/۱۲/۲۰

۲. محمودی، ابوالقاسم، فارس، لارستان، ۵۷/۷/۲

فصل پنجم: تقسیم آب و آبیاری سنتی

مدخل

گفته شده هر جا آب است، آبادانی هم هست و نیز گفته‌اند: تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی؟ هر جا که اندک آب روانی یافت شود، زندگی در کنارش پا می‌گیرد و هرچه آب کمتر باشد، تلاش بیشتری نیاز است تا از آن بیشترین بهره گرفته شود. پس ارزش آب را کسانی خوب می‌دانند که برای به دست آوردنش تلاش بیشتری می‌کنند، آنانند که در بهره‌گیری از آب، راه بهینه را برمی‌گزینند.

تاریخ آب و آبیاری در ایران بسیار کهن است. اولین اطلاع کتبی از تاریخ آبیاری زراعی با زمان آغازین اسطوره‌ای ایران، همخوانی دارد. بنا بر نوشه‌های معتبرترین تاریخ‌های کهن ایران در قرون اولیه اسلامی (تاریخ طبری، تاریخ ثعالبی، شاهنامه فردوسی، زین‌الا خبار گردیزی و غیره) هوشنسگ در زمان پادشاهی خود شیوه آبیاری، کشت آبی، کشت گندم، شیوه درو و برداشت گندم جهت تهیه نان را به مردم آموخت. پس اولین آگاهی کتبی و رسمی ما از تاریخ آبیاری در ایران برابر با قدمت تاریخ ایران باستان یعنی در حدود پنج هزار سال قبل است.^۱

۱. صفی‌نژاد، جواد، تاریخ آب و آبیاری در ایران، مجموعه مقالات همايش آب و آبیاری کشور، شیراز، کمیته آبیاری و زهکشی ایران، شهریور ۱۳۷۷، ص ۱.

البته در طول تاریخ در مناطق خشک و کم آب کویری، قوانین عرفی و سنتی - محلی فراوانی به وجود آمده، تکامل یافته و شکل گرفته‌اند، ولی همیشه نزاع‌هایی هم در این مورد وجود داشته است که به کشمکش‌ها و زد و خوردهای خونین محلی و منطقه‌ای می‌انجامیده است. برای مثال در همین راستا در اوایل قرن سوم هجری، حکومت خراسان را که سراسر قلمرو غربی و جنوبی آن را مناطق خشک کویری فرا گرفته بود، به فکر وضع قوانینی در این مورد انداخت و منابع تاریخی آن زمان در این‌باره چنین نوشتند:

«در سال ۲۲۴ هجری قمری، اهل نیشابور و خراسان نزد عبدالله بن طاهر(او به کشاورزی، حفر کاریز، اصلاح امر آبیاری و تقسیم آب توجه بسیار داشت) همی‌آمدند و خصوصیت درباره کاریزها را همی‌گفتند، اندر کتب فقه و اخبار رسول صلی الله علیه و سلم معنی کاریز و احکام آن چیزی نیامده بود. پس عبدالله همه فقهای خراسان را و برخی از فقهای عراق را جمع کرد تا کتابی ساخته در احکام کاریزها و آن کتاب را «كتاب قنی» نام کردند تا احکام که اندر آن معنی کنند، بر حسب آن کنند و آن کتاب تا بدین عنایت(نیمه اول قرن پنجم)، برجاست و احکام قنی و قیّات که در آن معنی رود بر حسب آن کتاب رود».¹

به این ترتیب از حدود تاریخ مستند آب و آبیاری و کاریز در ایران مطلع شده ولی در تاریخ آبیاری، وجود کاریزها، شیوه‌های حفر، فنون و قوانین مترب بر آن به گونه‌ای بوده‌اند که پاره‌ای از فناوری‌ها منتشر شده و عمومیت یافته‌اند و به فرامرزها رسیده‌اند و گسترش یافته و اعجاب دیگران را برانگیخته‌اند، ولی پاره‌ای از این فنون چنان در قلمرو اولیه خود مدفون شده‌اند که پس از گذشت قرن‌ها، هنوز از آن اطلاع دقیقی وجود ندارد.

شیوه‌های تقسیم، حفظ و نگهداری آب

زارعی که در حاشیه کویر بیل به دست می‌گیرد و در پی لقمه نانی دل زمین را می‌کاود، برای آب ارزش فراوانی قائل است، تا جایی که گاه به خاطر آب، جانش را نیز به خطر می‌اندازد. در

¹. گردیزی، عبدالحسین، تاریخ زین الخبراء، تصحیح عبدالحسین حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷، ص ۱۳۷.

فرهنگ مردم ایران، همان طور که گفته شد ارزش و احترام فوق العاده به آب، به خوبی در مفاهیم فولکلوریک چون: ضربالمثل‌ها، قصه‌ها و روایات زیادی که درباره آب و آبیاری و غیره وجود دارد، دیده می‌شود.

وجود سیستم ظریف و دقیق آبیاری و آبرسانی کهنه که با فرهنگ و زندگی مردم برخی نقاط، جوش خورده است، یکی دیگر از دلایل اهمیت آب و نقش حیاتی آن در فرهنگ مردم است. به طوری که این شیوه آبیاری و آبرسانی به همراه خود قوائد و قوانینی را به وجود آورده است که جزء لاینفک فرهنگ مردم و شیوه زندگی همه کسانی است که به نحوی با آب روبرو بوده و با مسائل آن درگیرند. کشاورزی که در زمین اجاره‌ای، جان می‌کند، مالکی که ضمن داشتن زمین و باغ از آب هم سهمی می‌برد، صنعتگری که برای پرکردن آب‌انبار کوچک خود سهمی از آب را می‌خرد، زنی که از آب‌انبار خانگی خود در حاشیه کویر آب برداشت می‌کند تا به مصرف خورد و خوارک روزانه خانواده برساند، همگی ملزم به رعایت مقرراتی هستند که وضع شده و به دلیل قدمت و دیرینگی، جزء فرهنگ و سنت مردم درآمده است.

هر چند امروزه با تحولات و دگرگونی‌های زندگی بشری که با گسترش از پیوندهای بالارزش و گاه خالی از ارزش گذشته همراه بوده، در شیوه سنتی آبیاری و آبرسانی نیز اثرات سوئی گذاشته و از برخی جهات نیز اختلافاتی در این امر به وجود آورده است، اما هنوز آنها بی که با باغ و زراعت سر و کار دارند با این شیوه آبرسانی، مستقیماً در ارتباطند. از آنجایی که این قواعد و مقررات مربوط به تقسیم آب، بی‌سبب به وجود نیامده است، لذا بررسی شیوه‌های مختلف آبیاری سنتی مناطق مختلف ایران، ما را با زندگی و فرهنگ مردم آن مناطق آشنا کرده و بیش از پیش به ارزش حیاتی آب در زندگی مردم می‌همنمان آگاه خواهد کرد.

اصلًاً تقسیم آب در بین کشاورزان در مواقعي صورت می‌گیرد که در سال کم‌آبی یا خشکسالی قرار داشته باشند. البته این تقسیم آب در مناطق خشک و کویری همواره بوده و هست. کم‌آبی که در نهایت تقسیم‌بندی آب را در پی دارد، باعث نوعی همبستگی، تعاون و اتحاد در بین کشاورزان می‌شود تا آب را به صورت عادلانه جهت مصارف کشاورزی تقسیم نمایند و همگی بتوانند از آب استفاده کنند. تقسیم آب، شیوه‌ای سنتی است که در کلیه مناطق ایران معمول و مرسوم بوده و همه از آن شیوه تبعیت می‌کنند و اگر این شیوه معمول نبود و یا از آن

پیروی نمی‌شد، شاید بتوان گفت که در اکثر مناطق به علت اتفاقات رخداده قسمت اعظمی از محصولات کشاورزی از بین می‌رفت.

کم‌آبی و احتیاج مزارع به آب بیشتر، همچنین گاه باعث کشمکش‌ها و مشکلات بر سر آبیاری بین روستائیان شده و این کشمکش‌ها معمولاً از اواسط بهار شروع می‌شود ولی با تمام اینها، کلیه کشاورزان به شیوه تقسیم آب، به طریقه معمول و سنتی و عرف محلی، احترام گذاشته و بر طبق آن عمل می‌کنند.

منابع تأمین آب

در گذشته، آب مصرفی مردم در بیشتر نقاط ایران معمولاً از این مجاری تأمین می‌شد:

۱- آب چاه: در برخی خانه‌ها چاه عمیق وجود داشته و دارد که حد متوسط عمق آن بیست متر است. چاه خانه‌ها تنگ بوده و به اندازه‌ای است که یک مقنی بدون طناب هم می‌تواند وارد آن بشود یعنی پاها و دست‌ها را در طرفین بدن‌هه چاه می‌گذارد و از چاه بالا یا پایین می‌رود. آب مصرفی به وسیله سطل (در برخی مناطق دول /dalv/ یا دلو /dul/) از چاه برداشت می‌شود. سطل یا سایر ابزار آب‌کشی، به سر طنابی ضخیم به طول عمق چاه وصل بوده و سر دیگر طناب به چرخ چاه که عمدتاً از چوب است، وصل می‌شود. استفاده از آب چاه و چرخ آن برای آب‌کشی هنوز در برخی مناطق ایران معمول است (در تصویر پیوست نوعی چاه آب به همراه اجزای چرخ را مشاهده می‌نمایید). چاه آب یا در گوشه‌ای از حیاط خانه بود یا در اتاقکی به نام چاه خانه قرار داشت. البته امروزه با حفر چاه‌های عمیق و نصب تلمبه‌های قوی بر روی آنها، چاه‌های منازل به تدریج رو به خشکی نهاده و چاه‌های کمی پیدا می‌شود که هنوز دارای آب کافی بوده باشد.

۲- آب قنات: چون آب چاه، معمولاً کمی تلخ و سنگین است، و برای آشامیدن و پخت و پز چندان مناسب نیست، به همین جهت استفاده از آب قنات که شیرین و سبک و گواراست، در برخی دیگر از مناطق ایران به ویژه مناطق کویری رایج است. سابقاً آب قنات برای آشامیدن مردم به وسیله سقاها که مخارج زندگیشان را با سقاچی تأمین می‌کردند به شهرها آورده و فروخته می‌شد. برخی نیز با حفر قنات و وقف آن قسمتی از آب آشامیدنی مردم را تأمین می‌کردند. اما عمده مصرف آب قنات‌ها برای کشاورزی است.

در مناطق خشک ایران به ویژه مناطق مرکزی و کویری چون یزد، اطراف اصفهان و اراک، قنات‌های بسیاری که اغلب مسیرشان بسیار طولانی بوده تا به کف زمین برسد، حفر گردیده است. آب این قنات‌ها برای مصارف عمومی نیز استفاده می‌شد و در جاهایی که ویژه برداشت آب بود مردم از آب قنات‌ها استفاده می‌کردند. هم‌اکنون حفر قنات و اهمیت آن در مناطق کویری به قدری است که رشته‌ای به نام قنات‌شناسی در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود و مطالعات زیادی در زمینه قنات‌ها انجام گرفته است.^۱ مراحل کندن قنات تا رسیدن به آب بسیار دشوار و طاقت‌فرساست که در ادامه همین بخش به شیوه شناسایی و حفر قنات اشاره خواهیم کرد.

۳- آبانبار: یکی دیگر از شیوه‌های استفاده از آب به ویژه برای کشاورزی، استفاده از آب انباره است که در برخی مناطق این آبانبارها به صورت استخرهای روباز ساخته می‌شود اما در بیشتر مناطق به صورت مسقف است. آب انبار مخزن زیرزمینی است که از آب باران یا چشمه‌ها پر می‌شده است. آبانبار به شکل سردابه و مکعب مستطیل مانند ساخته می‌شد که قسمتی از آن در زیر زمین و قسمتی هم بالاتر از زمین واقع می‌شد. ارتفاع قسمت زیرین آن کمی عمیقتر از ارتفاع قسمت بالایی آن است. اغلب آبانبارها چند پله دارد که آب آنها به وسیله سطل و غیره برداشته می‌شود. امروزه نیز از این آبانبارها در برخی روستاهای کشور به ویژه در اطراف شهرها و نیز سرگذرها و راههایی که به دهات و روستاهای اطراف می‌رود، دیده می‌شود که اغلب آنها قابل استفاده بوده و از آب باران یا چشمه پر می‌شود و در کشاورزی مورد استفاده قرار می‌گیرد. (تصویر پیوست)

۴- تالاب‌ها یا آبغیرها یا گوراب‌ها: از این تالاب‌ها و گوراب‌ها که با آب باران پر می‌شود، آب مورد نیاز را ذخیره نموده و در موقع ضروری استفاده می‌کنند. البته از آب این تالاب‌ها بیشتر جهت استفاده دام‌ها بهره‌برداری می‌کنند.

۵- رودخانه‌ها و چشم‌سارها و برکه‌ها: یکی دیگر از منابع مهم در تأمین آب مردم، رودخانه‌ها و چشم‌سارها با آب فراوان است.

۱. برای مثال می‌توان به مطالعات و تحقیقات استاد جواد صفی‌نژاد در زمینه علم قنات‌شناسی اشاره کرد.

با آنچه ذکر شد متوجه شده‌ایم که منابع تأمین آب مصرفی مردم چه در امر کشاورزی و چه در مصرف روزانه خانگی از چه جاهایی تأمین می‌شد که برخی از این مجاری آب با چه مشقتی ایجاد می‌گردیدند. اما امروزه آب لوله‌کشی، مشکل آب مصرف خانه‌ها را حل کرده اما آب مصرفی مزارع همچنان از منابع آبی پیش‌گفته، تأمین می‌شود. هر چند که امروزه با اتخاذ تدبیری چون ایجاد سد و آب‌خیزداری سعی در ذخیره آب می‌نمایند اما در برخی مناطق ایران بهویژه مناطق مرکزی همچنان آب مصرفی اهالی از قنات‌ها و چاه‌ها و غیره تأمین می‌شود و طبعاً قواعد سنتی آب و آبیاری هم‌اکنون نیز در آنجا حاکم است.

شیوه‌های تقسیم آب و آبیاری در نقاط مختلف کشور

در روستاهای آباده فارس در قدیم که هنوز ساعت بین همه مردم رایج نبود، زمان مصرف کردن آب را با وسیله‌ای اندازه‌گیری می‌کردند به نام طشته/*tašte*/ که پیاله کوچک مسی بود که ته آن سوراخ کوچکی وجود داشته که بر روی ظرف بزرگی مثل طشت پر آب قرار می‌دادند. آب کم‌کم از سوراخ طشته به درون آن نفوذ می‌کرد و وقتی طشته پر از آب می‌شد، به درون ظرف بزرگ فرو می‌رفت. سپس طشته را بیرون آورده و دوباره بر روی آب قرار می‌دادند و به همین ترتیب ادامه داده، هر ۹ طشته برابر با یک ساعت آب می‌شد. البته اندازه طشته‌ها متفاوت بوده است که گاه ممکن بود هر ۱۲ طشته برابر با یک ساعت آب شود. هر ۹ یا ۱۲ طشته را به حساب متداول یک حبه/*habbe*/ می‌نامند. تقسیم آب را کسانی انجام می‌دادند که به آنها میرآب می‌گفتند. میراب حتماً باید خودش آب و ملک می‌داشت و یا کارشن کشاورزی بود. تقسیم آب و شیوه گردش آن چنین بوده است که پیش از طلوع آفتاب، میرآب در جای بلندی قرار می‌گرفته و همین که قرص خورشید کامل پیدا می‌شد، یا به اصطلاح آفتاب نیش می‌زده، آبیاری را شروع می‌کرد. در اصطلاح محلی به این موقع از صبح آغاز آب‌بندان می‌گویند. از لحظه آب‌بندان، آب به کسانی که آن روز نوبت آب داشتند، تحويل داده می‌شد و میرآب گردش آب را چنان تنظیم می‌کرد که آب به کشتزار همه کسانی که سهمیه داشتند، برسد. هنگام آبیاری صاحب کشتزار آبیاری می‌کند و میرآب مربوط در یک محل طشته می‌اندازد. به این ترتیب که در ظرف بزرگی آب می‌ریزد و طشته را روی آن قرار می‌دهد، همینکه طشته پر شد و به محض اینکه خواست در

آب ظرف غرق شود، آن را گرفته و خالی می‌کردند و فوراً دوباره روی آب قرار می‌دادند، به علامت اینکه یک طشته آب برای آبیار رفته است، یک سنگ در کاسه بزرگی که در کنارشان قرار داشت، می‌انداختند و با شمردن سنگ‌ها، تعداد طشته‌هایی را که هر آبیار آب بسته است، معین می‌کردند. برای اینکه سوراخ طشته مسدود نشود، هر صبح و شام طشته را به اصطلاح کلنگ می‌زدند، برای این کار با چوب نازکی سوراخ طشته را پاک می‌کردند و جلا می‌دادند. اگر شخصی یک دانگ آب داشت، هنگام آبیاری دیگر برایش طشته نمی‌انداختند بلکه در آغاز آب‌بندان آب را تحويل او می‌دادند و در آغاز آب‌بندان روز بعد، آب را از او تحويل می‌گرفتند. آب مصرفی برای کشاورزی از قنات تأمین می‌شده است. لایروبی قنات به عهده کسانی بود که به آنها کدنک/kadkan/ می‌گویند.^۱

کشاورزان اقلید فارس نیز از طشته برای تقسیم آب استفاده می‌کردند. نکته جالب در تقسیم آب در اقلید آب قرضی گرفتن بود. به این ترتیب که کشاورز از میراب تقاضای آب قرضی می‌کرد و مثلاً دو ساعت آب بیشتر از سهم خود می‌گرفت و در موقعی که دوباره نوبت آب او می‌شد، آب قرضی خود را پس می‌داد. همچنین دور سوراخ طشته یا پیاله را لحیم می‌کردند تا کسی آن را گشادتر نکرده و در تقسیم آب تقلب ننماید.^۲

در اردهال کاشان، برای تعیین وقت جهت تقسیم آب از وسیله‌ای به نام «آفتاب نشان» استفاده می‌کردند که عبارت بود از سنگی که پای دیوار مسجد محل نصب کرده بودند. قبل از ظهر فاصله سایه دیوار را تا برخورد به آن سنگ به وسیله پاشماری که عبارت بود از دو کف پا، می‌پیمودند و به آن پی /pay/ می‌گفتند و هر پی را ده دقیقه حساب می‌کردند. موقعی که آفتاب سر آفتاب نشانه می‌آمد، نصف روز حساب می‌کردند، ولی بعداز ظهر تعیین وقت به این شیوه بود که شخص تحويل گیرنده آب، مستقیم پشت به آفتاب کلاه خود را از سر بر می‌داشته، پای بر هنر می‌ایستاده و سایه روی سر را هدف قرار می‌داد. باز با کف پا پیموده، هر پی را ۳۰ دقیقه حساب می‌کرد. بعد از این جریان ظرف مسی سوراخ دار به نام سرجه/sarje/ معمول گردید. سرجه که از

۱. جوکار، محمدصادق، فارس، آباده، ۶۲/۸/۲۲.

۲. صابر، علی‌جان، به نقل از محمدحسین ثابت اقلیدی، فارس، اقلید، ۷۶/۷/۲۰.

ته آن تا لبه، پنج خط یا درجه داشته و هر درجه عبارت از ۲ دقیقه بوده و تمام سرجه برابر با ۲۰ دقیقه بوده است. سوراخ سرجه طوری تعییه شده بود که در مدت ۱۰ دقیقه سرجه از آب پر می‌شد. سرجه را روی ظرفی که ظرفیت آن حدود چهار الی پنج لیتر بوده از آب بسیار تمیز پر می‌کردند و سرجه را روی آب قرار می‌دادند و تعدادی ریگ هم در کنار ظرف می‌گذاشته، مثلاً دهقانی ۱۰ سرجه آب می‌خواسته، هر سرجه که از آب پر شده و به ته ظرف می‌خورد، خیلی سریع از آب بیرون آورده و خالی می‌کردند و مجدداً روی آب قرار می‌دادند و یک دانه از ریگ‌ها را به طرفی می‌گذاشتند تا ده دانه ریگ تمام شود. به این ترتیب ۱۰ سرجه آب پرداخت می‌شدند. هر شبانه‌روز در آبیاری را یک طاق می‌گویند و تقسیم آب به وسیله سرطاق انجام می‌شود. هر طاق به شش دانگ تقسیم می‌شود. آنکه سرطاق است یعنی از همه بیشتر آب می‌برد، «قلم آب»/ ab/qolom و جزء آنها «خورد آب» و آنکه در آخر طاق قرار دارد «بن آب» می‌گویند. سابقاً تقسیم آب، گاه در منزل سرطاق انجام می‌شده و او به وسیله سرجه اول آب خود را گرفته و سپس به بقیه آب می‌داد.^۱

در جوشقان، آذران، رهق، مرق و آران کاشان همچنین شیوه‌ای برای تقسیم آب رایج بوده است.

در روستاهای فریدون شهر اصفهان در مورد تقسیم آب جمله‌ای رایج است که می‌گویند: جنگ اول بهتر از ساعت آخر است. ابتدا همه کشاورزان جمع می‌شوند و جوی‌ها و استخرها را پاک کرده و مشخص می‌کنند که در چه ساعت، آب متعلق به کدام یک است. وقتی می‌خواهند بفهمند کدام یک اول و کدام یک آخر از آب استفاده کنند، تعدادی سنگ به نام کشاورزهای روستا بر می‌دارند و یکی از آنها سنگ‌ها را به ردیف می‌چیند و به ترتیب نوبت آب آنها مشخص می‌شود. به هر دو نفر که پشت سر هم حق استفاده از آب را دارند، مجراه/mojâre/ می‌گویند. در اوایل بهار که آب زیاد است، دو نفر از کشاورزان با هم شریک می‌شوند و در یک روز آبیاری می‌کنند ولی در وسط تابستان که آب کم می‌شود، هر نفر فقط چند ساعت حق آب دارد. برای

۱. ماجدی، سید خدابخش، اصفهان، کاشان، ۵۰/۴/۳۱.

مثال از ساعت ۳ عصر تا ۶ غروب که البته به مقدار زمین بستگی دارد. در مورد شرکت در آبیاری نیز باید گفت که شریک هر کشاورز معمولاً تا آخر سال زراعی با او بوده و به همدیگر کمک می‌نمایند.^۱

در شهرضا حساب کردن آب با دشتستان است که در جایی به نام قرشگاه/qerešgâh/ می‌نشینند. قرشگاه اتاق کوچکی است در وسط صحراء که دشتستان در آنجا می‌نشینند و وقت آب را حساب می‌کنند. آب مورد نیاز را سرطاق به زمین‌های زراعی می‌آورد و انتخاب سرطاق به این صورت است که مالکین عمدۀ و خردۀ مالکان باید او را بشناسند و به صداقت و درستکاریش ایمان داشته باشند.^۲

در میمه نیز مبنای تقسیم آب براساس طاق است و هر طاق یک شب یا یک روز است. از ۱۵ فروردین برای آب دادن به گندم‌ها به دشت می‌روند. «هر طاقی که برای اولین بار آب به دشت می‌برد، زن‌های افرادی که صاحب آن طاق هستند حتماً باید برنج بپزند و آن را با خوراکی‌های دیگر به دشت ببرند و وقت نهار همه مردان سر سفره می‌نشینند و شروع می‌کنند به خوردن پلو و خوراکی‌های دیگر که عبارت است از خاگینه، کوکو، دوغ و ماست. در این روز زن‌ها و بچه‌هایشان لباس نو می‌پوشند و مانند جشن، شادی می‌کنند و پس از سیر شدن مردان، زنی که بزرگتر از زنان دیگر است از هر قاب پلو یک مشت برمی‌دارد و همه را در کاسه‌ای ریخته و آن را روی آب روان جوی می‌ریزد و همه صلوات می‌فرستند و سوره حمد می‌خوانند و عقیده دارند که آب از شادمانی آنها برکت پیدا می‌کند و گندم‌هایشان خوب می‌شود. این جشن تا هفته آخر که روز طاق‌ها تمام می‌شود، برای زن‌های ده برقرار است. مردم آب کاریزی را که به طور بی‌صدا و آرام و روان است ماده و آب قنات را که خیلی خروشان و تنده می‌رود، نر می‌دانند.^۳

در نطنز نیز برای تقسیم آب از پنگ/pang/ و پیاله استفاده می‌کردند. به کسی که مسئول شمارش آن بوده و حساب آب را داشت، پنگ‌انداز می‌گفتند.

۱. عیاسی، رضاعلی، اصفهان، فریدون شهر، ۱۳۶۶.

۲. طبیبان، سیدعبدالرسول، اصفهان، شهرضا، ۰۸/۰۵/۵۱.

۳. احمدجو، امرا...، اصفهان، میمه، ۱۶/۷/۴۷.

در روستای چالگر گیوی اردبیل، برای آبیاری در اوایل اردیبهشت ماه که فصل آبیاری است، اهالی نهرهای موجود را لایروبی و ترمیم کرده و کشاورزان جهت تعیین نوبت آب در خانه یکی از ریش‌سفیدان روستا جمع می‌شوند و نحوه گردش آب را بین خود به مدت پایان فصل آبیاری، در همان سال زراعی با قرعه‌کشی یا پوشک آتماق/*pušk âtmâq*/ تعیین می‌کنند. برای این کار هر کشاورز که دارای حقابه است، برای خود پوشکی تعیین می‌کند. پوشک عبارت از چیزی مثل چوب کبریت، ریگ یا نخود و چیزی شبیه این‌هاست که هر فرد برای انجام قرعه‌کشی آن را درون کلاهی می‌اندازد. پس از ریختن اشیا یا پوشک‌ها در درون کلاه، آن را به دست یک نفر می‌دهند و او یکی از پوشک‌ها را بر می‌دارد و بیرون می‌آورد و مال هر کس بود او اولین نوبت آب را دارد و برای دیگران نیز به این ترتیب نوبت آبیاری در نظر گرفته می‌شود. نوبت آبیاری بر هر دانگ دو شبانه‌روز بوده و در هر دانگ از زمین زراعی سه نفر شریک هستند و بعد آن سه نفر هم دانگ، دو شبانه‌روز آب را بین خود به این قرار تقسیم می‌کنند: یک شب تا ظهر را یک نفر آبیاری می‌کند و شب تا ظهر بعدی را نفر دوم و دو تا بعداز ظهر را نفر سومی آبیاری می‌کند. پس از هر دو روز آبیاری نوبتها عوض می‌شود. این تعیین نوبت آبیاری تا پایان سال زراعی به طور دقیق رعایت شده و برای همه محترم است و هیچ‌گونه اختلافی پیش نمی‌آید. به کسی که در نوبت اول آبیاری می‌کند سر او/*sar*/ می‌گویند. مقدار آبی را که در نهرها جاری می‌سازند بر حسب بیل اندازه‌گیری می‌کنند و یک بیل، مقدار آبی است که سنگ‌های یک آسیاب آبی را بگرداند. در گذشته که ساعت نبود، تعیین وقت برای آبیاری به وسیله آفتاب صورت می‌گرفت. در جلوی مسجد جایی بود به نام خوجانشین یا قوجانشین/*qojânešin*/ و هر وقت آفتاب به آن قسمت می‌افتد می‌فهمیدند که ظهر شده است. در هر نوبت آبیاری دو یا سه نفر آبیاری را انجام می‌دادند.^۱

کشاورزان موند آذربایجان شرقی، برای تأمین آب مورد نیاز خود، در حد وسع مالی یا در یکی از قنات‌ها و موتور پمپ‌ها سهیم می‌شوند یا با پرداخت آب بهما از سهمیه آب دیگران

استفاده می‌کنند که سو نوبتی /su nobati/ نام دارد که به معنی نوبت آب است. نوبت آب ممکن است هر ده روز یکبار یا معمولاً ۱۵ روز یکبار تعیین شود. موقع آبیاری، کشاورز ممکن است مسئولیت آبیاری را خود شخصاً بر عهده گیرد، در غیر این صورت از سوچی /či/su/ که شخص مهرب و کارآزموده‌ای در فن آبیاری است کمک می‌کیرد. سوچی به اقتضای حرفه‌اش، با تمام کانال‌های اصلی و فرعی آب محلات و باغات آشنا بوده و قادر است آب را با مهارت و بی‌کم و کاست به باغ و مزرعه مورد نظر هدایت کند. برای رفع هر گونه تبعیض، رسم است که آب را یک نوبت روز و یک نوبت شب می‌گیرند، چرا که آبیاری در شب مشکلاتی دارد و همه دلشان می‌خواهد هنگام روز آبیاری کنند. وسائل کار سوچی عبارتند از: بیل، چکمه ساق بلند و فانوس (برای آبیاری در شب).

سوچی قبل از شروع به کار، مزد خود را اعلام می‌کند و معمول است که فانوس و چکمه را مالک، به طور امانت در اختیار سوچی بگذارد، اما بیل از وسائل ضروری کار وی است و باید خود شخصاً تهیه نماید. تهیه غذا به عهده سوچی اما چای را مالک زمین به عهده می‌گیرد (قواعد موجود بین آبیار و مالک بسیار قابل توجه است). اگر محل آبیاری باغ باشد، آن را باغ سو وارما /bâq su vârmâ/ (آبیاری باغ) و آب آن را باغ سوئی /bâq suee/ می‌گویند. برای تسهیل در کار آبیاری معمولاً باغ را به کردی /kardi/ یا کرت‌های مستطیل شکل با طول و عرض متفاوت و دلخواه تقسیم می‌کنند و از کنار کردی‌های پهلو به پهلوی هم، کانال آب را عبور می‌دهند. آبیاری مزرعه را نیز زمی سو وارما /zemi su vârmâ/ می‌گویند. آبیاری مزرعه تا حدودی همانند آبیاری باغ است با این تفاوت که ابتدا زمی /zemi/ (مزرعه) را به سه چهار تخته (قسمت) تقسیم می‌کنند و هر تخته را با دیوارهای کوتاه نیم‌متری از هم جدا می‌سازند که در اصطلاح ما را /mârâ/ نامیده می‌شود. با توجه به شبی زمین، کانالی از ابتدا تا انتهای مزرعه می‌کشند. در موقع آبیاری سوچی، آب را ابتدا به داخل کانال می‌اندازد و سپس همانند آبیاری باغ یک نوبت از انتهای آبیاری سوچی، آب را ابتدا تا انتهای را آبیاری می‌کند.^۱

۱. فضلزاده، بیژن، آذربایجان شرقی، مرند، ۵۷/۹/۲۵.

در روستای مؤمن آباد بیرجند در روز تعیین و تقسیم آب، هر کدام از کشاورزها یک سنگ‌ریزه در دست می‌گرفتند و هر کس سنگ‌ریزه خود را می‌شناخت و به وسیله آن روز آبیاری هر کس مشخص می‌شد. به این ترتیب که یک نفر ۱۳ خط روی زمین کنار هم می‌کشید وقتی که خطها رسم شد، فردی از میان جمع قهر می‌کرد و از جمع جدا می‌شد. وقتی قهری بیرون می‌رفت، سنگ‌ریزه‌ها را به همه نشان داده و به یک نفر می‌دادند تا همه را به هم بزنند. سپس دنبال قهری می‌رفتند و او را می‌آوردند تا آشتب کند. بعد برای اینکه او را راضی کنند به او می‌گفتند تو سنگ‌ریزه‌ها را روی خطها قرار بده تا هم دلخوریت برطرف شود و هم کار ما را انجام داده باشی. قهری با تبسیم می‌پذیرفت و با لبخند نشان می‌داد که دیگر قهر نیست. او سنگ‌ریزه‌ها را که در واقع معرف افراد بودند، یکی یکی روی ۱۳ خط قرار می‌داد و آن کس که سنگش روی خط اول گذاشته شده بود، اولین کسی است که بعد از اتمام این جلسه آب را به عنوان تصرف، می‌گرفت. به این عمل تعیین نوبت آب یا رُن کردن آب می‌گویند. رُن همان مدار و گردش آب است. وقتی آب تقسیم می‌شد، هر کس پیش رُن و پس رُن خود را می‌شناخت. پیش رُن یعنی کسی که اول آبیاری می‌کند و پس رُن کسی است که بعد از او آبیاری می‌نماید. هر رُن آب مساوی با ۱۳ روز آب است. البته بلندی و کوتاهی روزها و شبها گاه باعث اختلاف می‌گشت و همچنین بین طاقه‌ای‌ها و نیم روزه‌ها که اولی ۱۲ ساعت آب می‌گیرد و دومی ۶ ساعت آب، اختلاف پیش می‌آمد. آب را عصرها و یا نزدیک غروب به دیگری تحويل می‌دادند. نیم روزی‌ها یعنی کسانی که نصف روز حق آب دارند، تقسیم آب را با تاس انجام می‌دادند. ظرف تاس که برای «تاس دوانی» مورد استفاده قرار می‌گرفت، از ته یک سوراخ بسیار تنگ داشت که اطراف آن سوراخ با چدن سفت و محکم شده بود تا کسی نتواند آن را دستکاری نماید.^۱

از آنجا که صائین قلعه زنجان یک منطقه کشاورزی و دامپروری است، آب و آبیاری از مسائل مهم این منطقه به شمار می‌رود. مزارع کشاورزی این منطقه طی سالیان گذشته به وسیله قنات و چاههای عمیق آبیاری می‌شد. هر مزرعه که حدود مشخصی دارد از قدیم‌الایام دارای نام

۱. سعیدی، علی، خراسان ، مؤمن آباد بیرجند، ۵۰/۱۰/۱.

مخصوص به خود بوده است که قنات یا چاه عمیق مزرعه هم به همان نام معروف است. برای مثال قنات پری رخ برای مزرعه پری رخ و چاه عمیق جلیل آباد برای مزرعه جلیل آباد آب قنوات و چاههای عمیق بر حسب تعداد مشترکین و سهامداران آنها، دانگ بندی می‌شود که در حالت کلی از ده دانگ بیشتر است. هر دانگ معادل ۲۴ ساعت آب است. دانگ بندی قنوات و چاههای عمیق همه ساله در اوایل بهار که شروع فصل آبیاری است، به دست مدیران عامل قنات یا چاه انجام می‌گیرد. تعیین مدیر عامل از طرف کلیه کشاورزان سهمیم در هر قنات و چاه صورت می‌گیرد که هر چهار سال یک بار تعیین می‌گردد. از طرف مدیران عامل همه ساله برای هر دانگ یک نفر از مشترکین همان دانگ به عنوان سردانگ تعیین می‌گردد که نظارت بر تغییر و تحويل ساعت آبیاری بین کشاورزان دانگ و همچنین رابط بین آنها و مدیران عامل است. در اوایل بهار هر سال از طرف سردانگ‌ها و به دستور مدیران عامل، یک روز معین، جهت کلیه کanal‌های آب به کشاورزان قنات یا چاه عمیق اعلام می‌گردد. لاپروا بر حسب طول کanal ممکن است یک یا چند روز به طول بینجامد. هر دانگ به اجزاء کوچکتر تقسیم می‌شود، یعنی هر ۶ ساعت در اصطلاح محلی یک صدی و هر ۳ ساعت یک چارک و هر $1/5$ ساعت یک سیه/siya/ و هر 45 دقیقه یک پونزا/ponza/ نامیده می‌شود که به ترتیب نوبت و با توجه به سهمی که هر کشاورز دارد، مزارع آنها آبیاری می‌گردد.^۱

در روستاهای فردوس از توابع مشهد، از آب قنات برای آبیاری مزارع استفاده می‌شود. هر سهم از یک قنات را در این منطقه یک فنجان می‌گویند. مدار گردش آب ۱۲ است، فنجان که اهالی آن را فنجو/fenju/ می‌گویند، ظرف کوچکی است از مس که کف آن سوراخ ریزی دارد و در درون یک ظرف بزرگتر به نام طاس قرار می‌گیرد که پر از آب است. وقتی فنجان را داخل آب قرار می‌دهند به تدریج از ته سوراخ آن پر می‌شود. وقتی فنجان پر شد به داخل طاس فرو می‌رود و این فنجان در حدود $3/5$ دقیقه پر می‌شود و هر فنجان که پر می‌شود یک سهم است، البته امروزه استفاده از این فنجان مرسوم نیست و به جای آن از ساعت استفاده می‌کنند، به این ترتیب

۱. مستعاله، محمدصادق، زنجان، صائین قلعه، ۶۴/۹/۳۰.

که هر ساعت حدود ۱۸ فنجان است یعنی کسی که ۱۸ سهم دارد، یک ساعت آب از ۱۲ ساعت آب دارد. به علت اینکه برخی روستاهای فردوس در حاشیه کویر قرار دارد هر سهم یا فنجان، حدود ۵۰۰ تومان خرید و فروش می‌شود و علاوه بر آن در مهریه زن‌ها نیز گاه این سهم آب در نظر گرفته می‌شود و هر کس زنی را عقد می‌کند، اگر از این قنات سهمی داشته باشد باید آن را مهریه زنش نماید و هر کس سهم آب بیشتری دارد، زن بهتری گیر او می‌آید! در گذشته در مسیر قنات‌ها چند آسیاب آبی قرار داشته که هم اکنون از بین رفته است. آب قنوات از بین روستاهای می‌گذرد و یک نفر به نام جوی‌بان که به او جوی وه /juyvo/ می‌گویند، از آن حفاظت می‌کند تا جوی آب خراب نشود و آب هدر نرود. تقسیم آب به این ترتیب است که در این ۱۲ شبانه‌روز که به نام دوازده نفر است، که از بقیه بیشتر حق آب دارند، مثلاً یک شبانه‌روز به نام ملک‌خان معروف است که گویا در گذشته فردوس و طبس حاکم‌نشین بوده و حاکم این ناحیه یک شبانه‌روز از این آب را گرفته و به نام خودش ثبت نموده است و چون فرزندی نداشته آن را وقف کرده که پول آن را به مصرف امور خیریه می‌رسانند. به بقیه شریک‌های هر طاقه یا هر شبانه‌روز چکنه /čekana/ می‌گویند. موقع تقسیم آب معلوم است که هر شریک چند سهم دارد و به تعداد سهم خودش با فنجان یا ساعت آب می‌برد. موقعی که زمینش آب خورد یا سهم آبش تمام شد با صدای بلند داد می‌زند و بقیه شریک‌ها را متوجه می‌کند که زمینش آب خورده تا شریک دیگر آب را ببرد. شیوه صدا زدن با صدای «هوی هوی هوی» است. این علامت قراردادی سال‌هاست که بین کشاورزان این منطقه متداول است. هر نصف شبانه‌روز یعنی ۱۲ ساعت آب را یک طاقه می‌گویند.^۱

در فرخ شهر چهار محل و بختیاری، برای اینکه در گرفتن آب برای کشاورزی دچار مشکل نشوند، ملک زراعی خود را به هفت دانگ تقسیم می‌کنند. هر دانگ را به چهار قسمت سه حبه‌ای، تقسیم می‌کنند که هر قسمت را یک نیم فرد می‌نامند. یعنی هر دانگ ۳۲ نیم فرد می‌شود. هفت دانگ معادل ۲۸ نیم جوب می‌شود که به صورت ۱۴ آب محاسبه می‌گردد یعنی

۱. میربرون، امیر، خراسان، مشهد، فردوس، ۵۰/۱۱/۲۲

۱۴ روز، ۲۸ شب و روز است و این نیم جوب هر ۱۴ روز یک بار شب و یک بار روز نوبت آب آنها می‌شود. از آنجا که برخی محصولات کشاورزی احتیاج به آب هفته‌ای دارند، نیم جوب‌هایی که مقابل هم قرار می‌گیرند، به هم آب قرض می‌دهند و بعد در نوبت خود آب قرضی را پس می‌دهند. از آنجا که هر نیم جوب معادل ۸ نیم فرد است، همه کارهای زراعتی را ۸ نفری انجام می‌دهند و هر نیم فرد به عهده یک نفر است که با هم آب می‌گیرند، با هم کشت و کار و با هم درو می‌کنند و محصول را بین خود تقسیم می‌کنند. هر نیم جوب یک رئیس دارد. رئیس ای نیم جوب‌ها یک نفر را به عنوان رئیس دانگ انتخاب می‌کنند و در مجموع هفت دانگ، هفت نفر رئیس دارد که با هم به صورت مشورتی و کدخدامنشی در مورد کارهای کشاورزی مثل لایروبی قنات و کارهای دیگر تصمیم می‌گیرند. شیوه آب گرفتن به این صورت است که از غروب خورشید تا طلوع سپیده، نوبت آب کسی است که نوبت شب اوست و از طلوع خورشید تا غروب آفتاب نوبت کسی است که نوبت آب روز اوست.^۱

پنگ و پیاله/*pang o piyâle*/؛ در گذشته به علت نبودن ساعت، از ساعت آبی یا پنگ و پیاله استفاده می‌کردند. شیوه استفاده از پنگ و پیاله شبیه طشته و سایر ابزار مشابه بود که در پیشتر به آن اشاره کردیم، اما مسئولیت اجرای تعیین ساعت آب به عهده دشبان بوده است. در فرنق خمین زمین‌های زراعی در اصطلاح محلی به صد جفت گاویندی تقسیم می‌شده است که به اصطلاح امروزی هشتصد سهم به حساب می‌آید. این هشتصد سهم یا صد جفت گاویندی به تساوی و تقسیمات و قطعات کوچک و بزرگ بین زارعین این آبادی تقسیم می‌شد. البته از گذشته تاکنون اصطلاح محلی این آبادی درباره تقسیم‌بندی زمین‌های زراعی روی حساب دانگ، جفت، لنگ، پا و فرد است. منبع تأمین آب زراعی در فرنق شامل رودخانه، قنات و کاریز، چشمه و چاه است. اصطلاح آنها هم دانگ و طاق است و گردش آب هم به اصطلاح قدیم و جدید از روی حساب سایه به لنگ و سایه به رگال/*regal*/ و سایه بدره‌ای محاسبه می‌شود. البته اصطلاح دیگری هم هست که به آن سنگ می‌گویند. منظور از یک سنگ مقدار

۱. هانفی، سیدحسن، چهارمحال و بختیاری، فرخ شهر، ۱۷/۱۱/۶۸.

آبی است که یک سنگ آسیاب را به گردش درآورد. نصف سنگ را یک کرت و نصف کرت را چهار کیز/kiz/ می‌گویند. این واحدها برای آب کم یا زیاد در فرنق از گذشته تاکنون اعمال می‌شود. گردش آب در کشت خوان‌های زراعتی فرنق به این قرار است:

کشت خوان قاسم آباد، که به اصطلاح سی و شش جفت یا چهل جفت گاویندی است، گردش آن در گذشته بین زارعین هشت شبانه روز بود که به اصطلاح دور می‌گشت، ولی در حال حاضر گردش آب بین زارعین ده شبانه روز است. اما کشت خوان‌های دیگر فرنق خمین، هر کدام شامل شانزده جفت الی هجده جفت گاویندی هستند و گردش آب این کشت خوان‌ها به ۹ شبانه روز است که به اصطلاح محلی می‌گویند گردش ۹ و این کشت خوان‌ها بالاوه پایین ده است و از آب رودخانه مشروب می‌شوند. بر روی رودخانه نیز بند ایجاد کرده‌اند تا سیلاب‌ها موجب خسارت به مزارع نگردد. در دیگر کشت خوان‌های فرنق نیز گردش آب به ۹ شبانه روز و بر حسب تعیین ساعت است.^۱

در الولیر ساوه اساس تقسیم آب بر حسب وضعیت هر مزرعه است. برای مثال در گذشته تقسیم آب در مزرعه قصبه به این شکل بوده است: این مزرعه که به وسیله یک رشته قنات آبیاری می‌شد، به ۱۲۶ شیر تقسیم می‌گردید که هر ۶ شیر آن در گردش یک شبانه روز قرار می‌گرفته که چهار شیر آن مربوط به روز و دو شیر آن مربوط به شب بود. واضح است چنانچه ۱۲۶ شیر را بر ۶ تقسیم کنیم، خواهیم دید که گردش نوبتی آب این مزرعه هر بیست و یک روز یک بار است. به نحوی که در جدول پیوست آمده است پس از انقضاء فصل زمستان، آغاز آبیاری از سردانگ است که پس از آن فرهاد الی آخر آبیاری می‌کنند. شیر در لهجه محلی به معنی جو است که در این جدول، هر دانگ یعنی یک شبانه روز به سه قسمت تقسیم شده است، صبح، عصر و شب که هر کدام از اینها نیز خود به دو قسمت تقسیم شده و در یکی شیر اول و در دومی شیر دوم قرار گرفته که با حفظ اصطلاح محلی جو اول، جو دوم نوشته شده است و ملاحظه می‌شود که دایره آخر که در آن جو اول و دوم یاد شده، مربوط به دایره محاط اول است که سر

دانگ در آن قرار دارد و مجموعاً ۶۶ شیر است و اگر ۶۰ شیر دایره محاط دوم را که در اینجا جای سر دانگ حاشیه زده شد به آن بیفزاییم، ۱۲۶ شیر کل تکمیل می‌شود که وقتی به شش شیر تقسیم شود، گردش نوبتی بیست و یک روز یکبار نمایان می‌شود و یک بار دیگر نیز در اینجا به ردیف ۲۱ دانگ نوشته می‌شود:

- سردانگ ۲ - فرهاد ۳ - عربشاه ۴ - خرمشاه ۵ - محمودشاه ۶ - خونیه ۷ - جمالدینه (جمال الدین) ۸ - اللهداد ۹ - خواجه محمد ۱۰ - محمدیه ۱۱ - خونیه ۱۲ - فرهاد ۱۳ - عربشاه ۱۴ - محمودشاه ۱۵ - خرمشاه ۱۶ - خونیه ۱۷ - جمالدینه ۱۸ - اللهداد ۱۹ - خواجه محمد ۲۰ - محمدیه ۲۱ - خونیه

باید گفت ممکن است کسی در بین این بیست و یک دانگ فقط یک شیر در محمودشاه اول داشته باشد که بعد از بیست و یک روز، نوبت آب او می‌رسد، اما به‌طوری که معمرین الور بر تعریف می‌کنند، ظاهراً مالک اولیه ده یک نفر بوده است و دارای ۸ پسر به نام فرهاد، عربشاه، خرمشاه، محمودشاه، جمال الدین، اللهداد، خواجه محمد و محمد بوده است که ملک خود را بین ایشان تقسیم نموده و هر روز آب نیز به نام یکی از ایشان موسوم گشته و بعد با اضافه شدن جمعیت و مالکین زیادتر، هشت دانگ دیگر نیز به آن اضافه کرده‌اند که به جای نام‌های جدید، آنها همان اسم‌های اولیه را حفظ و به هشت دانگ دیگر اطلاق نمودند. منتهی برخی از مالکین در هشت دانگ اول مالک و برخی در هشت دانگ دوم و سپس اتفاق بدی رخ می‌دهد که باعث کشمکش‌های محلی و درگیری قبیله‌ای می‌شود تا اینکه اهالی برای رفع این بحران و فتنه‌ها و برای تمشیت امور، یک نفر را از جای دیگر به محل می‌آورند و در عوض مزد و مواجب، وی چهار دانگ دیگر به شانزده دانگ اضافه نموده و به آنها نام خونیه می‌نهند و به او می‌دهند که جمعاً با سردانگ که نمایان‌کننده ابتدای گردش آب است، ۲۱ دانگ می‌شود. البته باید متذکر شد که شیر، کوچکترین واحد تقسیم‌بندی آب نبوده بلکه نیم جو یا نصف شیر و یک چهارم شیر بعد از آن قرار می‌گرفته‌اند و پس از شروع آبیاری برای تقسیم کردن دانگ، یعنی اینکه معلوم شود که چه کسانی باید صبح و چه کسانی بعدازظهر و چه کسانی شب آب بگیرند، از هر دانگ صبح و عصر و شب یک نفر حاضر و با هم پشک /pešk/ یعنی قرعه می‌اندازند. وقتی در اینجا تکلیف هر کسی معلوم شد، مجدداً هر کدام از آنها با رفقای دیگر و شریک آب‌های خود، پشک

می‌اندازند تا مشخص شود که چه کسی شیر اول(جو اول) و چه کسی شیر دوم را بگیرد و تذکر این نکته هم لازم است که کسی که مثلاً در نوبت اول پیش از ظهر آب گرفته است دفعه دیگر بعد از ظهر و در دفعه سوم شب آب می‌گیرد. این امر به جهت کم و زیاد شدن شب و روز انجام می‌گیرد و حسن آن این است که به کسی ضرری وارد نمی‌شود.^۱

مردم ازناو ملایر روز پانزدهم اردیبهشت ماه هر سال که به آن «نیمه سیزه بهار» می‌گویند، سر بند رودخانه محل می‌روند که به آن بن/ban/ می‌گویند و جشن مخصوصی برای بازکردن بند آب برگزار می‌کنند. در گذشته برخی معتقد بودند که این بند نظرکرده بوده و هر کسی در این روز در آب آن برود و آبتنی کند تا سال دیگر مریض نمی‌شود. آب این رودخانه از دو چشمۀ از زیر کوهسرده^۲/kuhsarde/ بیرون می‌آید، نام این دو چشمۀ، آب مرواری(مروارید) و پیله سنگینه pilasangina/ است. آب چشمۀ مروارید خیلی سبک و گوارا بوده و آب پیله سنگینه خیلی سخت و دیر هضم است. در هر صورت این دو چشمۀ وقتی داخل آبادی می‌شوند، زمین‌های زراعی را مشروب می‌کنند. در بالای این رودخانه سد یا بندی است که به صورت استخر بزرگی درآمده است که اهالی در آن به شنا می‌پردازند اما موقع کشاورزی، باز شده و به مزارع جاری می‌گردد. برخی از اهالی به هنگام باز شدن بند برای تماشا به این محل می‌آیند و با صدای بلند صلووات می‌فرستند و بند را باز می‌کنند، موقع باز کردن بند چند گوسفند قربانی می‌کنند و گوشت آن را بین فقرا تقسیم می‌کنند و عقیده دارند که قربانی کردن، آب را زیاد می‌کند. وقتی که آب باز شد وارد جویی که قبل‌اً لاپروا بی‌شدۀ می‌گردد و به طرف مزارع اهالی می‌رود.^۳

در حسین آباد ناظم ملایر نیز آب مزارع کشاورزی از قنات تأمین می‌شود. وقتی آب قنات کم می‌شود، اهالی معتقدند که آب قهر کرده و برای اینکه آن را از حالت قهر بیرون بیاورند، باید خون ریخته شود و به این ترتیب که اهالی دور هم جمع می‌شوند و مبلغی پول روی هم گذاشته

۱. اسلامی‌الویری، نورالدین، مرکزی، ساوه، الویر، ۴۶/۸/۶.

۲. نام کوهی در ملایر است، همچنین ملایر کوهی به نام «کوه گرمۀ» نیز دارد.

۳. قاسمی، رجب، همدان، ملایر، ازناو، ۰۵۳/۲/۱۷

و یک رأس گوسفند ماده سفید می‌خربند، سپس گوسفند را زینت می‌کنند و یک شدّه/*šadde* (حلقه‌ای از گل یا برگ درخت) قرمز رنگ نیز روی گردن آن می‌بنند و آینه کوچکی نیز به پیشانی حیوان نصب می‌کنند و آن را همراه ساز و دهل به سر قنات می‌آورند و در آنجا نگه می‌دارند و ساعتی به شادی می‌پردازند و سپس حیوان را سه بار دور دهنده قنات می‌گردانند و سپس آن را سر می‌برند و گوشت آن را بین فقرا تقسیم می‌کنند و عقیده دارند با این تشریفات دل آب را به دست آورده و آب قنات زیاد می‌شود.^۱

در سليمان آباد همدان نیز زمین‌های کشاورزی از طریق رودخانه آبیاری می‌شود. زمین‌های این منطقه را «جفت» تخمین می‌زنند. جفت عبارت است از یک جفت گاو، به این معنی که هر کشاورز اگر یک جفت گاو برای شخم زدن زمین‌های خود داشته باشد، از قدیم‌الایام به این طریق حساب کرده‌اند که می‌تواند مثلاً دو هکتار زمین را با یک جفت گاو شخم بزند و آماده کشت نماید. اگر دو جفت گاو داشته باشد، همین طور مقدار زمین زیادتر است و اگر تعداد گاوها کم باشد، باز به همین ترتیب کم می‌شود. البته امروزه به دلیل مکانیزه شدن کشاورزی خیلی به ندرت از گاو برای شخم زدن زمین استفاده می‌کنند، اما همان اصطلاح به جای خودش باقی است. مقدار زمین‌ها را به جای هر هکتار، دونوم/*dunum* می‌گویند. هر دونوم عبارت است از حدود ۹۰۰ متر مربع، (ممکن است لفظ دونوم همان کلمه دو نیم یعنی دو قسمت مجزا باشد) حداقل زمین‌های یک جفت از ۱۰ الی ۱۵ دونوم تجاوز نمی‌کند. در اوایل بهار، اهالی ده به وسیله یک نفر از خودشان اطلاع می‌یابند که فلاں روز برای لاپرواپی بستر و مسیر رودخانه تعیین شده است. در روز معین برای هر یک جفت، یک نفر باید برای لاپرواپی برود. همه آنها باید برای لاپرواپی بروند در محل معینی جمع می‌شوند، سپس با بیل و وسایل لازم به طرف مصب رودخانه حرکت می‌کنند و مسیر رودخانه را برای لاپرواپی بین خود تقسیم می‌کنند. پس از لاپرواپی و آماده شدن مسیر آب، طبق مقررات و نوع محصول از نظر اینکه چه محصولی به آب احتیاج دارد و هر محصول چند نوبت باید آبیاری شود، نوبت به آبیاری می‌رسد و این کار نسبت

۱. عبدالی، مراد، همدان، ملایر، حسین آباد ناظم، ۵۱/۷/۲.

به نوع محصول کاشته شده تنظیم می‌گردد. مثلاً یک کشاورز نخود کاشته و دیگری خربزه و هر دو زمین جنب همدیگرند، تشخیص می‌دهند که مثلاً نخود زودتر از خربزه به آب احتیاج دارد، نوبت اول را به نخود کار می‌دهند. به این ترتیب نوبتها را تنظیم می‌کنند و به یکدیگر اطلاع می‌دهند. زمان آبیاری ممکن است به روز یا شب بیفتند. در مورد تقسیم آب یک تفاهem کلی بین کشاورزان وجود دارد، اگر کشاورزی نوبت آبیاریش برسد و زمین هم احتیاج به آب داشته باشد اما کسی را نداشته باشد تا به آبیاری بفرستد، کسانی که آبیاری ندارند، به یاری او می‌شتابند و کار آبیاری را چه روز باشد و چه شب، انجام می‌دهند و این کمک در موقع دیگر و در کارهای مختلف کشاورزی جبران می‌شود.^۱

در روستاهای زابل، آب مصرفی برای کشاورزی از رود هیرمند تأمین می‌شود و به وسیله نهرهای کوچک و بزرگ به همدیگر وصل شده و به مزارع کشاورزی می‌رسد. هر آبادی یا محل یک آبیار دارد که به لهجه محلی به او میراو /mirâv/ می‌گویند. میراو به اهالی اطلاع می‌دهد که موقع تیشه زدن نهور است، یعنی موقع لاپروا نهرهای است. کشاورزان به تعداد هر سهم زمین، یک نفر را جهت لاپروا می‌فرستند. آبیار از سهم زمین خود از مشارکت در لاپروا معاف است و فقط سرپرستی زارعین را به عهده دارد و بر این کار نظارت دارد. در موقع لاپروا یک نفر با صدای بلند می‌گوید: برای خشنودی و خوش نفسی از مرح علی، هر کس که محمدی است آقایش علی است، با آواز جلی بلند بگوید یاعلی، تمام نفرات حاضر می‌گویند: یاعلی. باز مرتبه دوم گوینده می‌گوید: ای لال نمیری بگو یاعلی، همه می‌گویند یاعلی، سوم بار می‌گوید: اگر سر بیفتند میان بلا، مترس از بلا و سه مرتبه جلی و خراسانی بگو یاعلی، جمعیت سه مرتبه یاعلی می‌گویند. پس از مدتی کار دوباره نفر دیگری می‌گوید: اگر خسته جانی بگو یاعلی، اگر ناتوانی بگو یاعلی، اگر تن بیفتند میان بلا، مترس از بلا و سه مرتبه بگو یاعلی، بعداً صلوات می‌فرستند. در آغاز فصل آبیاری مثلی در میان اهالی رایج است که می‌گویند:

سنبله او بگیر و میزو بکار

اگر بخواهی که گندمه بکنی به جوال

۱. فضیلت، نبی ا...، همدان، سلیمان آباد، ۶۵/۷/۲۶.

یعنی اگر بخواهید بیشتر محصول برداشت کنید، در این ایام آب و آبیاری را شروع کنید. با زدن بند (سد) در رودخانه، آب را جمع‌آوری کرده و به اصطلاح مهروزبندی /meruzbandi/ می‌کنند، یعنی آب را تقسیم می‌کنند و یا قرعه می‌اندازند. طرز تقسیم آب به این طریق است که هر نفر که دارای یک سهم زمین است (یک سهم شامل ۴ هکتار است)، یک مه آب می‌گیرد، یک مه، ۱۲ ساعت آب در شب یا روز است.^۱

در خچره طالقان، زمین‌های کشاورزی به چهار قسمت تقسیم می‌شود که هر قسمت را یک زیوار /zivâr/ می‌گویند. آب مزارع این منطقه از محل رودخانه و چشمه تأمین می‌شود. در اول اردیبهشت هر سال اهالی برای جوی‌ربی جمع می‌شوند، از هر خانه‌ای یک نفر برای جوی‌ربی می‌رود. پس از اینکه لا یربی جوب تمام شد، هشت نفر که نماینده زیوارها هستند، قرعه (پشك) می‌اندازند که نوبت اول کدام زیوار باشد. هر زیوار یک نفر را صبح اول وقت می‌فرستد دنبال آب که آب را جاهای دیگر کسی نگیرد و یا آب هرز نرود، به این ترتیب کسی که به اصطلاح او پی /ow/ رفته، یعنی دنبال آب رفته، دیگران می‌توانند زمین‌های او را آب بدھند. برخی مواقع زمین‌های زیوار دنبال هم قرار گرفته است که در بالا یک زمین را آب بدھند ممکن است تا پایین بیست تا زمین هم آب بخورد. مقدار آب یک زمین را یک ورگه /vargah/ می‌گویند.^۲

در روستاهای اردکان یزد معیار تقسیم آب به دو صورت بود: ۱- به وسیله سبو طشته -۲- از روی نشانه و خط سنگ استخر. در تقسیم‌بندی آب به وسیله نشانه این گونه عمل می‌کردند: نشانه که چوب باریکی بود همیشه لب استخر قرار داشت که به اندازه‌های هشت یک (معادل یک ساعت آب) و شانزده یک (معادل ۳/۵ ساعت آب) و سه شانزده یک بود. در تقسیم‌بندی سبو طشته، نیز هر ۱۲ دقیقه یک بار، طشته در آب فرو می‌رفت، هر ۵ بار مجموعاً یک ساعت می‌شد، بنابراین براساس تعداد دفعات فرو رفتن در آب، تقسیم‌بندی صورت می‌گرفت و براساس زمین‌های کشاورزی هر یک از اهالی آب بین آنها تقسیم می‌شد. در میبد برای اندازه گیری آب

۱. مختاری، محمدرضا، سیستان و بلوچستان، زابل، ۵۱/۷/۱۲.

۲. نعمتی، دانیال، تهران، طالقان، ۵۰/۵/۲.

از ۲ طشت استفاده می‌کردند. ظرف بزرگ حدود ۲۰ لیتر گنجایش داشت و ظرف کوچک دو لیتر گنجایش داشت. ته طشت کوچک که به شش قسمت مساوی تقسیم شده و هر قسمت را یک دنگ/dung/ می‌نامیدند، سوراخی وجود داشت، هر گاه طشت کوچک پر می‌شد، یک مهره به سر ریسمانی که به دسته سطل بسته بودند، آویزان می‌کردند تا میزان آب فراموش نشود و زمان را به راحتی بتوانند محاسبه کنند. گاهی اوقات در تقسیم آب تقلب صورت می‌گرفت به این صورت که قبل از اینکه طشت کوچک پر شود، با فشار دست آن را در آب فرو برد و با این کار طشت زودتر پر می‌شد و آب کمتری به مزارع می‌رسید به همین دلیل گاهی اوقات یکی از زارعین در کنار میراب یا دشتیان می‌نشست تا کسی نتواند تخلف نماید. محل تقسیم آب نیز کشتمن/keštmân/ نامیده می‌شد.^۱

در اوایل فروردین در روستاهای لُرنشین گچساران، طوابیف هر محل، جلسه‌ای تشکیل می‌دهند و در مورد نحوه تقسیم آب و نحوه لاپرواژی جوی‌های آب به مذاکره می‌پردازند، برای مثال در قریه کته/kete/ که از نظر نسق زراعی دارای یکصد و چهار سهم آب است، به نسبت سهم، اهالی به لاپرواژی جوی‌ها اقدام می‌کنند. واحد اندازه‌گیری، چوب خشکی از نی است که حدود ۳ الی ۴ متر طول دارد. در اندازه‌گیری زمین‌ها طول همه زمین‌ها یکسان است و فقط به ازاء هر سهم چهار نی یعنی حدود شانزده متر از عرض زمین‌ها جدا می‌کنند و به افراد می‌دهند و هر کس زمین خود را می‌شناسد و شروع به جمع‌آوری سنگ‌ها، خار و چوب و غیره در آن می‌کند. فاصله سرچشمی آب تا زمین‌ها حدود ۲ کیلومتر است. لاپرواژی جوی‌ها با اقدام دسته جمعی حدود ۱۰ روز طول می‌کشد، بعد هر چند خانواری که زمین آنها نزدیک به هم است با هم شریک شده از تشکیل و اشتراک پانزده سهم یک بُنك/bonak/ به وجود می‌آید و کل زمین‌های شلتون کاری به هفت بُنك تقسیم می‌شود و در ابتدای ورود جوی آب به زمین‌ها، آن را به هفت قسمت مساوی تقسیم می‌کنند و هر قسمت وارد یکی از بُنک‌ها می‌شود. سپس برای آبیاری یک نفر را تعیین می‌کنند و قرار می‌گذارند که پس از برداشت محصول از هر سهم، پنج من برنج به عنوان

مزد به آبیار بدهند (هر من این منطقه معادل با هفت کیلو و ربع است) البته به علت کم‌آبی برخی شبها «آب دزدی» می‌شود. به این ترتیب که برخی از کشاورزان شبها که آبیار در منزل است، دزدانه وارد زمین‌ها شده و از آب بنک‌ها کم می‌کنند و آب بنک خود را اضافه می‌کنند. فردا صبح که آبیار و یا مردم به مزرعه می‌روند، پس از اطلاع یافتن از موضوع، گاه درگیری بین طرفین پیش می‌آید که با پا در میانی ریش‌سفیدان ماجرا فیصله می‌یابد و آب دزد جریمه می‌شود.^۱

در شهداد کرمان از آنجا که اراضی و باغ‌های این محل نسبتاً بزرگ است، تقسیم‌بندی جالبی در مورد توزیع آب وجود داشته که علت این تقسیم‌بندی وجود خرد مالک‌هast است که نیمی از مردم این محل را تشکیل می‌دهد. منبع تأمین آب رودخانه‌ای است که از کوه‌های اطراف کرمان سرچشمه می‌گیرد. واحد آب در شهداد بُرق /borq/ نامیده می‌شود. این نام از قدیم‌الایام انتخاب شده و هم‌اکنون نیز به کار می‌رود. یک برق معادل یک صدویست آب کل رودخانه در یک روز یا یک شب است. یعنی اگر کل آب رودخانه را دویست و ده قسمت بنمایند، یک قسمت آن در یک روز یا یک شب، یک برق نامیده می‌شود و یک برق را به اجزای کوچک‌تر نیم برق، ربع برق تقسیم می‌کنند. اجاره یک برق آب برای یک سال است که به اصطلاح دمن /demn/ آب سیزده روز است و چون طول شب و روز در فصول مختلف سال متفاوت است، برای آن که حقی از کسی ضایع نگردد، فردی که در یک دمن روز آب داشته دمن دیگر شب آب می‌گیرد و بالعکس. برای سه روز اول دمن نام ویژه‌ای انتخاب شده است که عبارتند از: نخست /nexest/، بت /bet/ و ست /set/ که به ترتیب برای اول، دوم و سوم است ولی برای روزهای بعد نام خاصی ندارند و چهارم، پنجم و الخ می‌خوانند. به یک روز یا یک شب در اصطلاح آبیاری طاق /tâq/ می‌گویند و هر دمن ۲۶ طاق است.^۲

در قریه گلو از توابع رامیان گنبد، برای تقسیم آب در مزارع پنبه، یک روز در جایی مثلاً مسجد محل جمع می‌شوند و میان خود برای هر قنات به طور جداگانه قرعه‌کشی می‌کنند. برای هر دو هکتار زمین یک قرعه یا یک امتیاز قائل می‌شوند. مثلاً یک نفر که دو هکتار زمین دارد

۱. آذرگون، غضنفر، کهگیلویه و بویر احمد، گچساران، ۶۲/۱۲/۲۸.

۲. خدازاده، محمدداد، کرمان، شهداد، ۵۰/۱۱/۱۰.

در قرعه‌کشی فقط یک کارت قرعه و امتیاز دارد و اگر فردی ۲۰ هکتار زمین داشته باشد، ۱۰ کارت قرعه و امتیاز در میان کارت‌های قرعه خواهد داشت. کارت قرعه نیز تکه کاغذهایی است که اندازه آن حدود ۲۵ سانتی‌متر است و اسم همه را در کارت‌های قرعه می‌نویسند. اگر در قرعه‌کشی با قنات می‌باشد بر فرض صد هکتار زمین آبیاری شود، باید ۵۰ کارت قرعه‌کشی باشد چون صد هکتار زمین صاحبانی دارد، چه صاحب آن پنج نفر باشد چه پنجاه نفر، که جماعت هر یک به نسبت زمینشان امتیاز داشته و در قرعه‌کشی شرکت داده می‌شوند. در هر کارت اسم یک نفر را می‌نویسند و کاغذ را لوله می‌کنند به طوری که اسم داخل آن قابل خواندن نباشد و درون ظرفی می‌اندازند و به هم می‌زنند سپس از یک بچه نابالغ می‌خواهند کارت‌های لوله‌شده را یک یک از ظرف جدا کند و بردارد و به دست یک نفر بدهد. آن شخص لوله را باز می‌کند و اسم نوشته‌شده بر روی کارت‌ها را می‌خواند و به این ترتیب نوبت آبیاری هر کس مشخص می‌شود. مدت زمان آبیاری برای هر قرعه دو شبانه‌روز است مثلاً اگر کسی دو قرعه دارد چهار شبانه‌روز زمین‌های خود را آبیاری می‌کند و سپس آب را به دیگری می‌دهد. عموماً آبیاری از صبح آغاز می‌شود و تا عصر ادامه دارد. آنها یکی که امتیاز آب زیادی دارند، مثلاً فردی ۱۰ شبانه‌روز آب داشته باشد و در مدت ۸ شبانه‌روز کار آبیاری خود را تمام کرده باشد، آب دو روز باقیمانده را می‌تواند به یک نفر که احتیاج دارد به عنوان قرض بدهد و بعداً که نوبت آب او می‌رسد، از سهم آب او استفاده کند. ضمناً هر کس می‌تواند در صورت تمایل با موافقت طرف دیگر، نوبت خود را با دیگری عوض کند و اگر هر دوی آنها توافق داشته باشند که نوبت‌هایشان را با هم عوض کنند، افراد دیگر حق دخالت و جلوگیری از این کار را ندارند.^۱

در روستاهای تنکابن برای آبیاری مزارع برنج، ابتدا شخصی را به عنوان میرآب یا رئیس آب انتخاب می‌کنند. میرآب به مدت سه سال انتخاب می‌شود. در گذشته حقوق میرآب از طرف مردم تأمین می‌شد، اما هم اکنون به وسیله اداره آبیاری پرداخت می‌گردد. میرآب در تقسیم آب اختیار تام دارد، وی در هر پنج شش روستا، نماینده‌ای انتخاب می‌کند که به او آب سوار /âbsuvâr/

۱. صفیزاده، پولاد، گلستان، گنبد، رامیان، ۴۸/۷/۱۶.

می‌گویند. آب سوار هم باید یکی از کشاورزان خوب محل یا فردی مورد اعتماد باشد. در بالای رودخانه‌ای که آب را به روستاهای نزدیک بگرداند، نهرهای بزرگ وجود دارد که حفاظت و هدایت آب این نهرها به سوی مزارع بر عهده آب سوار است. آب سوار وظیفه دارد آب این نهرها را به تمام مزارع روستاهای برساند. آب سوار حقوق خود را از طرف مردم یا میرآب می‌گیرد. میرآب و آب سوار در سال، شش ماه حقوق می‌گیرند، آن هم در فصل بهار و تابستان که فصل کشاورزی برنج است. در تابستان که آب رودخانه‌ها کم می‌شود، میرآب به آب سوار دستور می‌دهد که هر محل شخصی را به نام آبدار (*âbdâr*) مشخص نماید، کار آبدار هم این است که وقتی آب سوار آب را از بالای رودخانه توی روستا می‌آورد، آبدار هم آن آب را از نهرهای کوچک به زمین‌ها کشیده و زمین‌های کشاورزی مردم را آبیاری نماید، چون آبدار مسئول این نهرهای کوچک است، دیگر صاحب زمین نمی‌تواند تجاوز نماید یا دو نفر کشاورز آب زمین‌های هم‌دیگر را بگیرند و یا آب زیادی به زمین خود ببرند. کشاورزان هم حرف آب سوار را گوش داده و در تابستان شخصی را به این کار می‌گمارند تا هرج و مرج نشود. حق آبدار هم توسط کشاورزان داده می‌شود که معمولاً برنج یا پول است به این ترتیب که مثلاً هر جریب زمین که یک هزار مترمربع است مقدار سه کاسه (کیله) / *kile* / شالی که هر کاسه حدود دو نیم کیلو است و یا به مبلغ معادل آن پول مرسوم است که به آبدار می‌دهند. پول را نقدی می‌دهند اما برنج را پس از برداشت محصول در پاییز می‌دهند. عده‌ای از مردم در فصل تابستان وقتی زمین زراعی خود را به آبدار تحويل دادند برای تفریح به بیلاق می‌روند و مسئولیت آبیاری مزارع به عهده آبدار است، تا ۱۵ مرداد که به اصطلاح نیمه اسد است، زمین‌ها مرتب آبیاری می‌شود. از پانزدهم مرداد به بعد چون بیشتر مزارع مشغول بیرون آوردن خوشه هستند به آب نیاز ندارند، چرا که ته شالی باید سفت شود تا در اثر باد و باران نیفتند و برنج بهتر خوشه بزنند. پس از ده تا ۱۵ روز دوباره به مدت چند روز آب می‌دهند و در شهریور خوشه برنج رو به زردی می‌رود و برنج رسیده می‌شود.^۱

در روضوان شهر گیلان، اسفندماه هر سال نماینده آبیاری به منطقه رفته، مردم را در مسجد

۱. نیکدوست، محمدعلی، مازندران، تنکابن، ۴۹/۵/۱۷. تا آنجا که نگارنده این سطور اطلاع دارد این شیوه آبیاری هم اکنون نیز در روستاهای تنکابن رایج است.

جمع می‌کند و برای هر رودخانه یک میرآب یا سرآبیار تعیین می‌کند و میرآب نیز فردی را به عنوان جوب سالار انتخاب می‌کند که برای هر نهر آب وظایفی را به عهده او می‌سپارد. هر رودخانه هر تعداد نهری که داشته باشد به همان میزان جوب سالار تعیین می‌شود. بعد از تعیین این افراد میرآب موظف است صورت این اسمای را به اداره آییاری منطقه ارسال نماید تا نسبت به اختصاص حقوق فصلی آنها اقدام گردد. البته میرآب، و جوب سالارها از میان افراد محل انتخاب می‌شوند. میرآب، آب رودخانه را به طور مساوی و نسبت به سهم و مقدار شالیزار هر نهر تقسیم کرده و در اختیار جوب سالار قرار داده و جوب سالار هم آن را به همان طریق به نسبت سهم و مقدار آب مورد نیاز هر مزرعه تقسیم می‌کند تا انتهای مزارع. در این موقع جوب سالار آب را به صورت اندازه‌گیری شده در اختیار هر شالیکار قرار داده و هیچ شالیکاری حق دست زدن به آب را ندارد و اگر کم یا زیاد شد بایستی جوب سالار را در جریان بگذارد. وضع آب و آییاری به همین طریق ادامه دارد تا نشا و وجین و دوباره تمام شود. فاصله هر کار با کار دیگر ۱۵ روز خواهد بود یعنی از نشا تا وجین ۱۵ روز، از وجین تا دوباره ۱۵ روز خواهد بود. وجین یعنی کندن علف‌های هرز و «دوباره» یعنی کندن بار دوم علف‌های هرز. در طول این مدت ساقه برنج بزرگ شده و استقامت آنها در برابر کم‌آبی بیشتر است ولی در ایام نشا، وجین و دوباره، حتماً باید مزرعه آب داشته باشد. ناگفته نماند، میرآب و جوب سالارها تمام سعی خود را خواهند کرد که آب به طور عادلانه تقسیم شود، اما در برخی مواقع تعیض‌هایی پیش می‌آید که به درگیری و نزاع میان زارعان منجر می‌گردد، البته موقعی که مزارع برنج به اصطلاح قوشه/*quše* (خوشه) درآورد، دیگر نیازی به آب نیست و این درگیری‌ها بیشتر قبل از خوشه زدن برنج است.^۱

در خوی آذربایجان غربی، کشاورزان هر منطقه برای آییاری، همه ساله پس از گذشت ده روز از فروردین، شب در خانه یکی از زارعین جمع می‌شوند و از بین خود یک نفر را که امین همه است، انتخاب می‌کنند و او را به سرپرستی آییاری منصوب می‌کنند که به اصطلاح محلی به او جوانان/*juvân*/ می‌گویند. جوانان هر منطقه اسم زارعان آن منطقه را در دفترچه‌ای یادداشت

می‌کند و نوبت آب را هر روز به دو نفر از کشاورزان می‌دهد، وقتی نوبت آب به همه رسید، دوباره از سر شروع می‌کند و این کار همچنان ادامه می‌یابد تا پایان آبیاری. هریک از کشاورزان ماهانه مقداری پول به جووان می‌دهند. در خوی شبها زمین را آبیاری نمی‌کنند. اگر جووان هر منطقه در طی سال، خوش اخلاق بود و با مردم به خوبی رفتار کرد، برای سال دیگر نیز او را انتخاب می‌کنند و گرنه جووان را از میان افراد دیگر انتخاب می‌کنند. همه ساله جویهای منطقه را کشاورزان لایروبی می‌کنند. آبیاری در خوی معمولاً^۱ به سه طریق انجام می‌شود: ۱- آبیاری موضعی ۲- آبیاری کرتی (کردی /kardi/) ۳- آبیاری نشتی. آبیاری موضعی فقط در مورد درختان مخصوصاً درختان بدون میوه به کار می‌رود، به این ترتیب که دور یک درخت را به عمق ۱۰ الی ۱۵ سانتی‌متر و قطر یک متر می‌کنند و آن را گود و مسیر جویباری را به آن وصل می‌کنند و به این ترتیب درختان آبیاری می‌شوند، این نوع آبیاری را آبیاری تشتکی نیز می‌گویند. در مورد نهال‌های تازه غرس شده نیز از این نوع آبیاری بهره می‌گیرند. آبیاری کرتی یا کردی، بیشتر برای سبزیجات، چندر، کدو و صیفی‌جات دیگر به کار می‌رود. آبیاری نشتی بیشتر برای درختان قابل استفاده است به این ترتیب که سطح نهر آب با بازوهای پهن در حدود ۲۵ الی ۳۵ سانتی‌متر تفاوت دارد، یعنی نهراها خیلی گود هستند و موقعی که آب وارد نهر گود می‌شود، مدتی طول می‌کشد که پر شود و وقتی پر شد، آب اضافی آن خارج می‌شود و به اضافه آب جوی اصلی وارد نهر گود دیگری می‌شود.^۱

در روستاهای الیگودرز لرستان، زمین‌ها را به شش دانگ تقسیم می‌کنند و هر دانگ شش جفت و هر جفت دو لنگ است. از هر دانگ یک نفر که از همه بزرگتر است، انتخاب می‌شود و هر شش دانگ یک نماینده دارد که مجموعاً شش نماینده می‌شوند. سپس اسامی شش نفر را می‌نویسن و کاغذها را که اسامی بر روی آنها نوشته شده، درون کلاهی می‌گذارند و سپس از بچه کوچکی می‌خواهند تا قرعه‌ها را یکی یکی بیرون بیاورند، نفر اول به عنوان سرپريلدار /sarbildâr/ و اول آب نamideh می‌شود. اما از دانگی که اول آب شده است، یک نفر داوطلب

جدول نوبت‌های آبیاری و انواع و عمق آبیاری در کشت‌های مختلف شهرستان خوی

ردیف نام نبات	فصل آبیاری	روزهای نوبت آبیاری	نوع آبیاری	عمق آبیاری	تعداد دفعات آبیاری
۱ آفتابگردان	بهار - تابستان	۱۵ روز	کرتی و نشستی	۲۰-۳۰ سانتی‌متر	۱۰ نوبت اوایل اردیبهشت تا اوایل مهر
۲ بید - تبریزی	بهار - تابستان - پاییز	۵-۱۲ روز	کرتی و نشستی	۲۰-۱۰۰ سانتی‌متر	۲۰ نوبت
۳ پنبه	بهار - تابستان	۱۵ روز	کرتی	۲۰-۳۰ سانتی‌متر	۱۰ نوبت اوایل اردیبهشت تا اوایل مهر
۴ چغندر و ترب	بهار - تابستان	۱۵ روز	کرتی	۲۰-۳۰ سانتی‌متر	۱۰ نوبت اوایل اردیبهشت تا اوایل مهر
۵ خربزه	بهار - تابستان - پاییز	۱۰-۱۲ روز	نشستی	۲۰-۲۵ سانتی‌متر	۱۵ تا ۱۲ نوبت
۶ خیار	بهار - تابستان	۱۵ روز	کرتی	۱۵-۲۰ سانتی‌متر	۳۰ تا ۲۵ نوبت
۷ زردآلو - گیلاس	بهار - تابستان - پاییز	۱۵-۲۰ روز	کرتی و نشستی	۲۰-۵۰ سانتی‌متر	۶ تا ۴ نوبت
۸ سبزیجات (به طور کل)	بهار - تابستان	۶ روز	کرتی	۱۰-۱۵ سانتی‌متر	۲۵ نوبت
۹ سایر درختان میوه	بهار - تابستان - پاییز	۱۴-۲۱ روز	کرتی و نشستی	۲۰-۱۰۰ سانتی‌متر	در حدود ۴ الی ۱۵ نوبت
۱۰ کرچک و کنجد	بهار - تابستان	۱۵ روز	کرتی و نشستی	۲۰-۳۰ سانتی‌متر	۱۰ نوبت اوایل اردیبهشت تا اواخر شهریور
۱۱ گلهای زیستی	بهار - تابستان	روزانه	کرتی	۲-۵ سانتی‌متر	حداقل ۷۰ نوبت
۱۲ گندم و چو و امثال آن	بهار - پاییز	۲۰ روز	کرتی	۱۵-۲۰ سانتی‌متر	۵ نوبت (۳ نوبت بهار - نوبت پاییز) (اکثراً دیمی)
۱۳ گلابی - گوجه - آلو - آبلالو - سیب - سنجد به	بهار - تابستان - پاییز	۱۵-۲۰ روز	کرتی و نشستی	۲۰-۵۰ سانتی‌متر	۴ تا ۱۲ نوبت
۱۴ مو و انار	بهار - تابستان	۲۱ روز	نشستی	۳۰-۲۰۰ سانتی‌متر	۴ تا ۶ نوبت
۱۵ هندوانه	بهار - تابستان	۲۰-۳۰ روز	کرتی	۲۰-۲۵ سانتی‌متر	۲ تا ۴ نوبت (اکثراً دیمی)
۱۶ یونجه	بهار - تابستان - پاییز	۱۲ روز	کرتی	۲۵-۴۰ سانتی‌متر	۱۵ نوبت

می‌شود و به پنج نفر دیگر سور می‌دهد و خودش عنوان سربیلداری را می‌گیرد. هر دانگ یک شبانه‌روز سهم آب است که نیم دانگ در شب و نیم دانگ در روز سهم آب دارد. نیم دانگی که دفعه اول در شب قرار دارد، دفعه دوم در روز نوبت او می‌شود. اما وقت آب‌گیران از آفتاب زدن تا آفتاب نیش است. محلی از جوی‌ها را برای آب‌گیران تعیین می‌کنند تا به هنگام غروب یا اول صبح، شخصی که می‌خواهد آب بگیرد در محل آب‌گیران یا پیش‌انداز حاضر شود برای گرفتن آب. هنگامی که آفتاب پیدا شد، آبیار چند عدد بوته داخل آب می‌اندازد و همراه بوته پیش می‌آید تا آب حامل بوته به زمین آن شخص برسد که در آن هنگام گرفتن آب به پایان می‌رسد. در هنگام جابه‌جایی نوبت آب با علامتی به یکدیگر می‌فهمانند، اگر شب باشد، شخصی که آبیاری او به پایان رسیده چراغ دستی‌اش را تکان می‌دهد و اگر روز باشد، بیلش را پر از آب کرده و به هوا می‌پاشد یا کلاهش را روی دسته بیل می‌گذارد و آن را به عنوان علامت در هوا تکان می‌دهد. البته آبیاری در شب‌ها دشوارتر است چون آبیار نمی‌تواند بخوابد زیرا ممکن است آب به زمین‌های دیگر برود و یا باعث هدر رفتن آب شود. در یک نوبت نیز به آبیاری گندم نمی‌پردازند، زیرا معتقدند به محصول آسیب می‌رسانند و آن ایام خمسه است. یعنی سه روز آخر خرداد و دو روز اول تیرماه، زیرا در این ایام، زمین گندم باید خشک باشد و هیچ رطوبتی به آن نرسد چرا که رطوبت در این ایام به اصطلاح موجب «زنگزدگی» گندم می‌شود و گندم سیز، خشک می‌شود.^۱ در صحنه کرمانشاه، اوایل اسفند پس از لاپرواژی، پاکار مردم را جمع می‌کند و آب را تقسیم می‌کند. نحوه تقسیم آب به این ترتیب است: ۲۴ جفت به سه دسته ۸ نفری تقسیم می‌شوند، هر گروه یک نفر را انتخاب کرده و از بین همه افراد یک نفر را انتخاب می‌کنند. آن شخص از همه دور می‌شود. آن‌گاه آن سه نفر هر کدام چیزی از جیب خود یا از زمین برمی‌دارند و آن را در میان کلاهی می‌ریزند. سپس شخصی را که از آنها دور شده صدا می‌زنند، او نزدیک می‌آید و اشیاء درون کلاه را یکی یکی در می‌آورد، شیء اول متعلق به هر کس بود، گروه او نوبت اول را در آبیاری دارد. همین طور برای بقیه نیز نوبت آبیاری تعیین می‌شود. شبانه‌روز را به ۴ قسمت تقسیم

۱. سجادی، سیدحسین، لرستان، الیگودرز، ۵۰/۴/۶

می‌کنند و نوبتها را در این چهار قسمت رعایت می‌کنند.^۱

در گرمسار سمنان، واحد آب در گذشته «سنگ» بود. گردش آب نیز بر اساس «بنه» محاسبه می‌شد. هر بنه شامل پنج نفر بود که در زراعت با هم شراکت داشتند و بر این عده یک نفر سربُنه نظارت داشت و هر بنه نیز زمین‌های خود را به سه بخش جهت کشت پنبه، گندم و یک بخش آیش، تقسیم می‌کرد. جای کشت‌ها و آیش‌ها هر سال عوض می‌شد. هر بنه معمولاً یک شبانه‌روز آب داشت و گاهی آب به قسمت‌های کوچکتر تقسیم می‌شد که به آن یک طاق می‌گفتند و طاق مانند سایر نقاط شامل ۱۲ ساعت آب بود و برای محاسبه زمان آن از آفتاب استفاده می‌کردند، یعنی از طلوع تا غروب آفتاب یک طاق و از غروب تا طلوع آفتاب را نیز یک طاق به حساب می‌آورند. نصف طاق را نیز یک ربع می‌گفتند که از طلوع آفتاب تا ظهر یا از ظهر تا غروب وغیره بود. برای اینکه کسی آب سهم خود را زیاد نکند، چوبی را در کنار جوی آب فرو می‌کردند که اگر آب زیاد می‌شد و از چوب بالاتر می‌رفت و یا آب کم می‌شد و از محل مشخص شده پایین‌تر می‌رفت متوجه می‌شوند و این عمل را داغ زدن می‌گفتند و آن چوب را «چوب داغ» می‌نامیدند. در تمام ایام سال آب در گردش بود، مگر در روز عاشورا که آب «قربا»/qorabâ/ بود، یعنی هر کس می‌توانست از آب استفاده کند، چرا که در روز عاشورا هر کاری را حرام می‌دانستند، حتی حاصلی که از آبیاری در روز عاشورا به دست می‌آمد.^۲

در اهرم تنگستان بوشهر، برای بهره‌گیری و تقسیم آب از کیل /keýl/ یا پیاله استفاده می‌کردند. به این شکل که دیگ بزرگ و پیاله از ابزار این کار است. این پیاله که مخصوص همین کار درست می‌کردند مانند پیاله‌های معمولی بود با این تفاوت که در وسط این پیاله سوراخ بسیار ریزی داشت. ابتدا دیگ بزرگ را پر از آب می‌کردند و در محل باغ یا مزرعه که باید آبیاری می‌شد، قرار می‌دادند و چند نفر امین و معتمد کنار این دیگ آب می‌نشاندند، سپس یک نفر پیاله را در وسط دیگ بر روی آب می‌گذاشت. آب آهسته آهسته از سوراخ، داخل پیاله می‌شد و همین که پیاله پر می‌شد به ته آب فرو می‌رفت و به ته دیگ می‌خورد و صدایی آرام و خفیف می‌داد.

۱. مرادی، عبدالقاسم، کرمانشاه، صحنه، ۵۰/۵/۴.

۲. بی‌نام، سمنان، گرمسار، بی‌تا.

این صدا نشان‌دهنده فرو رفتن پیاله در آب بود و معیار شمارش آن. شخصی که در کنار دیگ می‌نشست با شنیدن این صدا، فوراً پیاله را از دیگ بیرون می‌آورد و آب درون آن را خالی می‌کرد و دوباره پیاله را روی آب دیگ می‌گذاشت و به همین ترتیب کار ادامه پیدا می‌کرد. لازم به ذکر است شخصی که کنار دیگ نشسته و مأمور خالی کردن پیاله بود، طناب مخصوصی در دست داشت که با هر بار فرو رفتن و صدای برخورد پیاله به ته دیگ، یک گره به طناب می‌زد تا تعداد پیاله‌هایی را که آب به باغ یا مزرعه رفته، فراموش نشود. هر سه پیاله‌ای که زیر آب فرو می‌رفت و مجدداً بیرون آورده می‌شد، نیم ساعت و هر شش پیاله یک ساعت زمان می‌برد و با توجه به مساحت اراضی یا تعداد بُنه نخل‌ها، تعداد پیاله‌های آب، مشخص می‌شد.^۱

اصطلاحات آبیاری سنتی و معرفی نمونه‌های شاخص آن (کلیات)

۱- صنفی: مقنی، آبکار، میراب، آبیار، مقنی باشی، کیال /kayâl/، آب بان، آب سوار، آب شناس، دشتیان و غیره

میراب: مباشر و ناظر تقسیم آب‌ها، کسی که متصدی تقسیم آب مشتری است و آب را به خانه‌ها، باغ‌ها، مزارع و غیره می‌رساند.^۲

سر برون کن هم بین میراب را (مولوی)

چند بینی گردش دولاب را

می‌شکافد سینه‌ام را عاقبت همچون صدف
می‌دهد گر قطره‌ای میراب این دریا مرا
(کلیم کاشانی)

۲- آبیاری سنتی: مانند کاریز، قنات، لاپروا، آب آسیا و غیره.

۱. دهداری، بهزاد، بوشهر، اهرم تنگستان، ۵۲/۵/۲۴

۲. فرهنگ معین، مجلد چهارم، ص ۴۴۸۹

کاریز: واژه کاریز یا کهریز، پهلوی بوده که در اوراق مانوی به آن کریز/qyriz/، می‌گفته‌اند به معنی قنات و آبرو، در زبان کردی گاریز/gâriz/، و در اراک (سلطان‌آباد) کاریز/kâriz/ گویند.^۱

آب کش تا بردمد از تو نبات
شهره کاریزیست پر آب و حیات
(مولوی)

۳- سازه‌های آبی: مانند بندها، پل‌ها، آب‌انبارها، قنات‌ها، آسیاب‌ها، آبدنگ و غیره. آسیای آبی یا آسیاب: آسیابی است که با نیروی آب می‌گردد و آن را آب آسیا یا آس آب/ âb/ نیز می‌نامند. در برخی از شهرها و روستاهای خراسان، کرمان، اصفهان، کلمه عربی طاحون و طاحونه را نیز به کار می‌برند. رکن اصلی آسیاب یک چرخ چوبی است که با نیروی آب می‌گردد. چرخاب(توربین آبی) که به آن پُر هم می‌گویند، به سنگ رویی آسیاب وصل است و آن را می‌گرداند. چرخاب محوری استوانه‌ای دارد که در یک سر آن نوکی فلزی و بر سر دیگرش میله‌ای آهنه فرو رفته و پرهایی به سطح دور آن وصل است. چرخاب را به دو صورت افقی و عمودی در گذر آب قرار می‌دهند. چرخاب افقی محور قائم دارد که پره‌ها به طور افقی در شکاف‌های مایل روی آن فرو رفته و محکم شده است. این چرخاب زیر سنگ‌های آسیاب کار گذاشته می‌شود. طرز قرار گرفتن چرخاب چنین است که نوک فلزی سرپایی محور در سوراخ سنگی که بر کف آب قرار داده شده، فرو می‌رود و میله آهنه سر بالای آن از میان سنگ ثابت زیرین آسیاب^۲ می‌گزند و در گلوی سنگ گردان آسیاب محکم می‌شود. چرخاب قائم که محوری افقی دارد، معمولاً در کنار سنگ‌های آسیاب کار گذاشته می‌شود. یک سر محور این چرخاب در سوراخی در دیوار قرار می‌گیرد و سر دیگرش با یک چرخ‌دنده چوبی به محور عمودی زیر

۱. همان، ص ۲۸۲۰.

۲. شاید به سبب فشاری که سنگ زیرین آسیاب تحمل می‌کند و البته در مورد ثابت قدم بودن فرد، این ضرب‌المثل رایج شده باشد: «مرد باید که در کشاکش روزگار سنگ زیرین آسیاب باشد».

سنگ‌های آسیاب متصل می‌شود. از قدیم سه گونه آسیای آب گرد در ایران معمول بوده است. این آسیاب‌ها را تنوره‌ای یا پرّی، آسیاب ناوی یا ناوданه و آسیاب چرخی یا شبیی می‌نامیدند.^۱

آب دنگ/âb: یکی دیگر از ابزار سنتی که به نوعی با آب ارتباط داشته و در فرهنگ مردم ایران به‌ویژه مناطق شمالی مورد استفاده قرار می‌گرفت، آب دنگ^۲ است. از این وسیله برای کوییدن شلتوك/*šaltuk*/ و تبدیل آن به برنج استفاده می‌شد. اجزای این وسیله عبارت بود از:

- ۱- محور گردان(در اصطلاح محلی تیر/tir/) که از چوب محکم و قطعی به دست می‌آید و دو سر آن باریک و مدور و صیقلی است و برای آنکه مانع ترکیدن چوب شوند، نزدیک به انتهای تیر دو حلقه آهنی نصب کرده که آنها را دلبند/delband/ می‌نامند.
- ۲- دو چوب بسیار محکم و مقاوم که بر آنها شیارهایی به صورت نیم دایره ایجاد کرده‌اند که قاشق خوانده می‌شود و هر یک از دو سر تیر، جرم و جفت، در یکی از دو قاشق قرار می‌گیرد.
- ۳- پره‌ها که دایره‌وار به طور عمودی بر تیر نصب شده‌اند و بر اثر فشار آبی که روی آنها می‌ریزد تیر را به گردش درمی‌آورند.
- ۴- زبانه چوبین خمیده‌ای که در اصطلاح محلی کوتینا/kutinâ/ خوانده می‌شود، روی تیر با محور گردان نصب شده است و با گردش آن، اهرم اصلی دنگ را که پل نام دارد به حرکتی آلاکلنگی وا می‌دارد.
- ۵- اهرم اصلی یا پل که بر دستک‌هایی موسوم به مرزه/marze/ استوار است و حالتی آلاکلنگی دارد. پل طوری قرار گرفته که کاملاً بر محور گردان عمود است.
- ۶- چوب مدور و بسیار مقاومی که از سوراخی نزدیک به انتهای اهرم یا پل گذشته است به حالت دو دسته در آمد که هر یک از آنها را مرزه می‌خوانند. مرزه‌ها که مانند دو سر محور گردان، صاف و صیقلی‌اند، همچنان در شیارهایی نظیر قاشق‌های تیر که بر دو چوب محکم دیگر ایجاد شده‌اند، حرکت می‌کنند و نقاط اتکای اهرم یا پل به شمار می‌روند.

۱. جمعی از نویسنده‌گان، دایرهالمعارف اسلامی، مجلد اول، ص ۳۷۳.

۲. این وسیله سابقاً در دهات تنکابن به کار می‌رفته است و شرح ابزار و اجزای آن مربوط به این منطقه است. (نگارنده)

۷- پل، از سویی که با محور گردان تماس پیدا می‌کند، دارای پَخی /pax/ صیقلی است که هر بار، پشت محدب زبانه یا کوتینا بر آن فرود می‌آید و بر اثر گردش محور بر آن فشار می‌آورد و باعث می‌شود سر دیگر آن تا ارتفاعی حدود نیم متر بالا برود و پس از گذشتن زبانه و رها شدن، به جای خود برگردد.

۸- انتهای خارجی اهرم که بر اثر حرکت کوتینا بالا می‌رود، مجهز به کوبه‌ای است که در اصطلاح محلی ساره /sâre/ خوانده می‌شود و کلاهک آهنی دارد که دندانه‌های ناهمواری بر آن نشانده‌اند.

۹- ساره، پس از رها شدن پل، در هاون سنگی کم‌عمقی فرو می‌آید که نام محلی آن چاله /châle/ است و شلتوك را در آن می‌ریزند.

۱۰- خار چویینی که زبانه یا کوتینا را در جای خود چفت می‌کند، که آن نیز پارس /pârs/ خوانده می‌شود.

۱۱- ناوی که آب را با شتاب لازم به سوی پره‌های محور گردان هدایت می‌کند، ناب /nâb/ نام دارد.

لازم به ذکر است که برای سفید شدن برنج مقداری از کف آب دریا را به شلتوك اضافه می‌کردند که بعداً به همراه سبوس، از برنج جدا می‌شد.^۱

۱۴- ابزار و وسایل آبیاری سنتی: مانند بیل، پنگ /pang/، ساعت آبی، پیاله، آب پاش، دلو /dalv/، کول /kaval/ و غیره.

کول: حلقه‌های سفالینی که در مجرای قنات نشانند تا مانع از نشت قنات شود.^۲
لوله بزرگ و فراخ سفالینه که در قنات به کار برند و آن را در کرمان نای و نای سار گویند.^۳
کول در اصطلاح قنات‌شناسی نوعی تنبوشه بیضی شکل است که گشادی دهانه و قد

۱. نیکدوست، محمدعلی، مازندران، نورالدین محله تنکابن، ۵۰/۵/۶. همچنین در کتاب کوچه شاملو نیز شرح کامل این وسیله، ذیل واژه آب‌دنگ آمده است.

۲. فرهنگ معین، مجلد سوم، ص ۳۱۳.

۳. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه کول.

(ارتفاع) آن به اندازه‌ای است که یک نفر آدم می‌تواند در حالی که خودش را خم بکند از داخل آن عبور کند. در گذشته کول‌ها از جنس سفال بود، یعنی از گل رس قالبریزی کرده و بعد در کوره کول پزی، پخته می‌شد، اما امروزه کول‌ها معمولاً از سیمان و ماسه درست می‌شود و احتیاجی هم به کوره ندارد. این نوع کول‌ها را بیشتر در همان محل کار (روی پشتنه قنات) درست می‌کنند و همانجا هم در کنار قنات به مصرف می‌رسانند. کول مصالحی است که بعد از آجر به کار گرفته شد، قنات‌های قدیمی همگی آجر بست هستند، اما در قنات‌های جدیدتر (شاید کمتر از یک قرن) برای حفاظت از قنات و پیشرفت کار، کول به کار می‌رود که قبلًا سفالی بوده ولی حالا اغلب از جنس سیمان و ماسه است. کول بست کردن قنات خیلی ارزان‌تر از آجر بست کردن آن تمام می‌شود، روی این اصل، امروزه دیگر نه در احداث قنات جدید و نه برای مرمت قنات‌های قدیمی از آجر استفاده نمی‌شود. قالب کول را معمولاً به اندازه دهانه کوره (مجرای) قنات انتخاب می‌کنند. کول‌ها را در نقاطی از مجرای زیرزمین قنات که احتمال ریزش دارد، طوری پهلوی هم می‌چینند که سطح سقف و دیوارها و کف کوره را می‌پوشاند و مقنی هم می‌تواند برای انجام کارها از داخل آنها، در حالت خمیده عبور کند و یا در حالت نشسته کار کند (لا یروبی کند)، برای اینکه کول‌ها در جای خود، خوب سفت و محکم باشد، در فضاهای خالی بین کول و سطح دیواره مجرأ، قطعات کول شکسته و یا خرد شده را جای می‌دهند.

به طور کلی آجر بست یا کول بست کردن قنات‌ها، احتمال خراب شدن آن را خیلی کمتر می‌کند. آجر بست یا کول بست باعث استحکام قنات‌ها در موقع به اصطلاح «آب بند شدن» می‌شود و نمی‌گذارد پشتلهای قنات، به اصطلاح زود بخوابد (فرو بنشیند)، بارها دیده یا شنیده شده است که برخی از چاه‌ها کور شده، یعنی فرو ریخته و آب در آنها دیده نمی‌شود ولی چون قنات کول بست بوده، جریان آب بند نیامده و آب از لابلای یا پشت کول‌ها خارج می‌شود، بنابراین کول بست در جلوگیری از آب بند شدن کامل قنات و در نتیجه از بندآمدن آب آن و به اصطلاح خوابیدن کامل قنات بسیار مؤثر است.^۱

۱. کردوانی، پرویز، منابع و مسائل آب در ایران، مجلد اول، تهران، آگاه، ۱۳۶۳، صص ۳۱۸ - ۳۱۶.

برخی دیگر از اصطلاحات آبیاری سنتی در فرهنگ عامه ایران

آب چاق: آب پُر

آب مال: مراقبت از بندوها و جدولها و باز کردن راه آب به عهده آب مال است.(اسفرجان، اصفهان)

آبخش /âbaxš/: جایی است که یک حوضی قرار دارد با چندین دریچه که آب محلها را تقسیم می‌کند.(برزک، کاشان)

آبدار /âbdâr/: مسئول آب چند مزرعه. (تنکابن، مازندران)

آستر /aster/: جلوگیر آب که شاخ و برگ درختان را در مسیر آب قرار می‌دهند تا جریان آب کندرتر شود.

آفتاب خور: آن نقطه از قنات است که آدم و حیوانات بتوانند به آسانی از آب آنجا استفاده کنند.

آوسوار /âvsuvâr/: آب سوار، مسئول تقسیم آب.

ابواب جمع: صاحب نیم طاق، کسی که ورقه‌ای دارد و معادل ۱۷/۵ حبه از مالکین آب در آن نوشته شده و اسمی مالکین مشخص است.(زفره، کوهپایه اصفهان)
اج یا اژ: رشته فرعی قنات که آب آن به رشته اصلی می‌پیوندد.

ارخ /arx/: جوی آب. (جوشقان، کاشان)

اوخران /owxorân/: واحدی که باغداران برای مدت آب دادن به درختان به کار می‌برند.

اودار /owdâr/: آبدار، کسی که با بیل زمینی را آبیاری می‌کند و مواطن آب است.

اودون /owdun/: آبدان، آبگیر، تالاب.

اوسمالی /owsâli/: آبسالی

اوكلوج /owkluq//: آب اول که به مزارع می‌دهند.

اویار /owyâr/: آبیار

بارگا /bârgâ/: به محلی که آب را از نهری به نهر دیگری می‌بندند، بارگا می‌گویند.

باھالخ سویی /bâhâlx suye/: آب گردانی

برجه /berja/: سنگ بزرگی که چهار قسمت آن را تراش داده و آن را جلوی آب گذاشته‌اند

تا آب را تقسیم کند.

بگه/bageh/: جایی که آب وارد مزرعه می‌شود.

بلگی/bolgi/: محلی که آب رودخانه بین روستاهای تقسیم می‌شود.

بنکوم/bonkom/: آخرین چاه آب ده قنات، مادرچاه نیز گویند.

بنگه/banogah/: بنگاه آب، محلی که آب در آن جمع می‌شود.

بنیچه/boniče/: ۱۵ دقیقه آب. (اردستان، اصفهان)

بیلداری: آبیاری

پاطاق/pâtâq/: سوراخ‌هایی که در دنباله چاه برای گذاردن جای پا به منظور پایین و بالا رفتن حفر می‌کردند.

پاتاق/pâtâq/: کسی که در ۱۲ ساعت، آب مزرعه خود را تأمین می‌کند.

پاکار/pâkâr/: دشتیان

پتار/petâr/: خار و خاشاکی که جلوی مجرای آب جمع شده باشد.

پشته/pošte/: شکاف کردن زیر زمین از چاهی تا چاه بعدی با در نظر گرفتن تراز آب.
(قرزین)

پندام/pandâm/: مانعی که در جوی در مسیر آب ایجاد شده است. (خوی، آذربایجان
غربی)

پنگ/pang/: وسیله سنجش زمان آبیاری.

پنگ انداز/pangandâz/: متصلی سنجش زمان برای مصرف آب مزروعی است.

پنگو/pengu/: ظرفی که به وسیله آن آب را می‌سنجند (پنگ).

پنگوکش/pengukaš/: کسی که با پنگو آب را می‌سجد.

پیکلوج/peykluq/: آب دوم که به مزارع می‌دهند. (کازرون، فارس)

پیلوون/piluvon/: بندی که برای جلوگیری از سرعت آب جوی‌ها ایجاد می‌کنند.
ترنگ/terong/: محلی که آب از بالا به پایین می‌ریزد.

تورنه/turona/: گودی جوی آب.

ته او/tahow/: آبی که هنگام قطع شدن آب می‌آید (دنباله آب).

جوب سالار: مسئول رسیدگی به آب هر نهر. (گیلان)

جوروبی /jurubi/: لاپروبی. (ملایر، همدان)

جوغ /juq/: جوی آب. (کرمان)

جووان /jovân/: سرپرستی که برای تقسیم آب انتخاب کنند. (جویان)

جووو /juvu/: نگهبان آب. (خراسان)

چاشت /čâšt/: سهمی که هر کشاورز از آب دارد. هر چاشت شامل سه ساعت آب است.

(مشکین شهر، اردبیل)

چایلاخ /čaylâx/: رودخانه

چهاو /čahâv/: چاه آب.

حبه /habbe/: هر ۳۲/۵ جریب زمین را یک حبه گویند و صاحب آن را سر حبه نامند.

حریم: منطقه‌ای از اطراف قنات که دیگران حق چاه زدن یا حفر قنات در آن را ندارند.

خاک آب: اولین آبی که به زراعت می‌دهند. (شهریار، تهران)

خاک او /xâkow/: به آب اول گندم و پنبه می‌گویند.

حال و چین /xâlvečin/: کسی که خاک و خاشاک را از دهنه نهر پاک می‌کند.

خراز /xorâz/: پایان آبرسانی به یک محل را گویند.

خرسنگ: سنگ بزرگی که در مسیر حفر قنات پیدا شود که باید آن را دور بزنند یا بشکنند.

دانگ /dâng/: به هر ۱۲ حبه یک دانگ گفته می‌شود.

ذنگ: معادل ۴۴ ساعت آبیاری. (زنجان)

دانگ، طاق، سنگ، کرت و گیز /giz/: واحدهای تقسیم آب. (فرنگ خمین)

ذلم /dal'm/: دلو چاه(سطل).

دم بیلی /dombili/: اولین مقدار آب که از اول سال برای زراعت می‌رود.

ذن باو /donbâv/: ذنباله آبی که آن را بسته‌اند. (اردہال، کاشان)

دول گیر: کارگری که دلو پر از گل و لای را که به سطح زمین رسید، گرفته و خالی می‌کند و مجدداً به قلاب سر طناب وصل می‌کند و به ته چاه می‌فرستند. طناب گیر هم گویند.

دول یا دلو /dul, dalv/: ظرف چرمی یا پلاستیکی که با آن آب یا خاک و شن از چاه

می کشند.

دینگل /dingel/: آخرین دانگ در آبیاری را می گویند.

ذی قوه یا ذی قاو /ziqâv/: آبی که به مقدار کم از زیر وال جریان دارد.

رشن /rašn/: تقسیم‌بندی آب

رشن نومه /rašn nume/: کاغذی که سهم‌بندی آب همه شرکا در آن نوشته شود. (دستجرد، گلپایگان)

رقم /raqm/: قالب چهار گوشه‌ای که در دیواره آن علامت مخصوصی است و آن را دم چشمۀ درون آب قرار می‌دادند تا مقدار آب را اندازه‌گیری نمایند.

رونج /rovanj/: آن نقطه از قنات که رویش باشد اما آدم و حیوانات چهارپا نتوانند از آب آنجا استفاده کنند.

زر او /zarow/: به آب سوم گندم می‌گویند. (گرم‌سار، سمنان)

زیغ آوه /ziqâve/: مقدار بسیار مختصر آبی که از محلی در امتداد جوی یا رودخانه، تراووش می‌کند.

سالار: اولین دانگ

ساورد /sâvord/: پوشش نسبتاً محکمی که بر اثر رسوبات آهکی در سطح نقب (مجرای قنات) به وجود می‌آید.

سراؤ /sarow/: آبی که اول و در جلوی آب اصلی می‌آید.

سِرخ /serx/: استخری است که جهت آب‌بندی ساخته شده تا هرگاه آب زیاد بود، در استخر جمع شود.

سنگ: مقدار آبی که یک سنگ آسیاب را به گردش درآورد.

سوچی /suči/: کسی که آبیاری می‌کند.

سوقویوسی /suquyusi/: چاه آب

سووارماخ /suvârmâx/: آبیاری کردن. (آذربایجان شرقی)

شاهجوى: آب عمومی هر مزرعه.

شکر آب: دومین آبی که به زراعت می‌دهند. (شهریار، تهران)

شکر او /šakarow/: به آب دوم گندم می‌گویند.

شولات /sulât/: مسیرهای سست یا شنی که سقف و دیوارهای آن فرو می‌ریزد و قنات را مسدود می‌کند.

طاق /tâq/: هر دوازده ساعت آب را یک طاق گویند.(راوند، کاشان) و در بعضی نواحی یک شبانه‌روز آب را طاق گویند.

طوقه: بدنه داخلی میله چاه را که با آجر یا سنگ ملاط می‌کنند.

غرم غرم /qeram qeram/: صدای پیاپی آب.

غمبو /qombu/: گودی‌های وسط نهر آب که از لجن پر می‌شود.

قفیز /qafiz/: واحدی برای اندازه‌گیری آب، شامل یک دهم سنگ آب.

قلم آب /qolom âb/: یعنی کسی که در یک شبانه روز از همه بیشتر آب دارد.
کت کن /katkan/: مقنی. (آباده، فارس)

کت کنج /katkonj/: محلی که آب وارد باغ می‌شود.

کمشن /komeš/: کسی که پیشه‌اش کندن چاه یا لاپرواژی قنات است (مقنی). (جوشقان، کاشان)

کمیشی /komiši/: پولی که هر یک از سهامداران بابت تنقیه قنوات یا لاپرواژی و دیگر مخارج مربوط به قنات و آب می‌پردازد.

کن کان /kankân/: چاه کن

کومیش /kumiš/: دو نفری که در کندن قنات همکاری می‌کنند.(بروجرد، لرستان)

کهکین /kehkin/: مقنی

کیش /kiš/: جوی خیلی عمیق، فاصله بین قنات تا جوی معمولی.

کیل و پیاله /kil o piyâle/: وسیله‌ای برای اندازه‌گیری زمان تقسیم آب.

گمانه: چاه آزمایشی که برای اطمینان از وجود آب در منطقه‌ای زده می‌شود.
گیلون /gilun/: گذرگاه آب به مزرعه.

لنگ کمر: کسی که بی جهت آبی را بسته و مجدداً باز کرده است.

لیسه /lise/: مقدار کم آب که در کف جوی جریان دارد.

مؤلف: میرآب.

مادرچاه: به اولین چاه هر قنات مادرچاه می‌گویند. عمق مادرچاه از ۲۰ الی ۳۰ متر تجاوز نمی‌کند.

مرگ آب: آخرین آبی که به زراعت گندم و جو می‌دهند. (شهریار، تهران)
مزغل /mazqal/: سوراخی در یک گوشه سد که باز و بسته می‌شود تا آب جمع گردد یا خارج شود.

مست آب /âb/: آبی که به کندی پیش می‌رود.
مشرف /mošref/: کسی که مأمور تقسیم آب است. (صدقوق و بافق، یزد)
مقسم /maqsem/: محلی که آب قسمت می‌شود.
نایدون /nâydun/: ناوдан. (بوشهر)
نعم /naqm/: دالان‌هایی را که در چاه می‌کنند تا به چاه دیگر راه یابند، نقطه اتصال دو جوی آب

وار /vâr/: قسمتی از مرز زمین که مدخل آن را برای ورود آب باز کرده‌اند.

وال /vâl/: بند

ورجوی /varjuy/: جوی‌های کوچکی که از شاهجوی انشعاب می‌یابد.
ورگه /vargah/: نقطه اتصال دوجوی آب. (جوشقان، کاشان)
ولگو /valgu/: محلی که آب را به زمین‌های زراعتی می‌بنند و باز می‌کنند. (خمین، مرکزی)
هگ سالی /hogsâli/: خشکسالی
هليجن /hilijen/: مجرای آب زیر دیوار برای عبور آب. (نظرن، اصفهان)
همابه: کار دسته جمعی زارعین برای پاک کردن و لایروبی قنات یا جوب‌های اصلی مسیر آب.

هنجدن /hanjidan/: آب دادن زمین و آبیاری کردن

پیوست‌ها

پیوست ۱: مراحل کندن قنات

کندن قنات در روستاهای اراک به‌ویژه در انجیرک به این ترتیب بوده است: مقدّسی برای کندن قنات از منزل خارج می‌شد. وسایل کار آنها عمدتاً عبارت بود از یک ریسمان زخیم، که جنس آن از پنبه تابیده بود که به چرخ دستی می‌بستند، چاهی که می‌خواستند بکنند باید به قولی ۷۰ متر ریسمان خور داشته باشد. سطل آنها از پوست گاو تهیه می‌شد و به آن دلب /dalab/ می‌گفتند. دلب را قبل از کار در یک ظرف پر از آب آهک می‌گذاشتند تا صبح که می‌خواستند با آن کار کنند نرم باشد، چون اگر خشک بود امکان داشت بترکد. لباس مقدّسی‌ها یک پیراهن و شلوار از جنس کرباس سفید بود. آنها باید دو یا سه نفر در یک محل کار کنند، چون یک نفری این کار امکان ندارد. نفر اولی وقتی می‌خواهد به چاه برسد، به همراه خود طنابی که به چرخ چهار پره نصب شده است، می‌برد. مقدّسی‌ها طناب را از کمر تا دورشان محکم می‌بستند، نفر بعدی کنترل چرخ و پایین دادن طناب یار خود را به عهده می‌گرفت و به قول خودشان نوبت به وصیت خودشان می‌رسید و به رفیق خود می‌گفت که در صورتی که اتفاقی برایم افتاد، هوای زن و بچه او را نگه دارد. بعداً یک طناب به نام دستگیره که این طناب تا کف چاه می‌رسید، به پایه چرخ محکم می‌بندند و داخل چاه رها می‌کنند، البته باید یادآور شد که این طناب با طناب اولی فرق دارد. طناب اولی به کمر و شانه‌های مقدّسی بسته می‌شود و کار بالا کشیدن دلب را نیز انجام می‌داده، ولی طناب دومی در چاه رها می‌شده، این طناب را برای این در چاه رها می‌کردند که وقتی مقدّسی به طرف چاه پایین می‌رود، دستش را به این طناب بگیرد که اگر احیاناً رفیقش

نتوانست چرخ را کنترل کند و چرخ از دستش رها شد، نفری که به چاه می‌رود به ته چاه سرازیر نشود و به قول خودشان، حایلشان باشد و نیفتند و همچنین سنگینی خود را به تمامی روی طناب اول نیندازد و برای بالا آمدن نیز راحت باشد. بعداً با گفتن بسم الله وارد چاه می‌شدند و وقتی که مقنی به ته چاه می‌رسد، طناب را از خود باز می‌کند، برای اینکه رفیق خود را از رسیدن به ته چاه باخبر کند، یک علامت مخصوصی هم داشتند، مثلاً اینکه با تکان دادن طناب همدیگر را مطلع می‌کردند. بعد نفر دوم به همان ترتیب وارد چاه می‌شد و علامت می‌داد و طناب را از خود باز می‌کرد. وسیله روشنایی درون چاه چراغ روغنی بود که شعله آن از پنبه بود. وسایلی را که برای کندن چاه یا قنات و لاپرواژی آن به کار می‌بردند عبارت بود از : بیل کوچکی که به آن بیل کار می‌گفتند. کلنگ کوچکی بود که طول دسته آن از ۲۰ تا ۴۰ سانتی‌متر بود و دلب بزرگی که قبلاً در بیاره جنس و مشخصات آن صحبت شد، دور دلب را یک ورق آهن تسمهای شکل می‌بستند تا لبه‌های دلب در موقع ریختن خاک یا لجن، جمع نشود. پس از پر کردن دلب با علامت به رفیق خود که در بالای چاه بود خبر می‌دادند و او هم طناب را می‌کشید و دلب را خالی کرده و به ته چاه می‌فرستاد. صاحب چاه که مالک آن بود وقتی به سر چاه می‌آمد، رفیق بالای چاه با تکان‌های شدید طناب بقیه رفقای مقنی خود را خبر می‌کرد. برای اینکه وقت و ساعت را بدانند به چراغی که می‌سوخت نگاه می‌کردند و از روی پنبه‌ای که می‌سوخت، وقت را مشخص می‌کردند. موقع نهار با بستن طناب به کمر خود بالای چاه می‌آمدند و به خوردن آبگوشت که عده‌های آنها بود مشغول می‌شدند. بعد از خوردن نهار دوباره تا غروب آفتاب به کار مشغول می‌شدند. پس از اینکه قنات دایر شد، بخشی را می‌کنند که به راهنگ/râhang/ معروف بود، که از مظهر قنات شروع شده تا جایی که آب تقریباً با زمین هم سطح می‌شد، ادامه پیدا می‌کرد و این جوب را شاه جوب می‌گفتند. پس از تکمیل شدن قنات و جاری شدن آب اگر در نقاطی زمین سست بود، آن را تعمیر می‌کردند تا آب نشست نکند، در اوایل بهار، زارعان شاه جوب را لاپرواژی می‌کردند.^۱

۱. شمسی، حسینعلی، مرکزی، اراك، ۵۰/۹/۲۷.

پیوست ۲: خاطره‌ای مربوط به کندن قنات

خاطره‌ای از یکی از مقنی‌های قزوینی به نام استاد حسین قزوینی روایت شده است که به جهت اهمیت کار مقنی‌ها و مهارت ایرانی‌ها در این فن، به نقل آن می‌بردازیم. وی می‌گوید: در اوایل راهسازی خط شوسه از رشت به قزوین و همدان، از آنجا که نقشه و خط راهسازی در خاک نظام آباد قزوین با قنات سلطان آباد برخورد می‌کرد، چهار پنج دستگاه چرخ کریزکاری سر چاهها دیده می‌شد و کارگرهای مقنی مشغول کار بودند، از طرفی نقشه‌برداران هر قسمت کار محوله خود را انجام می‌دادند، در میان آنها مهندسی روسی بود که «انجناه» نام داشت، از دیلماج(متترجم) خود پرسید: اینها(اشاره به کاریزها) چیست و دارند چه کار می‌کنند؟ دیلماج گفت: اینها کاریزکار می‌کنند. انجناه گفت: می‌بینم در زیر زمین چیزی بیرون می‌کشند، کریز چیست و کدام است؟ دیلماج گفت: آنها همه کریزات است داخل آنها آب می‌رود تا به نزدیکی آبادی بر روی زمین سوار شده و زراعت را مشروب کند. انجناه توی چاهها نگاه کرد، آب مثل یک ستاره به چشمتش خورد، پرسید عمق چاه چقدر است(چند متر است)? استاد حسین مقنی گفت: ۵۵ متر تا ۶۰ متر می‌شود. انجناه تعجب کرد و گفت: چنین چیزی چطور ممکن است؟ سپس در ادامه به اتفاق استاد حسین و دیلماج، کریز به کریز نگاه کرد تا رسید به آنجا که آب روی زمین جریان داشت. در برگشتن هم با دقت نگاه کرد و گفت: من که مهندس روسی هستم از هنر شما ایرانیان خیلی عجب دارم، دست استاد حسین را فشار داد و به لفظ روسی گفت: آسباسپا(موفق باشید).^۱

۱. طاهری، علی محمد، قزوین، تاکستان، ۲۵/۱۱/۵۰.

نتیجه گیری

در عرصه تاریخ، بشر هزارگاهی به تقدير و تقديس عناصری می‌پرداخته که به آنها نيازمند بوده و یا با محدوديت در آنها مواجه بوده است. با گذشت زمان اين عناصر صاحب حرمت و اعتبار خاصی می‌شده و اعتقادات و باورهایی در اطراف آنها شکل می‌گرفته است. آب یکی از آن عناصر است. آب، هویتی پاک و مقدس دارد. مردم ايران، در قبل از اسلام، آناهیتا(الله آب) و بعد از اسلام حضرت فاطمه(س) را مظهر آب می‌دانستند. انتخاب چنین چهره‌های پاک و الهی به عنوان مظهر آب، دليل بر اهمیت و نقش آب در زندگی ايرانیان بوده است.

همان طور که در مقدمه اشاره شد، ايرانیان از ديرباز همواره آب را محترم شمرده و حتی آن را مقدس می‌دانستند و برای نظافت و پاکیزگی آب و جلوگیری از آلودگی آن دستورها و قوانین خاصی نيز وضع کرده بودند. آب، مایه روشنایی و خير و برکت است به اين جهت در جشن‌ها و مراسم گوناگون ايراني، همواره حضور داشته و دارد. اسلام نيز اهمیت زيادي برای آب قائل است، در قرآن کريم چندين آيه درباره آب نازل شده است. برای مثال: «وجعلنا من الماء كل شيءٍ حىٰ»، از آب هر چيزی را زنده گردانديم (قسمتی از آيه ۳۰ سوره انبياء). در شريعت اسلام آب جزء بهترین پاک‌كننده‌هاست و گفته شده است که شيء نجس يا آلوده را باید سه الی هفت بار شستشو کرد که آب آخرین مرحله شستشو، يعني مرحله هفتم را آب پاکی می‌گويند که اين خود منشأ ضربالمثل شده است (آب پاکی را روی دستم ریخت). علاوه بر اين آب در فرهنگ مردم ايران بهويشه در ضربالمثل‌ها، کنایات و اعتقادات و باورهای مذهبی عامه، بازتاب وسیعی یافته است. در گوشه و کنار سرزمین پهناور ايران به تناسب میزان منابع آب موجود، شيوه‌های آبياري سنتي ويزه‌ای رايچ است که نظر به اهمیت آب و بروز خشکسالی‌ها و کم‌آبی‌ها، اين شيوه‌های آبياري که با حساب و كتاب بسيار دقیق انجام می‌گرفته دارای اهمیت فراوانی است. در همین جا

باید خاطر نشان کرد که ایرانی‌ها یکی از ملت‌های کهن در زمینه حفر قنات و بهره‌برداری از منابع آب‌های زیر زمینی نیز بوده‌اند. آب همچنین در قالب ابزار فرهنگی در فرهنگ مذهبی ما نیز راه یافته و برای حفظ و یاد خاطره شهدای کربلا، این بار با کارکردی دیگر، مورد استفاده قرار گرفته است. از این رو نذر کردن و سقا شدن و توزیع آب به‌ویژه در ایام محرم، بین عزاداران و مردم، با استفاده از پشتونهای اعتقادی مرسوم شده است. همچنین برخی چشمه‌ها در فرهنگ عامه ایران با استفاده از همین ظرفیت‌های فرهنگی و اعتقادی، از کارکرد ویژه‌ای برخوردار گشته‌اند که چشمه‌های نذر کرده از آن جمله‌اند. مراسم باران‌خواهی و بند آمدن باران نیز در نتیجه ارتباطی بوده که بین انسان، اعتقادات و نیازهایش شکل گرفته است. برای مثال بررسی مراسم باران‌خواهی در مناطق مختلف کشور نشان می‌دهد که این مراسم، به نوعی کنش همگانی و عمومی مردم نسبت به موضوع و نیاز مشترک یعنی کمبود یا فقدان آب، زمینه را برای همبستگی بیشتر بین مردم فراهم کرده و تعامل و کنش متقابل و همسو را تقویت می‌کند. به عبارت دیگر، کمبود آب مشکل یا مسئله‌ای فردی تلقی نمی‌شود و جنبه همگانی دارد و به این دلیل انسجام وحدت گروه‌ها را برای تأمین این نیاز عمومی محکم‌تر و پایدارتر می‌سازد.

به این ترتیب آن آداب و رسوم اجتماعی‌ای که تحت تأثیر حادثه یا پدیده‌ای اجتماعی یا طبیعی به وجود می‌آید، تضمین کننده موجودیت، وحدت، انسجام و انتظام و تحول فرهنگی است. از طرفی امروزه در چرخه حیات، مسئله کم‌آبی و احتمال قهر و غضب طبیعت، هراسی عظیم در دل بشر افکنده است. اکنون که در قرن بیست و یکم هستیم، این معضل بسان بحرانی بزرگ رخ نموده، به گونه‌ای که اذهان بسیاری از متخصصان کشورهای جهان را به خویش معطوف داشته است و حتی برخی معتقد‌نند جنگ جهانی بعدی احتمالاً بر سر آب خواهد بود. از این رو با توجه به اینکه از سوی سازمان ملل روزی نیز به عنوان «روز آب» (۲۲ مارس مصادف با دوم فوریه) نامیده شده است، همچنین حرکت‌های کوچک و بزرگ و همایش‌های جهانی برای دستیابی به شیوه‌های نوین برای جمع‌آوری، نگهداری و بهره‌وری بهتر و بیشتر از آب در جای جای گیتی، شکل گرفته است که نشان می‌دهد این عنصر حیاتی چه جایگاهی در فرهنگ و تمدن بشری داشته و دارد، بایسته است مسئولان کشورمان نیز با بهره‌گیری از تجربیات گذشتگان به حفظ و احیای شیوه‌های حرمت آب نزد مردم ما پرداخته و با تأسی به الگوهای موجود در فرهنگ مردم ایران به‌ویژه در زمینه تقسیم آب و آبیاری سنتی، به فکر حفظ منابع آب برای نسل آینده باشند.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم، ترجمه الهی قمشه‌ای، تهران، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۷۴.
- اسدی طوسی، ابونصر علی، گرشاسب‌نامه، تهران، ۱۳۵۴.
- اوستا، کهن‌ترین سروده‌های ایرانیان، گزارش و پژوهش، جلیل دوستخواه، چاپ سوم، تهران، نشر مروارید، ۱۳۷۵.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم، خاتون هفت قلعه، تهران، روزبهان، چاپ سوم، ۱۳۶۳.
- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، طوس، ۱۳۶۲.
- پاپلی یزدی، محمدحسین، «آیین‌های باران‌خواهی در زمان خشک سالی‌ها»، نشریه تحقیقات جغرافیایی، دانشگاه فردوسی مشهد، شماره‌های ۵۴ و ۵۵.
- جمعی از نویسنده‌گان، دایرةالمعارف اسلامی، مجلد اول.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، تهران، انتشارات مجلس، ۱۳۳۰.
- رضی، هاشم، آیین میترائیسم، تهران، بهجت، ۱۳۷۱.
- شاملو، احمد، کتاب کوچه، مجلد اول، تهران، مازیار، ۱۳۵۷.
- سلحشور، موسی الرضا، «بررسی نوسانات زمانی با بارندگی فصل بهار در استان خراسان با تأکید بر تقویم‌های تجربی آب و هوایی سنتی، نمونه ایام شیشه»، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۷۵.
- صفی‌نژاد، جواد، «تاریخ آب و آبیاری در ایران»، مجموعه مقالات همايش آب و آبیاری کشور، شیراز، کمیته آبیاری و زهکشی ایران، شهریور ۱۳۷۷.

- عطار نیشابوری، فریدالدین، مختارنامه، تهران، ۱۳۵۸.
- قبادیانی، ناصرخسرو، دیوان اشعار، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۷.
- فرهادی، مرتضی، فرهنگ یاریگری در ایران، مجلد اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.
- کردوانی، پرویز، منابع و مسائل آب در ایران، مجلد اول، تهران، آگاه، ۱۳۶۳.
- کارنوی، ا. جی. اساطیر ایرانی، ترجمۀ احمد طباطبائی، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۱.
- گردیزی، عبدالحی، تاریخ زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- معین، محمد، فرهنگ معین، مجلد چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی و اداری ایران در دوره قاجاریه)، مجلد ۳، تهران، علمی، ۱۳۶۰.
- دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر احمد طاهری عراقی، مصطفی میرسلیم، نصرالله پور جوادی، تهران، بنیاد دایرۀ المعارف اسلامی.

اسامی راویان و فرهنگیاران

- آذرگون، غضنفر، کهگیلویه و بویراحمد، گچساران، ۶۲/۱۲/۲۸
آجری، محمدتقی، خراسان، سرخس، ۵۱/۱۰/۱۷
آقانژاد، علیجان، مازندران، بابل، ۴۸/۸/۵
آزادبخت، مهدی، لرستان، نورآباد، ۴۹/۵/۲۲
ابراهیمی، صغیری، مازندران، محمودآباد، ۵۴/۳/۲
ادب، محمدرضا، مرکزی، ساوه، ۱۳۵۳
افشارنادری، غلامحسین، گلستان، گرگان، ۴۸/۱۱/۲۸
افشاریان زاده، رحیم، خوزستان، دزفول، ۵۵/۱۱/۲۶
اکبری، عباس، لرستان، الیگودرز، ۴۹/۱/۱۱
افشینی، امیر، کرمانشاه، ۴۸/۲/۲۶
اسلامی الوبیری، نورالدین، مرکزی، ساوه، الوبیر، ۴۶/۸/۶
احتشامی، حبیبا...، اصفهان، کاشان، ۵۳/۱۰/۱۷
احمدو، امرا...، اصفهان، میمه، ۴۷/۷/۱۶
احدى، اختیار، اردبیل، ۴۹/۱۱/۱
احمدی، سیف...، اصفهان، گلپایگان، ۵۷/۳/۲۹
اصلاحی، غلامعلی، خوزستان، ماشهر، ۴۸/۱۰/۳۰
بی‌نام، خراسان، فریمان، بی‌تا.
بی‌نام، چهارمحال و بختیاری، امیرآباد، ۴۷/۱۲/۹

- بی‌نام، سمنان، گرمسار، بی‌تا.
بهرامی، مسعود، اصفهان، اسفرجان، ۴۸/۴/۲۶.
بکرانی، جعفرقلی، اصفهان، فلاورجان، ۵۳/۱۰/۱۱.
بدیعی، هیبت‌ا...، خراسان، نیشابور، بی‌تا.
بی‌نام، خراسان، مشهد، ۵۰/۸/۱۰.
بنائیان، قاسم، خراسان، نیشابور، ۱۳۵۱.
پیشدادفر، فرخنده، هرمزگان، بندرعباس، ۱۳۵۵.
تدين، محمود، فارس، اقلید، ۴۶/۹/۲۱.
توشكانی، احمد، بوشهر، بندر دیر، ۵۰/۹/۲۷.
جوکار، محمدصادق، فارس، آباده، ۶۲/۸/۲۲.
جوپیاران، علی، اصفهان، کاشان، ۵۹/۱/۴.
حدادی، شعبان، مازندران، آمل، ۴۷/۶/۳۱.
حسن‌زاده، محمد، کرمان، رفسنجان، ۴۷/۸/۲۲.
 حاجیلی، ولی‌ا...، اصفهان، خوانسار، ۵۰/۱۱/۱۸.
حبیب‌کاظمی، حبیب‌ا...، تهران، کیلان، دماوند، ۵۰/۵/۲۸.
حسام‌پور، دهقان، فارس، فسا، ۴۷/۸/۲۳.
خدازاده، محمدداد، کرمان، شهداد، ۵۰/۱۱/۱۰.
خسروی، فرح، خراسان، فردوس، ۴۶/۱۱/۲۲.
خاکی، صادق، لرستان، بروجرد، ۵۲/۱۲/۲۰.
داداشی، یدا...، مازندران، نوشهر، ۶۰/۳/۲.
دهداری، بهزاد، بوشهر، اهرم تنگستان، ۵۲/۵/۲۴.
دریایی سلامه، مهدی، بوشهر، ۵۰/۶/۲۵.
دیانت‌خواه، ضیاءالدین، فارس، داراب، ۴۹/۶/۲۵.
دوستی، حسین، آذربایجان شرقی، اهر، ۷۰/۷/۳۰.
رجایی زفزيي، محمدحسن، اصفهان، کوهپایه، ۴۷/۷/۲۰.

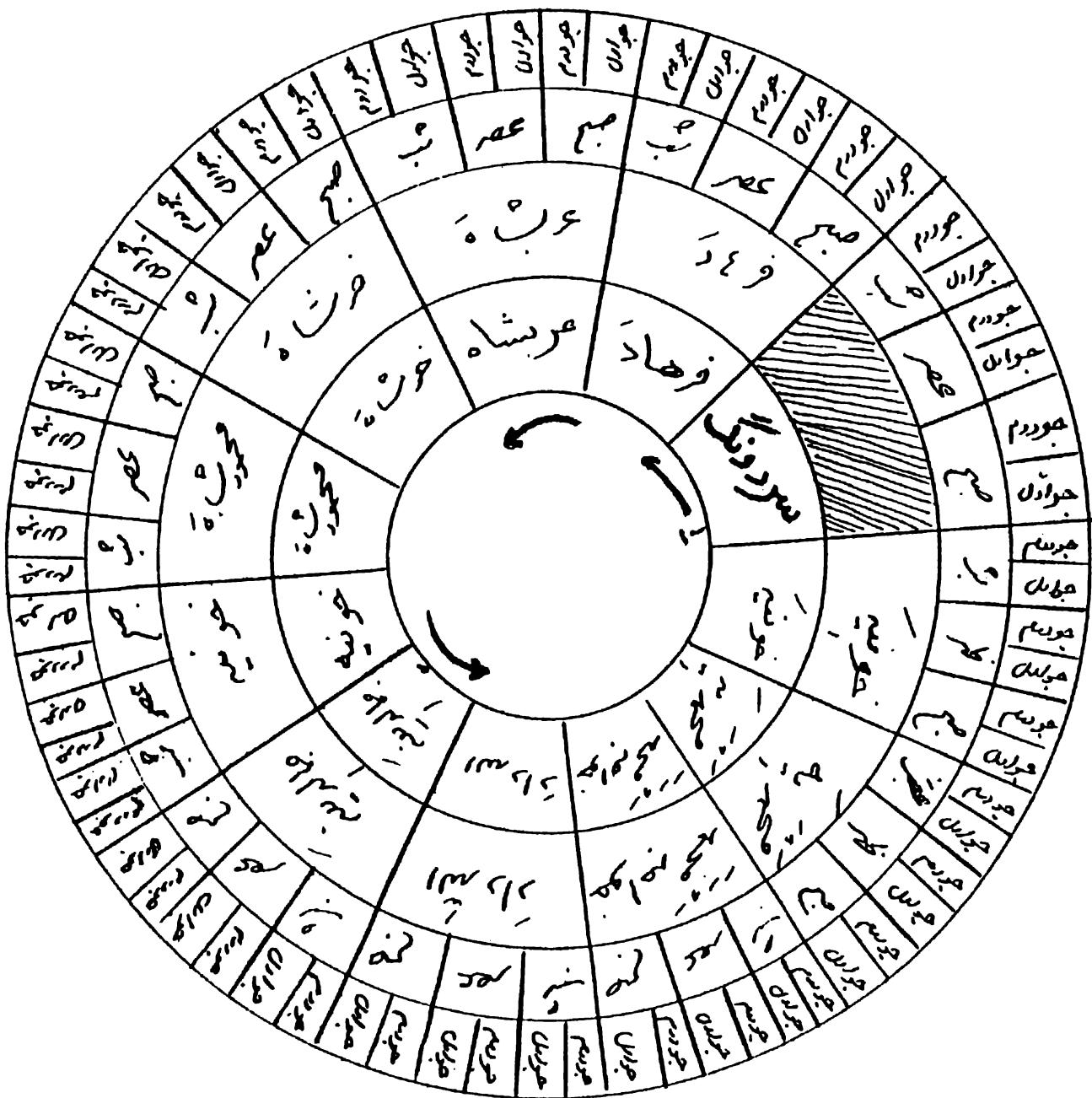
- رحمانی، علی، کهگیلویه و بویراحمد، گچساران، ۷۰/۹/۲۷.
- رشادتی اهری، باقر، آذربایجان شرقی، اهر، ۴۸/۳/۱۱.
- رضاخانی، مجتبی، تهران، طالقان، بی‌تا.
- رزاقی چالگر، مطلب، اردبیل، چالگر، ۶۹/۱۱/۶.
- رضویان، سیدیحیی، آذربایجان غربی، تکاب، ۵۱/۸/۱۰.
- ساقی، محمد، کرمان، زرنده، ۴۷/۸/۲۱.
- سعیدپور، فریده، کردستان، بانه، ۴۷/۹/۸.
- سلیمانی، ناصر، هرمزگان، میناب، ۴۷/۱۱/۱۷.
- سجادی، سیدحسین، لرستان، الیگودرز، ۵۰/۴/۶.
- سرمدی، آذر، اصفهان، گلپایگان، ۴۷/۱۱/۱۶.
- سعیدی، علی، خراسان، مؤمن‌آباد بیرجند، ۵۰/۱۰/۱.
- سروش کابلی، بهرام، کرمان، ۵۰/۲/۲۰.
- شوشتاری، مصطفی، اصفهان، خوانسار، ۴۷/۱۲/۲۵.
- شکیبا، ابراهیم، مازندران، لاریجان آمل، ۴۸/۳/۱.
- شمسمی، حسینعلی، مرکزی، اراک، ۵۰/۹/۲۷.
- شاه محمدی، محمد، مرکزی، خمین، فرنق، ۵۰/۵/۳۱.
- شوقيان، پروانه، همدان، لالجین، ۱۳۷۰.
- صادقی، محمد، فارس، آباده، ۱۳۵۰.
- صفیزاده، پولاد، گلستان، گنبد، رامیان، ۴۸/۷/۱۶.
- صادقی ویلی، غلامحسن، گیلان، رودسر، ۵۰/۱/۳۱.
- صابر، علی‌جان، فارس، اقلید، ۷۶/۷/۲۰.
- صالحی، جمشید، مازندران، تنکابن، ۵۰/۸/۱.
- صفایی، نازیلا، خراسان، بیرجند، ۸۰/۱۱/۲۸.
- طبیبیان، سیدعبدالرسول، اصفهان، شهرضا، ۵۱/۵/۸.
- طاهری، علی محمد، قزوین، تاکستان، ۵۰/۱۱/۲۵.

- طیب شوشتاری، عبدالمجید، شوستر، ۱۵/۱۲/۴۹.
- عرب، سپهدار، فارس، نورآباد ممسنی، ۱۵/۱۰/۵۶.
- عزیزی، عزیز، آذربایجان غربی، مهاباد، ۱۶/۹/۵۱.
- عبدلی، مراد، همدان، ملایر، حسینآباد ناظم، ۲/۷/۵۱.
- علیپور، محمد، خوزستان، اندیمشک، ۷/۹/۴۸.
- عبدالزاده، حسن، گیلان، بندرانزلی، ۱۱/۶/۴۹.
- عباسی، رضاعلی، اصفهان، فریدون شهر، ۱۳۶۶.
- فصیحیانی، ضیاء، فارس، شیراز، ۲۵/۸/۵۳.
- فضیلت، نبیا...، همدان، سلیمان آباد، ۲۶/۷/۶۵.
- فضلزاده، بیژن، آذربایجان شرقی، مرند، ۲۵/۹/۵۷.
- فاطمی، فاطمه، خوزستان، هندیجان، ۹/۹/۴۷.
- فاطمی، فرامرز، اردبیل، آتشگاه، ۲۸/۲/۵۱.
- قنواتی، فاضل، خوزستان، هندیجان، ۱۶/۷/۴۷.
- قومی گرگری، سیدابوالقاسم، آذربایجان شرقی، مرند، ۳/۵/۴۸.
- قهربان، اخترالدolle، خراسان، مشهد، ۲۰/۶/۵۷.
- قاسمی، رجب، همدان، ملایر، ازناؤ، ۱۷/۲/۵۳.
- قاسمی، عباس، مازندران، آمل، لاریجان، بی‌تا.
- قاسمی، منوچهر، مازندران، ساری، ۱/۳/۸۱.
- کاوه، فرامرز، گیلان، ماسال، بی‌تا.
- کرمی، علی‌احمد، کرمانشاه، ماهیدشت، ۱۸/۷/۴۸.
- کریمی، محمدحسین، اصفهان، قمبوان، ۱۳۵۶.
- کریمی، مرتضی، یزد، ابرقو، ۲۱/۹/۵۰.
- کاظمزاده، جعفر، آذربایجان غربی، خوی، ۱۵/۴/۵۰.
- کاظمی، رضا، گیلان، رضوان‌شهر، ۷/۷/۶۵.
- کیانی، محمد، آذربایجان غربی، خوی، ۳/۶/۶۰.

- مساعی، ناصر، اصفهان، شهررضا، ۵۳/۶/۲.
- مظلوم زاده کازرونی، محمدمهردی، فارس، کازرون، ۵۱/۵/۲.
- مصطفوی‌فر، لطفا...، همدان، لالجین، ۴۶/۱۰/۲۱.
- محبی مدرس، عبدالصمد، هرمزگان، بندرعباس، ۵۱/۱/۵.
- مافی، توران، قزوین، ۵۰/۲/۲۵.
- موسوی، سعید، یزد، اردکان، ۴۸/۹/۱۱.
- ماجدی، سیدخدابخش، اصفهان، کاشان، ۵۰/۴/۳۱.
- مرادی، ابوالقاسم، کرمانشاه، صحنه، ۵۰/۵/۴.
- محمدی، ابوالقاسم، فارس، لارستان، ۵۷/۷/۲.
- مختاری، محمدرضا، سیستان و بلوچستان، زابل، ۵۱/۷/۱۲.
- مستعاله، محمدصادق، زنجان، صائین قلعه، ۵۴/۹/۳۰.
- مسلمی، فریدون، گیلان، قاسم آباد، ۴۸/۲/۳.
- مستوفی، ابوتراب، مازندران، تنکابن، ۴۶/۶/۹.
- مقدم، عباسعلی، خراسان، بیرجند، ۱۳۶۶.
- میربرون، امیر، خراسان، فردوس، ۵۰/۱۱/۲۲.
- نخودی، سعدا...، مازندران، ساری، بی‌تا.
- نیکدوست، محمدعلی، مازندران، تنکابن، ۴۹/۵/۱۷.
- نعمتی، دانیال، تهران، طالقان، ۵۰/۵/۲.
- هنری، منیره، همدان، ۱۳۴۸.
- هاتفی، سیدحسن، چهارمحال و بختیاری، فرخ شهر، ۶۸/۱۱/۱۷.
- هاشمی، ابوتراب، اصفهان، نطنز، ۵۰/۶/۳.
- هاشمی، سیدحسین، قزوین، بوئین زهرا، ۴۷/۱۰/۱۵.
- یعقوبی، هادی، خراسان، تربت حیدریه، ۴۹/۱۱/۱.
- یوسفی، پریوش، کردستان، قروه، ۴۹/۵/۲۵.

عکس‌ها و طرح‌ها

دیداره نمایشی گردش آب در ۲۱ دانگ قصبه الویر در نزدیکی ساوه





دلو و چرخ چاه آب در یک منزل مسکونی



مَقْنَى بِاِبْزَارِ حَفْرِ قَنَاتٍ



چَاهِ كَوَلْ بَسْت و مَقْنَى



دُلْوَنْ يا دُول



نوعی دلو



آب انبار



بادگیر آب انبار برای خنک نگهداشتن آب



پنگ و پیاله



پنگ در حال فرو رفتن در پیاله



سبو طشته



طشته



طشته مدرج



طشته با خطهای مدرج



آب تقسیم کن سنگی



برکه حاج علی رضا (کل کادی) - بخش کوخرد



آب انبار با بادگیر



ورودی آب انبار



نمای درونی آب انبار



آب انبار



آب دنگ



نمایی دیگر از آب دنگ



سنگ آسیاب قدیمی

الفبای صوتی یا آوایی

آ	به جای	a
آ	"	â
ب	"	b
پ	"	p
ت + ط	"	t
س + ث + ص	"	s
ج	"	j
چ	"	č
خ	"	x
د	"	d
ر	"	r
ز + ذ + ض + ظ	"	z
ژ	"	ž
ش	"	š
ف	"	f
غ + ق	"	q
ک	"	k
گ	"	g
ل	"	l
م	"	m
ن	"	n
و	"	v
ح + ه	"	h
ی	"	y
اً	"	o
او	"	u
إ کوتاه	"	e
ای (بی)	"	i
بی کشیده	"	î